

**پدرخوانده  
یا  
مردی که سرخ‌ها را به دست داشت**

**کلاوس آیشنر  
ارنست لانگروک**

**ترجمه: خ. طه‌وری**

**تارنگاشت عدالت**

**اسفند ۱۳۸۵**

## فهرست

- بخش اول: یک سرلشگر اطلاعاتی در مقام سفیر در بن ۴
- بخش دوم: مقام عالیرتبه تروریسم دولتی
- ۱۹ ایالات متحده آمریکا برای نفت می‌رزد - عملیات آژاکس - ایران ۱۹۵۳
- ۱۹ عملیات “Piano solo” - مستشارنظامی در ایتالیا، ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲
- ۲۳ عملیات “Brother Sam” - برزیل ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷
- ۲۷ سیاست آسیائی مخفی در پاریس - ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲
- ۳۲ رئیس عملیاتی سازمان سیا - معاون رئیس سازمان سیا
- ۳۳ شیلی ۱۹۷۳ - عملیات سازمان سیا “Centauro”
- ۳۴ ردخون عملیات “Centauro”
- ۴۲ پرتغال ۱۹۷۴ - «انقلاب گل میخک» در نطفه خفه می‌شود
- ۴۵
- بخش سوم: آثار دستکاری شده ترقی یک جاسوس
- ۵۳ یونان ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹
- ۵۳ مأموریت در جنگ کره - ۱۹۵۰ / ۱۹۵۳
- ۵۴ مأموریت ویژه در قبال فرانکو - مادرید فوریه ۱۹۷۱
- ۵۸ واترگیت ۱۹۷۲ / ۱۹۷۳
- ۶۰ مراکش / صحرای غربی
- ۶۱ سفیر ویژه رونالد ریگان
- ۶۲ آنگولا - عملیات سازمان سیا “Iafeature”
- ۶۲ گواتمالا
- ۶۳

- ۶۴ نیکاراگوئه
- ۶۶ روابط با واتیکان
- ۶۷ از سفیر ویژه به سفیر سازمان ملل متحد
- ۶۸ حملات تروریستی علیه لیبی
- ۶۹ جزایر فی جی
- ۷۰ مدارج ترقی در سازمان جاسوسی

## بخش اول

## یک سرلشگر اطلاعاتی در مقام سفیر در بن



در آوریل ۱۹۸۹ "ورنون - آ - والترز" Vernon a. Walters در پست قائم مقام فوق العاده سفارت ایالات متحده آمریکا در بن منصوب گردید. وی در این زمان ۷۲ ساله بود و در اصل پس از یک زندگی پرماجرا، روا بود که به مقام "بازنشستگی" نائل شود. اما وی اکنون بنا به خواست ریاست جمهوری آمریکا "جورج - دبلیو - اچ - بوش" پدر، ابرقدرت جهانی ایالات متحده آمریکا را در آلمان فدرال نمایندگی می کرد.

آغاز کار را از زبان خود سرلشگر "ورنون - آ - والترز" بشنوید:

«کمی پس از آغاز سال جدید، رئیس جمهور منتخب شخصاً مرا بنزد خود احضار کرد و بمن فشار آورد تا سفیری آمریکا در آلمان را بپذیرم... سپس وی این سخنان پیامبرگونه را اضافه کرد که: دیک! در آنجا مسئله بر سر همه چیز یا هیچ است. میخواهی بمن کمک کنی و یا قصد داری مرا تنها بگذاری؟ این برای یک سرباز سالخورده کافی بود. جواب دادم که افتخار بزرگی خواهد بود که وی را در آلمان نمایندگی کنم.» ۱

آیا وضعیت خوفناک نیست؟ دو نفر از پیشکسوتان سازمان "سیا" در دفتر بیضی کاخ سفید نشسته اند، اولی "جورج - دبلیو - اچ - بوش" پدر، رئیس اسبق سازمان سیا و معاون گذشته اش ژنرال "ورنون - آ - والترز". یکی تازه بر ریاست جمهوری آمریکا رسیده و دیگری مدتی است که بازنشسته شده. و صحبت آنها اکنون بر سر همه چیز و یا هیچ است! «همه چیز» یعنی چه؟ چرا و چگونه باید این «همه چیز» حتماً در بن تعیین شود؟

کدام تناسبات سیاسی و یا دلایل ویژه می بایستی در اوائل سال ۱۹۸۹ وجود می داشت که بکارگیری مجدد یک ژنرال اطلاعاتی با بیش از ۳۰ سال تجربه در جبهه های جنگ سرد را در آلمان و آنهم زیر نقاب سفیر آمریکا توجیه کند؟ این و برخی دیگر سئوالات در طی کتاب موجود مورد بررسی دقیق ما قرار خواهد گرفت.

بامسمائی ویژه این تصمیم پرسنلی را "ورنون والترز" خود بی پروایانه بیان می کند. در اوائل سال ۱۹۸۹ از وی نقل قول می شود: «وقتی که پیروزی محتمل است، من مامور نمی شوم. یکی از وظایف اصلی من خواندن فاتحه بر بستر مریض در حال موت است.» ۲

این واقعاً جمله تعیین کننده ای است که ما را با سیاست کاربردی دستگاه اداری بوش در سال های ۱۹۹۰/۱۹۸۹ و همچنین وظایفی که بوش بعهد "ولترز" نهاده بود، آشنا می سازد.

واقعاً کسی بطور جدی نمی تواند ادعا کند که آلمان فدرال در آن در حال موت بود و احتیاج به "فاتحه آخر" را داشت و یا اینکه در روابط بین ایالات متحده آمریکا و آلمان فدرال مسئله بر سر "همه چیز یا هیچ" بود.

اما علائم زوال سیستم سوسیالیسم واقعاً موجود در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی رفته رفته بطور واضح مشخص می شد.

بوش پیر و مشاورینش - که اکثراً هم هنوز در دستگاه اداری امروز بوش جوان دارای مقامات تعیین کننده اند - از نتایج سیاست تهاجمی رونالد ریگان علیه اتحاد جماهیر شوروی و اردوگاه سوسیالیسم (مبارزه علیه ملک خبیثان) ناراضی بودند. به نظر آنها سیاست کنترل تسلیحاتی، تضمین و حفظ توازن قدرت و کاهش وحشت، تنها به حفظ و تثبیت استاتوس کوو و در نتیجه بنفع اتحاد جماهیر شوروی تمام شده است در صورتی که آنها خواهان ایجاد و امکان استفاده از شرایطی بودند که اتحاد شوروی را هر چه بیش‌تر - حداکثر تا بازگشت از سیستم اجتماعی سوسیالیستی - به نرمش وادارد بدون آنکه خود آنها مجبور به مصالحه شوند.

آنها همینطور متوجه شدند که در هیات رهبری نوین اتحاد جماهیر شوروی به ریاست گورباچف، نیروهائی دست اندر کارند که بدلائل مختلف حاضراند به استقبال آنان آیند. و برای ادامه بقیه راه میشد مسئولین (در اتحاد جماهیر شوروی) را مجبور به اجرای اقدامات مختلفی کرد.

تجزیه و تحلیل سیاست‌گذاران ایالات متحده آمریکا این بود که: وقت هجوم به اتحاد جماهیر شوروی ابرقدرت و هم‌پیمانان کم و بیش مطمئن وی در اروپای شرقی بسیار نزدیک شده است. این وضعیت در یک جلسه خصوصی با شرکت رئیس جمهور جدید بوش، وزیر امور خارجه آتی بیکر، مشاور امنیتی منتصبه اسکو کرافت و هنری کیسینجر روز یکشنبه ۱۸ دسامبر ۱۹۸۸ در اطاق کار کوچک معاون رئیس جمهور در ضلع غربی کاخ سفید مشخص شد. کیسینجر توضیح داد که بوش اولین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا خواهد بود که برای به پایان رساندن جنگ سرد دارای یک شانس واقعی است. برای اینکار کیسینجر تاملات زیر را مطرح کرد:

چرا نباید بطور مخفی معامله کرد؟ اگر گورباچف قول دهد که گرایشات رفرم طلبانه و لیبرالی را در شرق اروپا با نیروی نظامی سرکوب نکند، در عوض غرب بوی اطمینان خواهد داد که به هیچوجه از تحولات سیاسی و اقتصادی، به ضرر منافع امنیتی "بحق" اتحاد جماهیر شوروی سوءاستفاده نکند. کیسینجر پیشنهاد کرد، غرب به گورباچف قول قطعی دهد که از شرق اروپا هیچگونه عملیات مخفی سازمانهای جاسوسی علیه اتحاد جماهیر شوروی سازمان داده نشود و هیچ کوششی صورت نگیرد که کشورهای اروپای شرقی از پیمان ورشو بیرون کشیده شوند. کیسینجر سرانجام نتیجه گرفت: اگر گورباچف دیگر امکان نداشته باشد که با نیروی نظامی مداخله کند، پس بایستی که برای اروپای شرقی این آزادی عمل سیاسی را قائل شود که خود را به غرب بیشتر نزدیک کند. هنوز قبل از شروع رسمی به کار ریاست جمهوری، بوش به کیسینجر ماموریت داد نامه وی را در ژانویه ۱۹۹۸ به گورباچف تقدیم کند و با مشاورین وی مذاکرات لازمه را به انجام رساند. ۳.

در این اثنا در ستادهای برنامه‌ریزی شورای امنیت ملی (ناشنال سکيوریتی کانسيل)، پنتاگون و وزارت امور خارجه، خرابکاران باتجربه حرفه‌ای در حال طرح "استراتژی بزرگ" برای تلاشی سوسیالیسم در اروپا بودند. آنها نقاط ضعف سیستم را می‌شناختند و تقریباً بطور دقیق از تضادهای درحال رشد کشورهای سوسیالیستی واقعاً موجود در اروپا مطلع بودند و می‌توانستند بطور مشخص تناسب نیروهای سیاسی و تغییرات محتمل آنها را گمانه زنند. سازمانهای جاسوسی مقیم آنها (برخلاف قولی که کیسینجر به گورباچف وعده داده بود) بطور خستگی‌ناپذیر به فعالیت مشغول بودند و روزبروز بیشتر از همکاری آزادانه نیروهائی که در پیرامون "جنبش مردم" گرد آمده بودند، برخوردار می‌گردیدند. تصویری را که سازمانهای جاسوسی از جامعه ترسیم می‌کردند، هر روز از نو تکمیل می‌شد.

اکنون مسئله بر سر همه چیز بود!

بلافاصله پس از جلوس بر صندلی ریاست، بوش بر فشار برای توسعه و تدقیق سیاست کاربردی علیه اتحاد جماهیر شوروی افزود. اواخر ژانویه ۱۹۸۹ وی مشاور امنیتی خود "برنت اسکا کرافت" را مامور کرد میزگردی با شرکت بهترین شوروی‌شناسان ترتیب دهد تا جوابی برای این سؤال پیدا کند که جهان در قرن ۲۱ چه شکلی خواهد داشت و ایالات

متحدہ آمریکا چه اقداماتی باید انجام دهد تا بدین هدف دسترسی یابد؟ وی مایل است نظر کارشناسان را در مورد اتحاد جماهیر شوروی و بویژه در مورد گورباچف بداند. ۴

نتایج تجزیه و تحلیل‌های جدید، که تجدیدنظر در باره سیاست امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در قبال اتحاد جماهیر شوروی را خواستار بود در بخشنامه شماره ۳ شورای امنیت ملی در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۸۹ بازتاب یافت. در این بخشنامه آمده بود که سیاست ۴۰ ساله محاصره (Containment) بالاخره بارور گردیده اما اتحاد جماهیر شوروی کماکان حریف سنگین وزن با توان تسلیحاتی بزرگی است و لذا نابخردانه است اگر چنین سیاستی که تاکنون دستاوردهای بسیار مثبتی برای ایالات متحده آمریکا به همراه داشته است، کنار گذاشته شود. ورنون والتر نیز در سخنرانی خود در جمع انجمن آلمانی برای سیاست خارجی، در نوامبر ۱۹۹۰ بهمین گونه استدلال می‌کرد. (رجوع شود به پیوست سوم)

بر مبنای این بخشنامه، کارمندان وزارت امور خارجه با بکارگیری نیروهای دیگر، گزارش سیاسی مبسوطی تهیه کرده و در تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۸۹ تقدیم رئیس جمهور نمودند. این گزارش با این جمله آغاز می‌شد: «ما در دورانی زندگی می‌کنیم که احتمالاً دارای اهمیت مشابهی با دوران پس از جنگ است.» دیپلمات‌های آمریکائی برای رئیس جمهور توضیح می‌دادند که وی نباید فراموش کند که مسکو کماکان بدنبال تثبیت موضع خود بعنوان یک «بر قدرت رقیب» است و «آرزوی گورباچف برای ایجاد روابطی با تنش کمتر» می‌تواند در عین حال یک «شمشیر دولبه» باشد که هم پیمانان غربی را به انشقاق بکشانند.

اقدامات گورباچف با اعمال «پرسترویکا» بفع آمریکا است و «امکانات نفوذی و تاثیرگذاری در اختیار ما می‌گذارد که تا ۸ سال پیش حتا در خیال متصور آن نبودیم.» سیاست آمریکا اکنون نباید در صدد کمک به گورباچف باشد، بلکه باید آنچنان شوروی را به چالش بطلبد که آنها مجبور شوند «تنها در جهتی گام نهند که مطلوب نظر ما است.»

این گزارش در عین حال فهرستی از خواست‌ها در جهت تغییرات در اتحاد جماهیر شوروی بود، مثلاً: «تضمین رسمی تعداد زیادی از آزادی‌های بورژوائی، سیاسی و اقتصادی، قوانین لیبرالی، سیستم انتخاباتی لیبرالی با رای مخفی، سیستم قضائی مستقل، «ژورنالیسم انتقادی»، «شکوفائی سازمانهای غیردولتی»، آزادی بیشتر برای سفر، پیشرفت در جهت «آزادی اقتصادی بیشتر و ایجاد امکانات تصمیم‌گیری غیرمتمرکز»، حق داشتن زمین و سرمایه خصوصی، پایان بخشیدن به اقتصاد دستوری و سرانجام سنگین‌ترین هدف یعنی «پایان بخشیدن به انحصار قدرت حزب کمونیست و تلاشی دولت پلیسی» ۵

معاون مدیرکل شورای امنیت ملی رابرت گیت خواهان وداع با نحوه و شکل برخورد با شوروی همانند دوران ریگان شد. «...ناگهان در روابط مابین آمریکا و شوروی تغییراتی پدید آمد. ما تاکنون برعکس شوروی‌ها سیاست واکنشی اعمال و یا سعی به اعمال کرده‌ایم بجای اینکه سیاستهای کاربردی پیدا کنیم که در جهت دستیابی به اهداف ما باشد.» ۶

اما این برنامه برای رهبران نوین دستگاه اداری در کاخ سفید بسیار محتاطانه و تحت تاثیر شیوه فکری محافظه کارانه دوران ریگان قرار داشت. آنها خواستار سیاست استراتژیکی کاملاً نوین و اساسی بودند.

مشاورانیتی اسکاگرافت همکار خود خانم کوندولیزا رایس و رابرت بلاک ویل را مامور کرد که این گزارش بی‌آب و رنگ را «دستکاری» کرده و آنرا پرشورتر و تهاجمی‌تر کنند. نتیجه این دستکاری بخشنامه شماره ۲۳ شورای امنیت ملی شد. هسته اصلی بخشنامه جدید ترک سیاست «محاصره» و دستیابی به سیاست نوینی در قبال شوروی بود. (رجوع شود به بخش چهار)

بازگردیم به ژنرال اطلاعاتی و وظیفه جدید وی در پست سفارت در آلمان فدرال. چرا این باتجربه‌ترین جاسوس خرابکار درست در اوج تکوین استراتژی تلاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در اروپا در این سمت در بن بکار گماشته می‌گردد؟

بدلایل تاکتیکی برای ایالات متحده آمریکا عاقلانه نبود ورنون والترز را بعنوان سفیر به مسکو اعزام دارند، علاوه براینکه با در نظر گرفتن فعالیت‌های گذشته والترز، وزارت امورخارجہ اتحاد جماهیر شوروی حاضر به صدور روایت برای وی نبود.

در اروپا، بن بطور سنتی هم شرقی‌ترین و هم از نظر تکنیکی و سازمانی مجهزترین و بهترین پایگاه عملیات جاسوسی در قبال شرق بود. آلمان فدرال ده‌ها سال مبداء، پایگاه تدارکی و پناهگاهی برای تجدید نیروی فعالیت‌های سیا در اروپای شرقی بود. بطور یقین باید پذیرفت که سازمانهای جاسوسی غربی در شرق کم و بیش شبکه مترامی از جاسوسان و عناصر رابط را فراهم آورده بودند.

بهمین دلیل بود که خبره کار عملیات مخفی جاسوسی برای خواندن «فاتحه آخر» به این نقطه اعزام می‌گردید. از طرف دیگر وی نیاز به پست و مقامی داشت که در شان و مرتبه وی بوده و پاداشی برای خدمات گذشته وی باشد. نمی‌شد که وی در مقام «رئیس ایستگاه» سیا که هم‌مطراز سکرتر اول دفتر نمایندگی ایالات متحده آمریکا بود بکار گمارده شود.

علاوه برآن: هرگونه اشاره‌ای به پست ویژه این محل (تراپل شوتر) سیاست خارجی مخفی آمریکا، مطمئناً این وظیفه ویژه را برجسته‌تر می‌کرد. در نتیجه پستی که باقی می‌ماند «فائمه مقام ویژه سفارت آمریکا» بود.

نشریه «مخفی» (Geheim) که در کلن انتشار می‌یابد و سازمان جاسوسی آلمان را زیر زره بین انتقاد دارد، در سرمقاله‌ای تحت عنوان «یار و یاور تروریست‌ها در بن»، بکار گماری «والترز» را اینگونه تفسیر کرد:

«در حال حاضر کسی تصور نمی‌کند که قداره‌بند جدید سیا از واشنگتن، بدنبال تهیه مقدمات سقوط دولت کوهل (صدراعظم وقت آلمان فدرال، م) باشد. اما از مقر فرمانروائی سفیر جدید آمریکا باد سردی پایتخت را درخواهد نوردید که برای کلیه شواهد و علائم تشنج زدائی مابین شرق و غرب و همچنین برای موضع قویتر اروپا در مقابل ایالات متحده آمریکا بسیار خطرناک خواهد بود. علاوه برآن «والترز» این پیرمرد اطلاعاتی کوشش خواهد کرد شبکه فعالیت سازمان سیا در آلمان فدرال را توسعه بخشد. همانطور که ما در نشریه خود بارها ثابت کرده‌ایم، آلمان فدرال به بزرگترین شعبه خارجی دستگاه جاسوسی ایالات متحده آمریکا تبدیل گردیده است. حیظه فعالیت این شبکه تنها به کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی محدود نمی‌شود، بلکه همینطور «دوستان واشنگتن» در کشورهای همجوار اروپای غربی و کشورهای خاور نزدیک و افریقائی را نیز در برمی‌گیرد...»

انتصاب «والترز» به سمت سفیر آمریکا در بن، بطور کامل در استراتژی دستگاه اداری بوش می‌گنجد که زیر پرده تشنج‌زدائی تبلیغی، طیف وسیع دخالت‌های علنی و مخفی خود را تکمیل‌تر سازند.» ۷

بهرحال همین بس که وقتی این «رامبو» سیاست جهانی از طرف رئیس جمهور خود به این مقام در بن گمارده شده، ناظران مطلع متحیر انگشت بدهان ماندند.

اما آیا مسئولین سیاست خارجی و دستگاه جاسوسی در اتحاد جماهیر شوروی و آلمان دمکراتیک این علائم را دریافتند و بنحو صحیح تعبیر کردند؟ این سئوالات از تاریخ باقی ماند. نه در خاطرات دیپلماتهای شوروی و نه در خاطرات کارمندان بلندپایه سازمانهای جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی و آلمان دمکراتیک آثاری از این شناخت بچشم نمی‌خورد. آیا همیشه ما در سرودهای خود نمی‌خواندیم: «خلقها، بشنوید این ندا را...» ولی حریف در شیپور «آخرین رزم» دمیده و ما هنوز هیچ ندائی نمی‌شنویم؟ (این بخشی از سرود انترناسیونال است که بفارسی «روزقطعی جدال است...» ترجمه شده. م)

البته باید بپذیریم که کاملترین پرونده در مورد این ژنرال، بیوگرافی وی، «خدمات وی» در مبارزه طبقاتی بین‌المللی و حتا لیست دقیق وظایف مشخص وی، تغییری در وضعیت فعلی بوجود نمی‌آورد، لکن دانستن آن در این رابطه حداقل شکست ما را محترمانه‌تر می‌نمود.

این خبره کار اطلاعاتی اولین سخنرانی خود را در مقام سفیر آمریکا چند روز پس از استرداد معرفی نامه خود در گردهمایی «یادبود کارل هاینتز بکورتز» که از طرف لابی آمریکا بنام انجمن رسمی پل آتلانتیک در هانور انجام گرفت، ایراد کرد. ۸

سخنان فرستاده سیا والترز در گردهمایی «یادبود کارل هاینتز بکورتز» دارای اهمیت ویژه‌ای است. اگر از عبارات دهن پر کن دیپلماتیک چشم‌پوشی کرده و در میان خطوط به جستجو پردازیم، به برخی از اطلاعات بسیار جالب توجه و بسیار تهدیدآمیز برخورد خواهیم خورد.

در ابتدا والترز اشاره می‌کند که فعالیت وی در مقام سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد «اولین پله در راه همکاری بین‌المللی برای صلح» نبود. ما بقدر کافی امکان خواهیم داشت تا این «اولین پله در راه همکاری بین‌المللی برای صلح» و رد خونی را که وی بجای گذارده بهتر ترسیم و تعقیب کرده و با این «فرشته صلح» تروریسم دولتی دقیق‌تر آشنا شویم. سپس وی به لیست «کوکوم» COCOM اشاره می‌کند که بنا بر آن برای آمریکا و همپیمانانش قدغن گردیده بود، محصولات الکترونیکی حساس و دیگر کالاهایی که می‌توانست برای تولید ابزار و لوازم تسلیحاتی مورد استفاده قرار گیرد، به کشورهای بلوک شرق صادر کنند. ظاهراً در این باب مشکلاتی پیش آمده بود چون والترز اشاره می‌کند که شرکت‌های آمریکائی «بیش از هر کشور دیگری برخی از قراردادهای محتمل خود را از دست داده‌اند، زیرا که به مسئولیت خویش در قبال کوکوم وفادار بوده‌اند.» انظار عمومی در آمریکا «باید مطمئن شود که هم‌پیمانان ما این اجزای تعیین کننده از سیستم دفاعی مشترک ما را کماکان مورد پشتیبانی قرار می‌دهند...»

این سخنان از دهان یک دیپلمات بدون شک بسیار روشن تعبیر می‌شد اما از دهان سیاستگذار سیا والترز بوی تهدید و حتا شاید بوی دستور می‌داد. این برداشت در مورد بند آخر سخنرانی نیز صدق می‌کرد. پس از صرف عبارات بی‌مفهوم متداول راجع به رابطه سالم و دینامیک مابین آمریکا و آلمان والترز برای آنهاییکه گوش شنوا دارند، هشدارباش بسیار جدی را طرح می‌کرد:

«ما خود را با خطراتی مواجه می‌بینیم که اگر بخواهد روابط ما کماکان رشد یابد، حتماً باید مورد احتراز قرار گیرد. من از طرف آلمان این گرایش را می‌بینم که آلمان فدرال بطور غیرعادلانه‌ای مورد انتقاد ایالات متحده آمریکا قرار گرفته است. احساس می‌کنم که آنها دائماً خود را موظف به اثبات وفاداری خود نسبت به آمریکا می‌بینند. من بشما اطمینان می‌دهم که پرزیدنت بوش و وزیر امور خارجه بیکر هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در وفاداری دوستان آلمانی ما در مورد تصورات مشترکمان و یا اساس پیمان آتلانتیک در سر نمی‌پروراندند.» ۹

در رابطه با خواسته‌های تهاجمی نسبت به اجرای وظایف برخواسته از معاهده کوکوم در سال ۱۹۵۰ که عنصر تعیین کننده در جنگ اقتصادی کشورهای امپریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی بود، خوب است که برخی از زمینه‌های آنرا از سابق بررسی کنیم.

سرآغاز کار کوکوم به ماه مارس ۱۹۴۸ برمی‌گردد. وزارت بازرگانی ایالات متحده آمریکا (به رهبری «Averel Harriman») ما این شخص را در کنار ورنون والترز به کرات خواهیم دید) در آلمان یک لیست تحریم آماده کرده بود. لیست (IA) و لیست (IB). اولی محصولات و کالاهای تسلیحاتی را در برمی‌گرفت که صدور آنها به اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی اکیداً ممنوع شده بود. و دومی مربوط می‌شد به کالاهای به اصطلاح dual-use، یعنی کالاهایی که می‌توانستند مورد استفاده تسلیحاتی نیز قرار گیرند اما جلوگیری از صدور آنها بطور کامل مقدور نبود. از آنجا که تجارت خارجی ایالات متحده آمریکا و منافع اقتصادی آن بطور سنتی وابستگی چندانی به اروپای شرقی نداشت، لذا یک چنین لیست‌هایی براحتی روند تأیید کنگره را پشت سر می‌نهاد. لکن برای هم‌پیمانان اروپای غربی که منافع بسیار قوی‌تری با اروپای شرقی داشتند، این وضعیت بغرنج‌تر بود. ایالات متحده آمریکا می‌بایستی امکانات اعمال فشاری را که طرح مارشال



در اختیار آنها نهاده بود، بشدت مورد استفاده قرار می‌داد تا توافق اروپای غربی را جلب کنند. جو متسنج ناشی از به اصطلاح محاصره برلین در این زمینه از نظر عاطفی به آنها کمک می‌کرد. تنظیم معاملات تجاری مابین بخش شرقی و غربی آلمان مشکلات ویژه‌ای را بدنبال داشت. این معاملات برای شرکت‌های آلمان غربی سرچشمه سود غیرقابل اغماضی بود ولی در چارچوب سیاست تحریم، کراراً از طرف آمریکائی‌ها مورد انسداد قرار می‌گرفت. ایالات متحده آمریکا در فرانکفورت موسسه‌ای به نام "Economic Cooperation Administration ECA" تاسیس کرد که کلیه اقدامات در تجارت شرق را کنترل می‌کرد.

از موضع ایالات متحده آمریکا مقررات تحریم آنقدر مهم بود که در فوریه ۱۹۵۱ طی بخشنامه شماره ۱۰۴ شورای امنیت ملی تحت عنوان «سیاست کنترل صادرات در قبال اتحاد جماهیر شوروی و اقمار اروپای شرقی آن» فرموله گردیده بود. در بخشنامه شورای امنیت ملی بخش‌های مورد تحریم «کلیه تولیداتی که در بخش انرژی اتمی، در کلیه بخش‌های سلاح‌ها، مهمات و دیگر لوازم تسلیحاتی که برای جنگ،... و همینطور دیگر کالاهائی که صدور آنها به تقویت توان جنگی اتحاد جماهیر شوروی کمک کند را دربرمی‌گرفت. ۱۰

طبیعی است که طبق شرایط نامبرده وظایفی مشخصی برای سازمان‌های جاسوسی بوجود می‌آمد. مثلاً در مرکز سازمان سیا، بخش شناسائی انتقال غیرقانونی تکنولوژی بفعالیست اشتغال داشت. از طریق روابط مشترک کراراً کوشش گردید به سازمان جاسوسی آلمان فشار آورده شود تا در این زمینه فعالیت‌های خود را تشدید بخشد. حدوداً در سال ۱۹۸۶/۱۹۸۷ ایالات متحده آمریکا یادداشت مبسوطی به دولت آلمان فدرال ارسال کرد. در این یادداشت بطور توهین آمیزی اتهامات شدیدی به آلمان فدرال وارد شده بود که این کشور بدلائیل سیاسی و اقتصادی حاضر نیست نقش لازم خود در کشف و جلوگیری از انتقال غیرقانونی تکنولوژی به کشورهای بلوک شرق را ایفا کند. یکی از مامورین مخفی اداره مرکزی - A - در وزارت امنیت کشور آلمان دمکراتیک گزارش داد که گنشر وزیر امور خارجه آلمان فدرال بخاطر لحن این یادداشت بسیار عصبانی شده بود ولی ریاست سازمان اطلاعات کشور خود را مبرا از هرگونه مسئولیتی اعلام کرد و اداره جنائی گمرک را مسئول حل این سؤال دانست. یعنی بطور غیررسمی اما خیلی مشخص اعلام شد که علاقه برای افشای یک چنین روندهائی موجود نیست. ترس از اینکه بدنبال فعالیت شدید سازمان ضدجاسوسی در این زمینه، می‌تواند خیلی سریع منافع شرکت‌های بزرگ و ذینفوذ زیر سؤال رود، یکی از دلایل این واکنش بود.

مثالی که خیلی بامسما است اینکه سیم خارداری که در ماه اوت ۱۹۶۱ برای حفاظت مرز آلمان دمکراتیک مورد استفاده قرار گرفت، قبلاً توسط شرکت «کروپ» به آلمان دمکراتیک صادر شده بود. حساب، حساب، حساب است!

گزارش اقلیت‌ها کمیسیون تحقیقی کوکو وابسته به مجلس آلمان فدرال به نقل از وزارت امنیت کشور آلمان دمکراتیک می‌گوید که سازمان امنیت آلمان فدرال از این موضع حرکت می‌کرد «که کنترل انتقال غیرقانونی تکنولوژی اساساً جزو وظایف فعالیت‌های ضدجاسوسی این سازمان نیست، بلکه جزو وظایف سازمان گمرکات می‌باشد. اداره ضدجاسوسی سازمان امنیت کوشش دارد تا در کنترل انتقال تکنولوژی غیرقانونی، اکیداً در چارچوب امکانات قانونی فعالیت کند. این بدین مفهوم است که موارد مشکوک به ارگان گمرکی مربوطه ارجاع می‌گردد و از طرف اداره ضدجاسوسی هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد تا موارد خارج از حیطه مسئولیت خویش را در دست خود گیرد. اداره ضدجاسوسی سازمان امنیت تنها وقتی عهده‌دار مسئولیت می‌شود که اهداف جاسوسی یک چنین نقل و انتقالاتی واضح و مبرهن باشد و نه اینکه برپایه رفتار توطئه بار طرفین مستدل گردد». ۱۱

ولی درست در فوریه ۱۹۹۰ یعنی چند ماه پس از ابتکار سفیر جدید ایالات متحده آمریکا در بن در جهت منضبط کردن آلمانها، وزیر امور خارجه بیکر در پراگ از کشورهای غربی خواست تا بازارهای خود را برای کشورهای اروپای شرقی بگشایند و با تعدیل مقررات کوکوم، راه دستیابی به تکنولوژی پیشرفته را برای این کشورها هموار سازند. ۱۲

با این وجود بیش از ۴ سال بطول انجامید تا این محصول جنگ سرد بطور نهائی از بین برداشته شد. به گزارش زیر توجه کنید:

### ناتو طرح جدیدی برای کنترل صادرات به شرق در دست تهیه دارد.

#### لیست‌های کوکوم ملغی می‌گردد.

لاسه (dpa) - صدور سلاح و تکنولوژی پیشرفته از کشورهای غربی به کشورهای سابق بلوک شرق از جمعه آینده، دیگر مثل گذشته توسط مرجعی فراملیتی کنترل نمی‌گردد. بعدازظهر روز چهارشنبه نمایندگان عالی‌رتبه کشورهای عضو ناتو به استثنای ایسلند، استرالیا و ژاپن در لاهه خبر انحلال مرکز کنترل کوکوم در پاریس را از اول آوریل اعلام داشتند. ۱۷ کشور عضو در نظر دارند تا اکتبر سال جاری سازمان جدیدی را جایگزین آن سازند. این سازمان وظیفه خواهد داشت که از دستیابی مثلاً دیکتاتورها و یا تروریستها به سلاح‌های کشتار جمعی جلوگیری بعمل آورد. در طراحی سازمان جدید، کشورهای اسبق سوسیالیستی مثل روسیه، لهستان، مجارستان، چک و اسلواکی هم سهیم خواهند بود. چین هم این امکان را خواهد داشت تا همکاری کند و بعدها بعضویت این سازمان درآید.

COCOM از سال ۱۹۵۰ صدور «کالاهای تسلیحاتی» به کشورهای بلوک شرق را کنترل می‌کرد. پس از فرو ریختن دیوار، این مرکز کنترل هم از نظر غرب و هم از نظر شرق بی‌معنا و ترمزکننده بود. ۱۳

در اینجا سؤال بعدی مطرح می‌شد که:

علت اینکه والترز در خاطراتش، پیش بینی خود در باره وحدت سریع دو آلمان را اینطور با آب و تاب مطرح می‌کند، چیست؟ آیا این تنها پرده مه‌آلودی برای مخفی کردن وظایف ویژه، فعالیتها و اهداف سیاسی دیگر نیست؟ زیرا که وحدت دو آلمان گرچه که تنها یک بخش عملیاتی لازم بود ولی در عین حال شرط لازم برای دستیابی به هدف اصلی. و هدف اصلی برای وی و اربابانش، تلاشی کل سیستم در اروپای شرقی و هنوز ابر قدرت یعنی اتحاد جماهیر شوروی بود.

ولی در ابتدا، کمی نزدیکتر به کمپلکس وحدت دو آلمان پردازیم. اغلب محققین و نویسندگان، اقدامات ژنرال والترز در آلمان فدرال را ناشی از نارضایتی پرزیدنت بوش پدر از برخی از روندها و اقدامات دولت آلمان فدرال می‌دانند. ظاهراً چنین تضادهائی وجود داشت، زیرا که والترز بر آنها تأکید می‌کرد. ۱۴ در وزارت امور خارجه هدف اصلی این بود که آلمان، محکم و با ثبات در جامعه اروپا ادغام گردد. آنها ترس از این داشتند که همسایگان اروپائی برخورداردی منفی به بوجود آمدن آلمان بزرگ با بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت از خود نشان دهند. ظاهراً این امر برای آنها مهمتر بود تا تقویت پیمان آتلانتیک.

اینطور به نظر می‌رسید که گنشر حضور نیروهای آمریکا در اروپا را آنچنان مثل گذشته بها نمی‌داد. وی تصور می‌کرد که گورباچف نمی‌تواند بدلائیل سیاست داخلی، وحدت دو آلمان را بپذیرد. اول می‌بایستی که انظار عمومی در اتحاد جماهیر شوروی مجاب گردد که یک کشور واحد آلمانی خطری برای منافع اتحاد جماهیر شوروی فراهم نخواهد کرد.

ولی در دفتر نخست وزیری، والترز با موضع دیگری برخورد می‌کند: به نظر والترز، کوهل، زایتز رئیس دفتر و تلچیک مشاور وی، وحدت دو آلمان را در درجه اول اولویت قرار می‌دادند. آنها براین عقیده بودند که در این برهه زمانی یعنی تقریباً از نیمه دوم سال ۱۹۸۹، وضعیت برای وحدت بقدری مناسب است که هیچگاه دیگر آنچنان نخواهد شد. وحدت «برای آنها حتا ارجح بر حفظ قدرت گورباچف بود.»

فرضیه والترز در مورد «وحدت هرچه سریعتر دو آلمان» در اوائل آوریل ۱۹۸۹ حتا مورد قبول آلمان‌شناسان شاغل در سفارت آمریکا هم نبود. به نظر آنان باوجود پرسترویکا و گلاسنوست، ادامه تقسیم دوآلمان پایه‌های مهم سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی بود.

والترز در مقابل آنها اینطور استدلال می‌کرد:

عقب‌نشینی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان یک شکست بود، به نشانه آنکه دکترین برژنف دیگر قابل استفاده نیست و دیگر نمی‌توان همواره ارتش سرخ را به اقساء نقاط دنیا اعزام کرد تا رژیم‌های کمونیستی به خطر افتاده را نجات دهد. غرورمند از توانائی آینده‌نگری خود، والترز اعلام می‌کرد:

«دیگر غیرممکن بود که بتوان روند را ترمز کرد. تاریخ حرکت خود را آغاز کرده و ایستائی ممکن نبود. من به بسیاری از مخاطبین خود در آنروزها می‌گفتم که سیل براه افتاده است.» ۱۵

حتا Egon Bahr (یکی از سیاستمداران سوسیال دمکرات آلمان فدرال) در ابتدای سال ۱۹۹۰ از این موضع‌گیری تعجب کرده بود. وی در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «در ابتدای سال به ملاقات ورنون والترز سفیر ایالات متحده آمریکا رفتم. من به این «اسب آزمون دیده جنگی» دیپلماسی پیشنهاد کردم که در ماه آوریل با شرکت رسمی خود، به اهمیت سالگرد بهم رسیدن دو ارتش ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۵ در «تورگاو» بیافزاید. وی بسرودی اما هوشمندانه چند لحظه اندیشید و گفت ایده خوبی نیست چون صلاح نیست که شکست آلمانها را به رخشان بکشیم. بلی! کار ما به اینجا کشیده شده بود. در ادامه گفتگو وی اعتقاد خود را این گونه بیان داشت که در دوران سفارت وی وحدت آلمان صورت خواهد گرفت و بدنبال این پیش‌گوئی غیرمترقبه اعلام داشت که این حادثه چون سیلی فراکن خواهد رسید و هرکه را که در مقابل آن قرار گیرد، باخود خواهد برد. وی تنها کسی که من دیده بودم بود که این واقعه را پیش بینی می‌کرد.»

اما اکنون باهر، بار دیگری نیز شاهد رویای «پایان سریع آلمان دمکراتیک» گردیده بود. وی می‌نویسد:

«در ماه مارس یکی از رفقای حزبی از برلین توجه مرا به کتاب «ترویکا» اثر مارکوس ولف (رئیس اداره ضدجاسوسی آلمان دمکراتیک م.) جلب کرد. پس از آنکه این کتاب را خواندم به عجله به نزد ویلی برانت رفتم، (گفتم) این کتاب را باید حتماً بخوانی! هنگامیکه یک چنین شخصی با اینهمه اطلاعات اجازه نوشتن چنین چیزهایی را داشته باشد، پس آلمان دمکراتیک می‌تواند یک شبه مثل خانه کاغذی در هم بریزد! ویلی اخم کرد و گفت: غلو نکن! گفتم خوب اگر نه یک شبه، شاید در عرض چند ماه.» ۱۶

والترز افکار و تصورات خود در مورد وحدت دو آلمان را در طی سال ۱۹۸۹ در جلسات و گردهمائی‌های مختلفی منبأب مثال در گفتگو با پرزیدنت بوش و خانواده‌اش بمناسبت ملاقات هلموت کوهل صدراعظم آلمان فدرال در اواسط سال ۱۹۸۹ در کمپ دیوید، مشخص تر بیان می‌کرد:

«مجدداً اعتقاد خود در مورد وحدت دو آلمان در آینده بسیار نزدیک را ابراز کردم. مردم آلمان شرقی درک کرده‌اند که شوروی دیگر حاضر نیست ارتش سرخ را برای دفاع از دولتهای دست‌نشانده کمونیستی اروپای شرقی بکار گیرد. مردم بزودی به خیابان‌ها خواهند ریخت. آلمان فدرال به یک مرکز جذاب آزادی و دمکراسی تبدیل گردیده است که کشش عظیمی بر کلیه آلمانها همچنین آلمانیهای مقیم آلمان دمکراتیک اعمال می‌دارد. بدیهی است که انگلیس‌ها و فرانسویان زیاد از وحدت دو آلمان خوشحال نیستند و لذا این وظیفه ماست که بکمک آلمانها بشتابیم تا آنها بدام قولهایی که شوروی‌ها بدون شک در مورد حفظ بی‌طرفی به آنها خواهند داد، نیافتند.» ۱۷

اما در درون محافل رهبری کننده شورای امنیت ملی، تعبیرات سمجانه والترز در مورد روند سریع وحدت مورد توافق همه نبود. مثلاً کارمند وقت شورای امنیت خانم کوندولینسا رایس (که اکنون وزیر امور خارجه پریزیدنت بوش پسر است) به اتفاق فیلیپ زلیکو در کتاب خود «لحظه جادویی دیپلماسی» به طعنه در مورد این موضع والترز می نویسد:

«برعکس سفیر ایالات متحده آمریکا در بن، ژنرال و افسر اطلاعاتی اسبق ورنون والترز براین عقیده بود که وحدت آلمان بزودی به وقوع خواهد پیوست (والترز، وحدت قابل پیش بینی بود. ص ۲۵ تا ۴۱). وی پیش گوئی خود را بر مبنای تجزیه و تحلیل وضعیت سیاسی بنا نکرده بود و پیشنهادی نیز در مورد اینکه ایالات متحده آمریکا چگونه رفتاری را باید دنبال کند، ارائه نکرده بود. وی حتا در کتاب خاطرات خود کمتر به مسائل سیاسی پرداخته و بیشتر به این مسئله علاقه نشان داده است که با بیکر (وزیر امور خارجه) و ستاد وی، که ملاحظه وی را نکرده و با وی بدرفتاری میکردند، به قاضی پرود.» ۱۸

در گزارش والترز به پریزیدنت در کمپ دیوید جوانب کاربردی سیاست آمریکا در مورد وحدت دو آلمان تقریباً بطور روشنی ترسیم گردیده است.

ایالات متحده آمریکا نهایتاً و بطور قاطع بایستی دولت کوهل را مورد پشتیبانی قرار دهد تا کوهل حتی الامکان مجبور به پذیرفتن شروط کمتری از شورویها باشد و در عین حال به وی کمک می کند تا هرچه زودتر و اساسی تر آلمان دمکراتیک را نابود کند. Karl Seidel دیپلمات آلمان دمکراتیک نوشت:

«هلموت کوهل از اواخر دسامبر سال ۱۹۸۹ با کمک جورج بوش، روند احیای سوسیالیسم در آلمان دمکراتیک را به روند نابودی آلمان دمکراتیک مبدل ساخت. واشنگتن و بن اکنون تحت شعار: هرچه سریعتر، بهتر به همکاری تنگاتنگ پرداختند. هلموت کوهل نیروی محرکه این روند بود. روند تغییر در سیستم، اکنون مبدل به احیای مناسبات قدیمی گردیده بود.»

ایالات متحده آمریکا تماماً پشت سیاست هلموت کوهل ایستاد و حتا حاضر بود مسئله وحدت دو آلمان را از روند وحدت اروپا جدا کند. موضع واشنگتن توسط تصمیمات شورای امنیت ملی که در پایان ماه ژانویه اتخاذ گردیده بود، بدین صورت مشخص شده بود: وحدت هرچه زودتر، تمام آلمان عضو ناتو، احتمالاً منطقه آلمان دمکراتیک خارج از ساختارهای نظامی، مذاکرات ۲+۴ برای تنظیم جوانب خارجی وحدت دو آلمان در محدوده حقوق چهار قدرت ...» ۱۹

بدین صورت کارل زایدل بار دیگر تاکید می کرد غصه اصلی دستگاه اداری بوش این بود که آینده ناتو تضمین گردد و کلیه کوششها در آلمان و کشورهای دیگر که در جهت تخفیف نقش ناتو و یا حتا تضعیف نقش ایالات متحده آمریکا در اروپا بود در نطفه خفه گردد.

بهمین دلیل لازم بود تضاد با شرکای دیگر اروپائی، بصورت هدفمندی از میان برداشته شود. در این بین، نیروهای بانفوذی در کشورهای بزرگ اروپای غربی وجود داشتند که با توجه به پایان یافتن جنگ سرد و پیدایش امکان تنظیم نوین روابط در اروپا، نقش سنتی ناتو را زیر سؤال می بردند. این تصورات تا مرز ایجاد یک منطقه حائل که از کشورهای بی طرف تشکیل شده باشد، پیش می رفت.

آرزوی بی طرفی همیشه در اروپا وجود داشته و هنوز نیز وجود دارد. اروپائی که در زیر ترسیم می شود را مجسم کنید: این اروپا در شمال از فنلاند و سوئد آغاز می شود و به سمت جنوب از آلمان، اتریش و سوئیس می گذرد و «دیوار حائل» Cordon sanitaire بیطرفی را بوجود می آورد که امکان صلح واقعی تری را در رابطه با وضعیت جهان در آغاز قرن ۲۱ امید می دهد. گرچه که یک چنین اروپائی به نفع مردم این قاره است، لکن با سیاست آمریکا که کماکان بدنال حضور در اروپا، توسعه ناتو و استفاده از قانون چماق است، همخوانی ندارد. بهمین دلیل روشن می شود که چرا اینقدر مهم بود که چنین «طراح» باتجربه ای چون والترز، با وجود کبر سن مجدداً بکار گرفته شود.

خدمات وی در به تحقق رسانیدن اهداف ایالات متحده آمریکا فراوان است.

وی در نطق خود در جلسه انجمن آلمانی سیاست خارجی در بن روز ۷ نوامبر ۱۹۹۰ موضع کاملاً مشخصی در مورد نقش ناتو و ادامه حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در آلمان فدرال را ارائه می‌داشت (رجوع شود به پیوست سوم):

«از سال ۱۹۴۹، ناتو ایالات متحده آمریکا را به اروپا متصل می‌کند. هیچ دلیلی وجود ندارد که این رابطه تغییر کند. طبیعی است که ناتو طی دوران جنگ سرد بمثابه بخشی از کوشش‌های ما در جهت جلوگیری از کشورگشائی‌های اتحاد جماهیر شوروی تکامل یافت و بهمین دلیل از اتحاد جماهیر شوروی حتا یکبار در قرارداد پیمان آتلانتیک شمالی نامبرده نمی‌شود. علاوه برآن این قرارداد دائمی است زیرا که هدف اساسی ناتو فراتر از مرزهای سیاست ممانعت Containment و یا محدودسازی می‌باشد. همکاری امنیتی ماوراء آتلانتیکی بایستی در خدمت اهداف دراز مدت استقرار ساختارهای امنیتی پایدار در اروپا باشد. انحلال ناتو درست در زمان تحقق یافتن این اهداف همانقدر بی‌معنی است که انحلال جامعه اروپائی در حین ایجاد بازار داخلی اروپا...»

این پیمان غربی همواره یک موسسه سیاسی بود که گفتمان مابین کشورهای دارای منافع مشترک را تنظیم می‌کرد. شرایط تغییر یافته امروز بدین مفهوم است که نکات نوینی مثل اشاعه موشک‌ها، اجرای قرارداد کنترل تسلیحاتی و یا تنش‌های منطقه‌ای در دستور روز این پیمان قرار خواهد گرفت. مذاکرات ما در باره اروپای شرقی و بحران خلیج، ارزش ناتو در این مورد را تأیید می‌کند...

نفوذ سیاسی ناتو، بدون حفظ عنصر اصلی و نظامی آن رشد نخواهد یافت... برخی از عناصر نظامی را نمی‌توان کاهش داد. حضور نظامی آمریکا در اروپا تضمین مهمی در قبال بی‌ثباتی است. سلاح‌های هسته‌ای آمریکا وزنه امنیت ترانس آتلانتیک را تقویت کرده و کمک می‌کند که جنگ غیرقابل تصور گردد. این چنین سلاح‌هایی بایستی به نحوی در اروپا مستقر بماند...

با این وجود نباید که میوه صلحی که امروز در دسترس ماست، بضرر سرمایه‌گذاری ما در امنیت اروپا بکار گرفته شود. گرچه که اکنون ناتو مسائل سیاسی و غیرنظامی را خیلی کاراتر می‌تواند مورد بررسی قرار دهد، لکن مهمترین وظیفه آن تضمین امنیت است. پیمان ما دارای وظایف نظامی است و نیروهای نظامی ما باید آمادگی انجام آنها را داشته باشند... بدین دلیل پایگاه‌های آمریکائی برای کار ما بسیار تعیین کننده است.» ۲۰

بدین صورت مجدداً والترز پشت‌گوش آقایان متزلزل در وزارت امور خارجه آلمان می‌نویسد که ایالات متحده آمریکا جائی برای بحث در مورد عضویت آلمان در پیمان نظامی ناتو و همینطور حضور نظامی آمریکا در اروپا نمی‌بیند. بازگردیم به وقایعی که نهایتاً به استقرار وحدت دو کشور آلمان انجامید.

بدیهی است که واقعه تعیین کننده در روند وحدت، گشایش مرز در برلین غربی در شب ۹ نوامبر سال ۱۹۸۹ بود. هنوز که هنوز است وراجی هذیان گونه عضو دفتر سیاسی وقت حزب سوسیالیست متحده آلمان، گونتر شابووسکی در کنفرانس مطبوعاتی در غروب روز ۹ نوامبر سال ۱۹۸۹ اسرارآمیز باقی مانده است. چندین نفر که خود در آلمان ناظر بودند، تأیید می‌کنند که شابووسکی یک اطلاعاتی خبری در مورد طرح بخشنامه‌ای در مورد امکانات سفر باخود داشته است که در آن مهلت محدودیت تا ۱۰ نوامبر تعیین گردیده بود. شابووسکی در غروب ۹ نوامبر در جواب به یک روزنامه‌نگار بجای اینکه مهلت تعیین شده را ۱۰ نوامبر اعلام کند، اظهار داشت: «اگر درست فهمیده باشم، فکر می‌کنم فوراً» ۲۱ باید قبول کرد که آقای گونتر شابووسکی «بچه کلاس اول» نبود. وی روزنامه‌نگاری باتجربه و عضو دفتر سیاسی حزب سوسیالیست متحده آلمان بود. معما این است که آیا وی واقعاً هول شده بود و یا اینکه علت دیگری در پس این «اشتباه لپی» خوابیده. در روز ۱۰ نوامبر گشایش مرز به هرحال صورت می‌گرفت و آقای شابووسکی تغییری در آن نمی‌داد لکن شرایطی که در شب ۱۰ نوامبر پدید آمد بسیار نگران کننده بود.

واقعیت اینطور بود که فرماندهان نیروهای مرزی آلمان دمکراتیک هیچگونه دستور و یا فرمانی در رابطه با رفتار و عملکرد در یک چنین شرایطی را به افسران مسئول ابلاغ نکرده بودند. برای آنها کماکان این فرمان اساسی مصداق داشت که باید از هرگونه تحریکی در مرزها ممانعت بعمل آورد. اما هجوم توده انبوه مردمی که خواستار فوری گشایش مرزی که تاکنون بسته بود را چگونه می‌توان چیز دیگری بجز تحریک تعبیر کرد، حداقل در ضمیر مسئولینی که در آن ساعات در آن مکانها انجام وظیفه می‌کردند؟ اینکه حتی یک تیر شلیک نشد و کسی قربانی این «تصمیم» نابهنگام در شب ۹ نوامبر نگردید را باید مدیون ملاحظه‌کاری نیروهای انتظامی (آلمان دمکراتیک) در مرزهای برلین غربی و آلمان غربی دانست. والترز که مردی بسیار باتجربه است، آن‌ا واکنش بخرج داد. وی برای هلموت کوهل که در روز ۹ نوامبر ۱۹۸۹ بی‌خبر از همه چیز در ورشو اقامت داشت، یک هواپیمای ارتشی برای پرواز از هامبورگ به برلین آماده کرد و بدین صورت کوهل توانست سروقت خود را به برلین برساند و هم‌اوا با دیگر بازیگران سرود آلمان را تا برلین شرقی به «طنین بیافکند». این واقعیت که کوهل مانند نخست‌وزیریک کشور موزفروش آمریکای میانه، با یک هواپیمای ارتش آمریکا به محل وقوع حادثه عودت داده شد، در انظار عمومی مردم آلمان بازتابی نیافت. یک سیاستمدار عالیرتبه فرانسوی هیچگاه چنین کاری را قبول نمی‌کرد. اما در آلمان سیاسی فعلی، وقار و مرتبه مدتهاست که جزو معیارهای اخلاقی فراموش شده است.

بدیهی است که والترز روز ۱۰ نوامبر ۱۹۸۹ نیز در برلین بود و در مقام یک ارتشی کارکننده با یک هلیکوپتر نظامی یک پرواز تفحصی انجام داد و به فراسوی دروازه براندنبورگ پرواز کرد. وی با غرور گفت: «این لحظه با هیچ‌یک از لحظات دیگر زندگی من قابل قیاس نبود. ناگهان دریافتم که جنگ دراز مدت برای آزادی و دمکراسی که تقریباً در تمام طول زندگی من وجود داشت و من در سنگرها و میدانهای بسیاری برای آن رزمیده بودم، اکنون بی‌پایان رسیده و آزادی پیروز گشته بود.» ۲۲

کدام «آزادی» و «آزادی» چه کسی پیروز شد؟ آزادی پول. آزادی برای نابود کردن محل کار...؟  
بیاد بیاوریم که اولین نخست وزیر آلمان دمکراتیک Otto Grotewohl همواره در جواب به این‌همان گوئی غربی در مورد آزادی می‌گفت:

«آزادی که من می‌گویم - کدام آزادی مورد نظر توست، بگو! آزادی من یا آزادی تو، بحث بر سر همین است.»  
لحظه وحدت رسمی در صبح روز ۳ اکتبر ۱۹۹۰ برای والترز لحظه ویژه‌ای بود.  
«نه تنها در رابطه با وحدت آلمان بلکه بدین خاطر که آزادی بر دیکتاتوری کمونیستی پیروز گردیده بود. جنگ سرد ظاهراً به انتها رسیده بود ولی تنها هنگامی به تاریخ سپرده می‌شد که نیروهای رفرمیستی در اتحاد جماهیر شوروی پیروز گردیده بودند.» ۲۳

با این جمله والترز اشاره می‌کرد که وحدت دو آلمان هدف نهائی ماموریت وی نبوده بلکه تنها یک پله مهم در مسیری که وی در پیش داشت بود، زیرا که «پیروزی نیروهای رفرمیستی» در اتحاد جماهیر شوروی تنها بمعنی نابودی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و نهایتاً به معنی نابودی اتحاد جماهیر شوروی بود. (رجوع شود به بخش IV)  
والترز تقریباً بصورت ضمنی موضع خصم آلود خود را در قبال آلمان دمکراتیک اینطور بیان می‌کند. وی در مورد دیدار وزیر امور خارجه بیکر در سال ۱۹۹۰ در برلین می‌نویسد:

«بیکر از من پرسید آیا به نظر من صلاح است که وی با «مودرو» که در این حین جانشین «اگون کرنس» در مقام رئیس دولت شده بود در پوتسدام ملاقات کند. این پیشنهاد از طرف سفیر ما در آلمان شرقی «دیک بارکلی» مطرح شده بود. بارکلی چندین بار هم در مقابل من ایده سفیهانه دیگری را ابراز داشته بود که مثلاً لازم است برخی از آن چیزهایی که در طی دهه‌های گذشته به هویت ویژه مردم آلمان شرقی تبدیل شده را باید حفظ کرد. واکنش من در قبال این نظرات تنها

حیرت‌زدگی بود. چه چیز لازم بود حفظ شود - دیکتاتوری، اقتصاد ورشکسته سوسیالیستی، مرزهایی که با دیوار و سیم‌خوردار محکم گردیده؟

من بطور قاطع وزیر امور خارجه بیکر را از ملاقات با مودرو منع کردم. به نظر من اینکار اشتباه بزرگی بود. هانس مودرو فقط مدت کوتاهی نخست‌وزیر می‌ماند و بخاطر آلودگی‌اش به جنایات رژیم سوسیالیست متحده آلمان دچار مشکل می‌گشت و بعید نبود که سر از زندان دریاورد. (در اینجا آثار برنامه اعلام غیرقانونی بودن آلمان دمکراتیک به چشم می‌خورد. بعید نبود که این برنامه در ایالات متحده آمریکا تهیه شده باشد. ن) ملاقات وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا در حال حاضر آلمان غربی‌ها را به شک و تردید و اخواهد داشت و برای مودرو تأیید بین‌المللی کسب خواهد کرد که حقش نیست.» ۲۴

اینجا هم وی باز آب را گل آلود می‌سازد. وی شرافتاً می‌بایستی می‌گفت: «... که ما نمی‌خواستیم.» نتیجه‌گیری والترز این‌طور بود:

«آلمانها در آلمان فدرال کشوری بنا کردند که کشش مقاومت ناپذیری بر همه کسانی که سرنوشتشان زندگی در پشت دیوار آهنین بود، اعمال می‌داشت. زیرا که دیوار برعکس آنچه که اولبریش و هونکر طعنه‌وار اعلام می‌داشتند، ساخته نشد که از ورود میهمانان ناخواسته به کشور جلوگیری شود بلکه مردم بدبختی را که تاریخ بدام این تله افکنده بود، در آنجا نگه‌دارد.

قبل از بنای دیوار، مردم آلمان شرقی نسبتاً براحتی می‌توانستند از طریق برلین غربی به غرب راه یابند. تا سال ۱۹۶۱ بقدری پزشک، مهندس و دیگر نیروهای متبحر و آزمون یافته این کشور را ترک کردند که اگر آلمان دمکراتیک می‌خواست از بین نرود، می‌بایستی این فرار دستجمعی تحت کنترل قرار می‌گرفت. لذا بنای دیوار برای دولت آلمان شرقی و همپیمان شوروی آن اجتناب ناپذیر بود. آنها بدین وسیله کوشش می‌کردند تا سیستم فاجعه‌بار مارکسیستی موجود را مخفی کرده و رویای یک آلمانی دیگر بمثابه بدیل آلمان فدرال را پابرجا نگهدارند. تا اندازه‌ای هم حتا موفق شدند: مدت‌ها روشنفکران آلمان غربی، در قیاس با جامعه «هر که زورش بیش، سهمش بیشتر» آلمان فدرال، آلمان دمکراتیک را با وجود برخی ضعف‌ها و نقصان‌ها ولی با در نظر گرفتن «دستاوردهای اجتماعی» آن، کشوری با نکات مثبت برآورد می‌کردند... آنها کراراً خصلت تضییعی رژیم حزب سوسیالیست متحده را که میشد بکمک ارقام و آمار بسیار ساده ثابت کرد، فراموش می‌کردند. مثلاً دستگاه امنیتی هیتلر از ۵۵ هزار نفر تشکیل می‌شد که ۸۰ میلیون آلمانی را کنترل می‌کرد. در دستگاه امنیتی آلمان دمکراتیک ۱۵۰ هزار مامور ۱۷ میلیون نفر را تحت کنترل داشت. (این «تحلیل‌گر تیزبین» آقای والترز با بازی با ارقام اختیاری که هیچ ربطی به واقعیت ندارد، تز «دو دیکتاتوری آلمانی» را بمیان می‌آورد. ن)... باری به هر جهت در مدت بسیار کوتاهی آثار سالها شستشوی مغزی ناسیونال سوسیالیست‌ها (نازیها م.) از بین رفت و آلمانها یکسبه تبدیل به ملت دمکرات نمونه گشتند.» ۲۵

(این طنز نیست، بلکه یکی از دروغ‌های بیشرمانه و وقیحی است که هنوز تا امروز مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر کس که تاریخچه «تجزیه، تحلیل و هضم» گذشته فاشیستی در آلمان فدرال را تا حدی بداند، با این جمله در مورد «دمکراتهای نمونه» - مثلاً بگوئیم دمکرات نمونه آقای «فیلینگر» - حداقل سرش را بعلافت تاسف تکان خواهد داد. ن) (فیلینگر که در ارتش نازیها رئیس دادگاههای نظامی بود و حکم قتل بسیاری از سربازان بجرم سرپیچی از فرمان و یا فرار از زیر پرچم را صادر کرده بود، بعدها از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۸ نخست وزیر ایالت بزرگ بادن ورتمبرگ در آلمان غربی شد. م.)

حال که والترز موضع سؤال برانگیز خود در قبال وزارت امنیت کشور آلمان دمکراتیک را برملا می‌کند، می‌خواهیم بدانیم که آیا وی در عملیات جاسوسی بسیار مهم سازمان سیا علیه آلمان دمکراتیک در تهیه اطلاعات زیر نام «پرونده Rosenholz» دارای نقشی بوده است یا نه. برای آنکه در ابتدا از خطای بسیار متداولی جلوگیری کنیم: نام «روزنهولتز»

روی این عملیات سازمان سیا نهاده نشد. این نام بمثابه اسم رمز برای اولین اقدام کارمندان اداره مرکزی حفاظت از قانون اساسی (سازمان امنیت آلمان فدرال) در مقر اصلی سازمان سیا در لنگلی/واشنگتن انتخاب شد. در آن زمان، یعنی سال ۱۹۹۳ سازمان سیا برای اولین بار به «همکار» آلمانی خود اجازه می‌داد تا اسامی منابع غربی اداره کل ضدجاسوسی آلمان دمکراتیک را از روی پرونده‌های میکروفیلم شده بازنویسی کند.

گرچه که روند این عملیات هنوز کاملاً برملا نشده و کماکان توسط سازمان سیا کاملاً مخفی نگاه داشته می‌شود، با این حال می‌توان برخی از جوانب آن را ترسیم کرد. ما تقریباً با اطمینان کامل می‌دانیم که عملیات سیا برای تهیه پرونده‌های میکروفیلم شده اداره کل ضدجاسوسی آلمان دمکراتیک از مقر سفارت در بن همگام با پایگاه عملیاتی در برلین رهبری می‌گشت.

در یک سفارتی که خوب سازماندهی شده باشد، سفیر، مسئول سازمان سیا و مسئول امنیتی Country-Team را تشکیل می‌دهند که در آن بطور منظم تعیین وضعیت صورت می‌گیرد و بصورت کلی در مورد اقدامات جاسوسی اطلاعات ردوبدل می‌شود. بسته به شخصیت‌های رهبری کننده، این تیم در برخی از سفارت‌خانه‌ها بسیار خوب عمل می‌کند در حالیکه در برخی از آنها رابطه کداری مابین سفیر و مسئول سازمان سیا حکمفرما است.

اوائل سال ۱۹۸۹ در بن ترکیب بی‌نظیری پدید آمد: سفیر در عین حال ژنرال سه ستاره و رئیس قبلی بخش عملیاتی سازمان سیا و یکی از باتجربه‌ترین کارشناسان اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا است. در این شرایط رئیس مسئول سازمان سیا در سفارت می‌تواند چه برخوردی را نسبت به وی داشته باشد؟ وی جرات نخواهد کرد که سفیر را بی‌اطلاع گذارد.

Edwin Pechous (اسم مستعار درون تشکیلاتی: کوتوله زهراگین) رئیس مسئول سازمان سیا در سفارت قادر نبود یک چنین عملیات مهمی را بدون هماهنگی با والترز انجام داده باشد. والترز حداقل از حدود و ثغور این اقدامات جاسوسی سازمان سیا مطلع بود.

اما اعمال نفوذ سفیر بر اقدامات جاسوسی از حد تماس با مسئول سیا در سفارت می‌گذشت. مثلاً والترز مستقیماً در یک اقدام بسیار مشکوک و مشکل جاسوسی دخالت کرد. مسئله برسر ریودن یک تبعه آلمانی با اصل و نصب آمریکائی در روز ۲۲ آوریل ۱۹۹۱، یعنی مدتها پس از ایجاد وحدت دولتی در آلمان، از برلین شرقی توسط اعضای اداره ضدجاسوسی نیروی هوایی (Office of Special Investigation – OSI) و انتقال وی به ایالات متحده آمریکا بود.

جفری مارتین کارنی، گروهبان اسبق و عضو واحد جاسوسی ارتباطاتی و الکترونیکی نیروی هوایی آمریکا، مستقر در برلین غربی/مارین فلد از سال ۱۹۸۳ اسناد بسیار مهمی درباره تجسس‌ات و جنگ الکترونیکی ایالات متحده آمریکا را در اختیار اداره اصلی A در آلمان دمکراتیک گذارده بود.

وی بعدها در عملیات دیگری در یکی از پایگاه‌های آمریکائی از زیر پرچم فرار کرد و از طریق راه‌های پریپیچ و خمی به آلمان دمکراتیک آورده شد. در آنجا وی بخدمت وزارت اطلاعات و امنیت درآمد و برای اقدامات تجسسی و تکنیکی ویژه، علیه هدف‌های سازمان جاسوسی و ارتش آمریکا در برلین بخدمت بخش اصلی III (تجسس‌ات مخابراتی) درآمد. وی دارای تبعیت آلمان دمکراتیک شد و اسناد و مدارک وی زیر نام ینس کارنای صادر گردید.

با انحلال وزارت امنیت و اطلاعات، ینس کارنای راننده مترو شد. سازمان امنیت آلمان فدرال توسط یکی از کارمندان قدیم بخش اصلی III (تجسس‌ات مخابراتی) متعلق به وزارت اطلاعات و امنیت آلمان دمکراتیک که اکنون جبهه عوض کرده بود از هویت کارنای آگاه شد و همکاران آمریکائی خود را باخبر کرد. بدین صورت در روز ۲۲ آوریل ۱۹۹۱ در برلین پرنسلاور برگه، آدم ربائی تماشائی به سبک مافیا، بدون هیچگونه اطلاع و یا همکاری مقامات آلمانی، توسط گروه ضربتی OSI صورت گرفت. کارنای فوراً به آمریکا منتقل شد و در آنجا به ۳۸ سال زندان محکوم گردید.



در روند محاکمه گفته شد که والترز سفیر آمریکا نه تنها از روند کار مطلع بوده است، بلکه حتا در شکل گرفتن آدم ربائی غیرقانونی نیز مستقیماً سهم داشته است.. نقل قول: «سفیر آمریکا ورنون والترز مستقیماً در جریان قراردادش و فشار می آورد تا این روند سرعت یابد.» ۲۶

آیا اینکه یک چنین اقداماتی در شان یک سفیر که موظف به مراعات حقوق و قوانین دولت میهمان است، را باید اکیداً نفی کرد. ولی آنگاه که مسئله برسر منافع عموسام است، سفرای آمریکائی همانند فرمانداران کل در مستعمرات رفتار می کنند، بویژه که والترز نام داشته و مقیم آلمان باشند.

زیرنویس‌ها:

- ۱ - رجوع شود به ورنون والترز «اتحاد قابل پیش‌بینی بود». در پشت پرده یک سال تعیین کننده. زیدلر فرلاگ ۱۹۹۴
- ۲ - رجوع شود به فرانکفورتر آگماينه تسایتونگ ۱۰ ژانویه ۱۹۸۹، ص ۱۰: یک جهان‌وطنی
- ۳ - رجوع شود به در بالاترین سطح، میکائل، تالبوت، استروبه: اکون ۱۹۹۳ ص. ۱۹
- ۴ - همانجا ص ۳۰
- ۵ - همانجا ص ۵۸
- ۶ - همانجا ص ۳۶
- ۷ - مخفی شماره ۱ (جلد ۱۰) ۱۹۸۹ ص. ۲
- ۸ - رجوع شود به ورنون والترز: همکاری آمریکا و آلمان در معرض امتحان. چالش‌های دهه ۹۰، ۲۷ آوریل ۱۹۸۹
- ۹ - ویشنفسکس/لاندگربر/اسیکر: پدیده فراکسیون ارتش سرخ، کناور، ۱۹۹۲، ص. ۲۲۱
- ۱۰ - رجوع شود به: Stöver, Bernd، رهائی از کمونیسم، Böhlau Verlag، کلن، ۲۰۰۲، ص. ۴۶۹
- ۱۱ - رجوع شود به کمیسیون تحقیق مجلس آلمان، گزارش در باره اقلیت‌ها از طرف سبزه‌ها ص ۹۳
- ۱۲ - رجوع شود به Hutchings جنگ سرد، ص. ۲۳۸
- ۱۳ - رجوع شود به Neues Deutschland تاریخ ۱۹۹۴/۴/۲
- ۱۴ - والترز، وحدت، ص ۸۹
- ۱۵ - همانجا
- ۱۶ - رجوع شود به اگون باهر: «در زمان من» بنگاه کارل بلسینگ ۱۹۹۶، ص. ۵۷۰
- ۱۷ - والترز، وحدت، ص. ۵۲
- ۱۸ - رجوع شود به Zelikow, Phillip, Rice, Condoleezza «لحظه جادویی دیپلماسی» ۱۹۹۷ ص ۵۳۰
- ۱۹ - رجوع شود به به Karl Seidel بالانس بن - برلین، ص ۴۱۹
- ۲۰ - آرشیو اروپا، سلسله ۱۹۹۹/۲۲، س. ۶۵۵
- ۲۱ - رجوع شود به Porkop, Siegfried: مدت کوتاه اتوپی، الفانتن پرسه، ۱۹۹۴
- ۲۲ - والترز، وحدت، ص. ۸۳
- ۲۳ - والترز، وحدت، ص. ۱۱۶
- ۲۴ - والترز، وحدت، ص. ۶۵
- ۲۵ - والترز، وحدت، ص. ۱۸۴
- ۲۶ - رجوع شود به تاگس اشپیگل ۸ نوامبر ۱۹۹۹، یورگن شرایبر: دوست آمریکائی

## بخش دوم

### مقام عالی‌رتبه تروریسم دولتی

«در جائیکه علائم ریزش شیرازه‌های کشوری بچشم می‌خورد و بیم آن می‌رود که نیروهای کمونیستی قدرت را در دست گیرند... نباید منتظر دعوت کتبی شویم. باید بیائیم و کمک کنیم»



آلن دالس ۱

### ایالات متحده آمریکا برای نفت می‌رزمد - عملیات آژاکس - ایران ۱۹۵۳

ورنون والترز در سال ۱۹۵۳ در تدارک و اجرای کودتا علیه محمد مصدق نخست وزیر ایران سهیم بود تا شاه مسقوط را مجدداً بر تخت نشاند و بویژه منافع کنسرنهای عظیم نفتی را تحمیل کند. این اقدامات یک دستاورد جنبی را نیز به همراه داشت: اکنون کنسرنهای نفتی آمریکائی در ایران همه‌کاره بوده و انگلیس یک سنگر دیگر از قدرت اقتصادی خود را از دست داده بود.

در سال ۱۹۴۱ رضاخان مجبور به استعفا شد ولی انگلیس‌ها توانستند فرزند وی محمد رضا پهلوی را جانشین وی کنند. ایران طی جنگ جهانی دوم امید داشت که بکمک فاشیستهای آلمانی، امپراطوری بزرگ ایران را برقرار سازد. در کنفرانس «سه قدرت بزرگ» در تهران (اواخر سال ۱۹۴۳) تصمیم گرفته شد که ایران پس از پایان جنگ در ابتدا توسط نیروهای متفقین اداره شود اما پس از ۶ ماه کشور را ترک کنند، تا استقلال و تمامیت ارزی کشور مجدداً تأمین گردد. در طی این سال‌ها نیروهای ملی و دمکرات رشد کرده و شکوفا شدند. بویژه سندیکاها و حزب توده ایران که در سال ۱۹۴۱ بمثابه ادامه دهنده راه حزب کمونیست تاسیس گردیده بود به بسیج مردم در جهت تأمین بهره‌برداری ملی از ذخایر و معادن بویژه منابع نفتی پرداختند.

روز ۲۰ مارس ۱۹۵۱ مجلس ایران قانون ملی ساختن صنایع نفت را به تصویب رساند. در ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ یکی از رهبران جنبش، سیاستمدار بورژوا، محمد مصدق بمقام نخست وزیر رسید. پس از رسمی شدن این قانون، «شرکت ملی نفت ایران» بمثابه جانشین «کمپانی نفت ایران و انگلیس» تاسیس گردید.

موضع ایالات متحده آمریکا در رابطه با منافع ژئواستراتژیکی آن در سرمقاله هارالد تریبون در روز ۱۸ ماه می ۱۹۵۱ دقیقاً ترسیم می‌گردد:

«منافع آمریکا چندجانبه و بسیار عمیق است. اگر روند خلع ید که اکنون ملی‌کردن نام گرفته، تحقق یابد، سرمایه‌گذاری‌های ایالات متحده آمریکا در عربستان سعودی دیگر برای مدت زیادی مطمئن نخواهد بود. تعادل بی‌ثبات اما موجود در خاور میانه بطور بازگشت ناپذیری از بین خواهد رفت... از هرنظر که بنگریم، ایالات متحده آمریکا مجبور خواهد بود بدفاع از بریتانیا بزرگ برخیزد، کوشش‌های این کشور را در مذاکرات مورد پشتیبانی قرار دهد و بدون شک و شبهه‌ای تاکید کند که اگر انگلیس‌ها بیرون رانده شوند، ما به هیچ عنوان حاضر نخواهیم بود که برای براه‌انداختن چاه‌های نفتی و پالایشگاه، کمک‌های فنی (دراختیار ایران) قراردهیم.»<sup>۲</sup>

سفیر آمریکا Grady روشنتر می‌گوید:

«اگر قادر شویم، اقتصاد ایران را به اغتشاش کشیم که از دست مصدق رها گردیم، همه چیز درست خواهد شد.»<sup>۲</sup>

نخست وزیر انگلیس ایدن بعدها در کتاب خاطرات خود نوشت:

«فکر کردم که بهتر است سعی کنیم مصدق را از مسند کار دور کنیم تا اینکه وی را بخریم. در گفتگویی با آیزنهاور در این مورد به وحدت نظر رسیدیم...»<sup>۳</sup>

در تابستان ۱۹۵۳ عملیات سازمان سیا تحت عنوان «AJAX» زیر نظر Norman A Schwarzkopf (پدر همان ژنرال نورمان شوراتسکف که در جنگ خلیج در سال ۱۹۹۰ فرمانده ستاد بود) آغاز شد.

آلن ولش دالس رئیس سازمان سیا از ژوئن ۱۹۵۳ رهبری عملیات آژاکس را شخصاً بعهده داشت. در نشستی که با حضور سفیر Loy Henderson، ژنرال اطلاعاتی شوراتسکف و خواهر دوقلوی شاه، اشرف انجام شد، هماهنگی‌های لازم صورت گرفت.

رهبری عملیاتی در محل، بعهده مسئول سیا در سفارت William E. Warne و سرگرد اطلاعاتی Kermit Roosevelt قرار گرفت. روزولت رئیس بخش عملیاتی قسمت خاورمیانه و نزدیک وابسته به اداره مرکزی سیا بود که در ماه مارس ۱۹۵۳ مخفیانه وارد تهران شده بود. وی در خاطرات خود می‌نویسد: «آنچه که مربوط به تعداد مامورین است (ظاهراً منظور تعداد کارمندان سازمان سیا که در ایران بکارگماشته شده بودند است. نگارنده) مطمئن نیستم که آیا ۶ یا ۸ نفر بودند. ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار دلار موجود بود. در طی طول عملیات فقط ۱۰ هزار دلار مصرف شد... البته چندین ایرانی هم همکاری داشتند و عملاً تنها چیزی که لازم بود، هدایت و پشتیبانی بود... کار زیاد سخت نبود چون تعداد زیادی از افراد ایرانی مخالف دولتی وجود داشتند و حاضر بودند تا وارد صحنه شوند. آنها تنها محتاج کمی پشتیبانی، کمک و گاهی هم مقدار کمی پول بودند.»

بطور عمده یارگیری از درون افسران رکن دوم و افسران بلندپایه صورت گرفت. آمریکایی‌ها عمدتاً روی ارتش حساب باز کرده بودند چون افسران بطور سنتی به دربار نزدیک بودند و رفتارشان نسبت به مصدق غیرنظامی خصمانه بود. وی حتا جرات کرده بود ۲۰۰ افسر را اخراج کند. جنبه ارتشی کودتا را سرلشگر Stewart Georg، مستشار نظامی آمریکا در ایران اینطور بیان می‌کند:

«هنگامیکه بحران آغاز شد و وضعیت متزلزل گردید، ما پرنسپ‌های خود را بکنار گذاریم و همگام با دیگر اقدامات، ارتش را بحال آماده باش درآوردیم. کلیه سلاح‌هایی را که سربازان در دست داشتند، کامیون‌ها، تانک و زرهپوش‌ها همگی کمک‌های آمریکا به ارتش بود...»<sup>۲</sup>

برعکس سیا، مستشاری ارتش بیش از ۱۰ میلیون دلار برای جلب مامور و آشوبگر مصرف کرد.

رهبر کودتاگران ایرانی سپهبد فضل‌اله زاهدی، وزیر اسبق جنگ و پلیس بود که در گذشته از همدستان مهم ایرانی نسب فاشیستها محسوب می‌گردید. در صبح روز ۱۸ اوت ۱۹۵۳ سفیر آمریکا هندرسون به ملاقات مصدق رفت و بی‌پرده اعلام کرد: «ایالات متحده آمریکا تنها زاهدی را بعنوان نخست وزیر برسمیت می‌شناسد و چیز دیگری برای گفتن نیست.»<sup>۳</sup>

در روز ۱۹ اوت ۱۹۵۳ یک تانک آمریکائی، زاهدی را به کلپ افسران در تهران برد. در آنجا وی سقوط دولت مصدق را اعلام کرد. ارتش به مقرر حکومتی یورش برد و نقاط مهم استراتژیکی را زیر نظر گرفت و اولین دستگیری‌ها آغاز شد. پس از آن کلیه سازمانهای دمکراتیک غیرقانونی اعلام گردید. ده‌ها هزار نفر دستگیر، شکنجه و بدون هیچ اثری مفقود شدند. اعدامهای گروهی صورت گرفت. در بین اعدام شدگان، بسیاری جزو افسران دمکرات بودند.

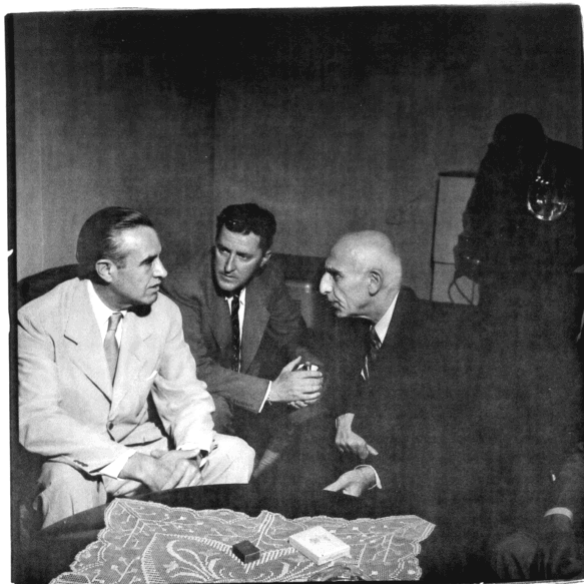
Tom Ryden مامور سیا و رئیس مسئول عملیات مخفی، عملیات آژاکس را اینگونه جمع‌بندی می‌کند:

«این اولین پیروزی این سازمان (منظور سازمان سیا) در خارج نبود ولی چون این اقدام بسیار پیچیده، سخت و خطرناک بود و با حداقل نیروی انسانی و مادی انجام یافت، موفقیت بسیار عظیمی بود. و این باعث شد که اعتماد به نفس سیا افزایش یابد...»

ادامه زندگی ورنون والترز نشان می‌دهد که او هم بهمین صورت برای خود بسیاری از این اعتماد بنفس را که نتیجه ثمربخش اقدامات مخفی توام با قتل و شکنجه بود، بدست آورد.

وی در زمان کودتا هنوز در سلسله مراتب سازمان جاسوسی بسیار کوچکتر از آن بود که بتوان در سال ۱۹۵۳ اثر چشم‌گیری از وی را یافت، اما اولین تجربه وی از یک کودتا، خصلت تعیین کننده در ادامه فعالیت وی داشت.

والترز در کتاب خاطرات خود چندین صفحه را به این ماموریت اختصاص می‌دهد، ولی آنچه که نوشته بسیار معصوم بنظر می‌رسد. وی می‌نویسد که تنها در مقام منشی Avarell Harriman در نشستهای متعددی در سمت مترجم نقش ایفا کرده. هاریمن از طرف پرزیدنت ترومن در یک ماموریت ویژه به ایران فرستاده شده بود.<sup>۴</sup>



فرستاده ویژه آورل هاریمن با ورنون والترز (نفر دوم) در گفتگو با نخست وزیر دکتر محمد مصدق

در سال‌های بعدی رد پای والترز را می‌توان بیشتر در ایفای نقش مستشار نظامی در کانونهای مختلفی از سیاست‌های جهانی دنبال کرد.

حال کمی بیشتر از نزدیک وظایف یک مستشار نظامی را بررسی کنیم.  
مستشار نظامی رسماً نماینده نیروهای نظامی یک کشور در کشور میزبان است.  
در ایالات متحده آمریکا اساساً مستشار نظامی عضو اداره جاسوسی وزارت دفاع (Intelligence Agency Defense (DIA) است.  
در مرکز DIA، کادر رهبری مستشاری با هیات رئیسه عملیات (Directorate for Attaches & Operations)، مرتبط است. هیات رئیسه عملیات DIA، ستاد رهبری کلیه فعالیتهای جاسوسی اداره جاسوسی ارتش ایالات متحده آمریکا است.  
همینطور در بخشنامه اساسی رئیس جمهور آمریکا در مورد فعالیت به اصطلاح Intelligence Community (کلیه ساختارهای دستگاه جاسوسی آمریکا)، بخشنامه اجرائی ۱۲۳۳۳ به تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۸۱ زیر بند ۴ از وظایف اصلی DIA «رهبری سیستم مستشاری نظامی» تعریف شده است.

## عملیات «پیانو سولو»

### علیه سوسیالیستها و کمونیستها

#### مستشار نیروی زمینی در ایتالیا، ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲

والترز در زندگی نامه خود، آماده ساختن خود برای مقام مستشار نظامی در ایتالیا را این چنین شرح می دهد:

«در ابتدا به مدرسه مستشاری در واشنگتن اعزام شدم با اینکه قبلاً در مقام معاون مستشار در برزیل بکار اشتغال داشتم. در این مدت از پنتاگون ولی همینطور از سیا نیز دستوراتی دریافت کردم که نهایتاً این احساس را در من بوجود آورد که ایتالیایی ها گرچه که دارای دستگاه جاسوسی نسبتاً کارائی هستند، لکن از نظر مالی قادر نیستند تا با سازمانهای جاسوسی بزرگ دنیا مقابله کنند.»<sup>۵</sup>

ایالات متحده آمریکا عمیقاً از تحولات در ایتالیا نگران گردیده بود. اولین بخشنامه های شورای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا که تازه در سال ۱۹۴۷ تاسیس گشته بود، اهداف و وظایفی، برای سازمان های جاسوسی و سیاست امنیتی در قبال تحولات در ایتالیا را مشخص می کرد. منظور ما بخشنامه I/1 به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۴۷ و بخشنامه I/2 به تاریخ ۱۰ فوریه ۱۹۴۸ و بخشنامه I/3 به تاریخ ۸ مارچ ۱۹۴۸ است که همگی درست کمی قبل از انتخابات ۱۸ آوریل ۱۹۴۸ در ایتالیا صادر گردیده بود.

البته ایتالیا تنها یکی از نگرانی های متعدد سیاست ایالات متحده آمریکا بود. بدنبال نقش برجسته اتحاد جماهیر شوروی در تلاشی فاشیسم و همچنین شرکت فعال نیروهای کمونیستی و ضدفاشیستی در جنبش مقاومت، وجه کمونیستها در اروپا بسرعت رشد یافت. این وضعیت هم در رشد اعضای احزاب کمونیست و هم در نتایج انتخابات تجلی یافت. در انتخابات مجلس تا سال ۱۹۴۸ کمونیستها در اروپا غربی به نتایج زیر دست یافتند: فرانسه ۲۸,۶٪ (۱۹۴۶)، فنلاند ۲۰٪ (۱۹۴۵)، ایتالیا ۱۹٪ (۱۹۴۶)، نروژ ۱۱,۹٪ (۱۹۴۵). در سال های اولیه پس از جنگ، وزیران کمونیست در دولت بسیاری از کشورهای اروپای غربی سهم بودند. در یک اقدام مشترک ارتجاع داخلی، که اغلب از تعدادی از رهبران کاتولیک، سوسیال دمکرات های راست و گروه های فاشیستی و ارگان های مربوط در ایالات متحده آمریکا و انگلستان تشکیل می شد، مقدور گردید تا در سال ۱۹۴۸ کلیه وزرای کمونیست در اروپای غربی از کار برکنار شوند اما برای ارتجاع این «شبح کمونیسم» همواره یک تهدید واقعی باقی ماند.

سناریوی تهدید کمونیسم، کار ورنون والترز در ایتالیا را از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ مشخص می کرد. ایالات متحده آمریکا مقاومت علیه سیاست «گشایش به چپ» را که در ایتالیا در پیش گرفته شده بود، سازماندهی می کرد. اکنون پس از وحشت سال های گذشته از کمونیستها، این فکر که نمایندگان سوسیالیست های ایتالیایی به عضویت دولت در آیند و مسئولیت های دولتی را بعهده گیرند، واکنش غیرمترقبه ای را سبب شد و همکاری سازمان های جاسوسی آمریکا و ایتالیا در جهت جلوگیری از یک چنین تحول سیاسی را در دستور روز قرار داد.

والترز رابطه تنگاتنگی با رئیس سازمان جاسوسی ایتالیا ژنرال Giovanni de Lorenzo که از زمان جنگ می شناخت، داشت.

سفیر ایالات متحده آمریکا در ایتالیا و در عین حال همسر ناشر هفته نامه های تایم و لایف، خانم Claire Boothe Luce در سال ۱۹۵۶ با موفقیت توانست انتصاب ژنرال جیوانی د لورنسو بمقام ریاست سازمان جاسوسی ایتالیا SIFAR را اعمال کند که رهبری فعالیت های گلا دیو را بعهده گرفت. در سال ۱۹۶۲ د لورنسو توانست بکمک سیا رئیس پلیس ملی

«کاربینیری» گردد، در عین اینکه امکان استفاده از سازمان جاسوسی را نیز در دست داشته باشد. وی بکمک ۱۷ افسر SIFAR سازمان پلیس را از عناصری که بقدر کافی از شیوه فکری دست راستی برخوردار نبودند، تصفیه کرد. مستشار نظامی آمریکائی ورنون والترز طی نامه‌ای به رئیس سازمان امنیت ایتالیا پیشنهاد کرد مصنوعاً بحران ملی را دامن زند، در بین سوسیالیست‌ها نفاق افکند و نیروهای دیگری که طرفدار حفظ وضعیت موجود Status quo در ایتالیا هستند را مورد پشتیبانی قرار دهد تا بدین وسیله تشکیل دولت میانه - چپ غیرممکن گردد. ۶.

یکی از ابزارها برای تولید و تشدید بحران ملی در تک تک کشورها، سازمان مخفی ناتو به نام «گلادیو» بود که توسط سازمانهای جاسوسی ایالات متحده آمریکا رهبری و هدایت می‌شد. گلادیو نام شمشیر کوتاه رومی است و بمصداق آن این سازمان بعضاً به «شمشیرخونین سیا» ۷ مشهور شد زیرا که یک سازمان مخفی جاسوسی و شبه‌نظامی است. این سازمان در بسیاری از کشورهای اروپائی از جمله کشورهای بیطرف مانند اطریش در نظر گرفته شده بود تا بهنگام حمله اتحاد جماهیر شوروی به اروپای غربی خود را به پشت جبهه دشمن رسانده و از عقب مقاومت علیه نیروهای مهاجم را سازماندهی کند. برای اینکار کادرهای مناسب انتخاب و تعلیم داده شد. همینطور ذخایر انبوهی از سلاح، مواد منفجره و لوازم ارتباطی مخفی گردید.

طرح گروه‌های اعزامی به پشت جبهه دشمن را کارشناسان آمریکائی از فاشیست‌های آلمانی به عاریت گرفته بودند. اداره مرکزی امنیت رایش بکمک خائنین محلی در تک تک کشورها یک برنامه بسیار وسیع برای ایجاد «Überrollgruppen» به هنگام عقب‌نشینی از مناطق اشغالی بوجود آورد. مثلاً سازمان Werwolf فاشیست‌های آلمانی نمونه‌ای از آن بود. کمانده‌های ویژه OSS (سازمان جاسوسی ارتش آمریکا در جنگ جهانی دوم) که متعلق به بخش سازمان ضدجاسوسی (بخش X-2) بود، به‌مراه نیروهای عملیاتی پیشاپیش حرکت می‌کرد تا «جاسوس‌های بجای‌گذارده شده» را افشا کنند. در ایتالیا مثلاً James Jesus Angleton که بعدها (۱۹۵۴ تا ۱۹۷۴) رئیس بخش ضدجاسوسی سیا بود، عضو کادر X-2 بود. وی مبتکر این روش بود که «جاسوس‌های بجای‌گذارده شده» را نه اعدام، بلکه جلب و تشویق به همکاری کنند. ۸ آنگلتون که همیشه هراس داشت و همه جا خود را محصور دشمن می‌دید، در مورد جاسوسان بدام افتاده فاشیست چرا اینقدر بی‌خیال بود، پرده از موضع فکری وی برمی‌دارد. سازمان «گلادیو» بر مبنای بخشنامه شورای امنیت ملی ۱۰/۲ به تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۴۸ تاسیس شد که عهده دار وظیفه «عملیات مخفی شبه‌نظامی و همچنین اعمال جنگ سیاسی و اقتصادی» بود.

این بخشنامه معرف یک برنامه مخفی برای «تبلیغات، جنگ اقتصادی، اقدامات پیشگیرانه و همینطور خرابکارانه، اقدامات ضدسابوتاژ، تلاشی و سازماندهی مقدمات فرار» بود. این برنامه خواستار اجرای «اقدامات خرابکارانه علیه کشورهای متخاصم، که کمک به نیروهای مخفی مقاومت، پارتیزان‌ها و سازمانهای فراریان و همینطور کمک به کلیه نیروهای ضد کمونیست در درون کشورهای تحت خطر دنیای آزاد» را در برمی‌گرفت، بود. ۹.

باید بار دیگر با صراحت گفت: «سازمان جاسوسان بجای‌گذارده شده» Stay-behind-Organisation در کلیه کشورها تعلیم دیده بودند که در صورت تعویض مسالمت‌آمیز قدرت دولتی در کشور فعالانه وارد عمل شوند. تاسیس گلادیو در ایتالیا برمی‌گردد به قرارداد مابین دستگاه جاسوسی ایتالیا و سیا در سال ۱۹۵۱. طبق این قرارداد، میبایستی که یک گردان ویژه که فعالیت مخفی خواهد داشت بوجود آید که «پاشنه آشیل» ناتو بهتر علیه تجاوزات اتحاد جماهیر شوروی حفظ گردد. ۱۰.

اما مدت زیادی نگذشت و گروه‌های گلادیو روز بروز بیشتر وظایف سیاسی داخلی را عهده‌دار شد. بنا به اعتقاد بسیاری از محققین، برای حاکم ساختن «استراتژی تنش» در ایتالیا، این گروه‌ها در اجرای تعداد زیادی از اقدامات تروریستی مورد



استفاده قرار گرفتند که نهایتاً این هدف را دنبال میکرد، که با نسبت دادن این اقدامات به سازمانهای چپ افراطی، همکاری کمونیستها و سوسیالیستها در ایتالیا را بی وجهه و آبرو سازد. ۱۱

ما بکرات در زندگی ورنون والترز برای بی ثبات ساختن وضعیت استعمال چنین شیوه‌های را مشاهده خواهیم کرد. ردپای وی در دوران مستشارنظامی او در ایتالیا بقدر کافی موجود است.

«رئیس اسبق سازمان اطلاعات ایتالیا Gerards Seravalle می‌گوید، جاسوسان سیا که سقوط مصدق و دستیابی مجدد شاه بقدرت را سازماندهی کردند، اکنون در ایتالیا با اصرار با الگو برداری از ویتنام (برنامه ققنوس) خواهان مبارزه سازمانهای جاسوسی علیه کمونیستها بودند.» ۱۲

نقش والترز در کتاب آندراس فون بولو بسیار روشنتر تشریح می‌شود:

«در سال ۱۹۶۲ ورنون والترز، سخنگوی سابق سیا در رم (والترز در این زمان مستشار نظامی در ایتالیا بود و نه سخنگوی سیا. نویسنده) دستور داد که مخفیانه بر روند مقدمات و نتیجه انتخابات در ایتالیا اعمال نفوذ گردد. کلیه گروه‌هایی که با تغییر مناسبات سیاسی مخالف بودند، میبایستی که از نظر مالی مورد پشتیبانی قرار گیرند. علاوه بر آن لازم بود تا اقداماتی در جهت تضعیف و انشعاب سوسیالیستها سازماندهی شود. در رابطه با رسانه‌ها می‌بایست کلیه نیروهایی که قادر بودند افکار انظارعمومی را تحت تاثیر قرار دهند، تقویت شوند. بعد از آن سازمان جاسوسی ایتالیا سازوکاری سازمان داد که وضعیت بسیار بد اقتصادی و سیاسی کشور را هدف گرفته بود. در سال ۱۹۶۳ از یک جمع ۲۰۰۰ نفره، گروه‌هایی پدید آورده شد که برای اعمال نفوذ بر انظارعمومی هم میخواستند و هم قادر بودند بمب گذاری کرده و یا سوء قصد کنند و از این اقدامات استفاده نمایند.» ۱۳

«مستشار نظامی وقت سفارت آمریکا در رم در جلسه مشترک با مسئولان سیا بر این نظر بود که اگر حزب سوسیالیست دولت را در دست بگیرد آمریکا نباید درنگ را جایز شمارد و باید بلافاصله وارد خاک ایتالیا گردد.» ۱۴

دکتر گرهارد فلدباور، ژورنالیست و ایتالیا شناس می‌نویسد: «در سال ۱۹۶۳ در واشنگتن می‌خواستند با یک کودتای نئوفاشیستی بمقابله اولین دولت میانه - چپ «مورو» برخیزند. رهبری نظامی در محل در دست مستشار نظامی آمریکا، سرهنگ ورنون آنتونی والترز که ایتالیا را در مقام آجودان ژنرال مارک کلارک از دوران دومین جنگ جهانی می‌شناخت، بود. در سال ۱۹۶۳ شهوت دخالت در ایتالیا باز هم والترز را گرفتار کرده بود. در مقابل گشایش مورو نسبت به چپ، وی خواستار این بود که در صورت دستیابی حزب سوسیالیست به حکومت، باید ایالات متحده آمریکا بدون هیچ درنگی کشور را با ارتش خود اشغال کند. (نقل قول از Faenza ص. ۳۱۰). زیر نام مستعار «پیانوسلو»، سیا در همکاری مشترک با سازمان جاسوسی SIFAR طرح کاملی از یک کودتا را آماده کرد. رئیس SIFAR در این دوران، ژنرال جیوانی دلورنتسو، یک ژنرال با گرایشهای نئوفاشیستی بود که عضو حزب سلطنت خواه بود و در اواخر دهه ۶۰ به حزب نئوفاشیستی Movimento Sociale Italiano پیوست. بدنبال فشار سیا، دلورنتسو اوائل ۱۹۶۳ فرماندهی گارد کارابینیری که می‌بایست کودتا را بفرجام رساند را بعهده گرفت. سرهنگ اطلاعاتی Renzo Rocca به مرکز سیا در لانگلی اعزام شد تا دستورات لازم برای ایجاد واحدهای ویژه گلا دیو که بهنگام کودتای دلورنتسو بکار گرفته خواهند شد را دریافت کند....

از سال ۱۹۶۶ به ابتکار اپوزیسیون چپ یک کمیسیون پارلمانی تشکیل شد تا به جریان کار دلورنتسو بپردازد. آنچه که برملا شد خیلی قبیح بود. معلوم شد که سازمان اطلاعات و امنیت ایتالیا به کارگردانی مستقیم سرهنگ والترز بطور غیرقانونی تعداد بیشماری از شخصیت های بلندپایه کشوری را استراق سمع کرده بود. نه تنها کمونیست ها و سوسیالیست ها، بلکه همینطور رهبران سندیکائی، نیروهای ضدفاشیست و سیاستمداران احزاب بورژوائی مورد استراق سمع قرار گرفته بودند. ۱۵۷ هزار نفر بعنوان افراد «غیرقابل اعتماد» محسوب شده و وارد «لیست سیاه» گردیده بودند که نخست وزیر مورو و ستاد عملیاتیش از آن جمله بود. این اشخاص می‌بایستی که در بدو کودتا آنرا دستگیر شده و به دو جزیره کوچک

نزدیک ساردینی تبعید گشته و در اردوگاهی زندانی شوند ... این اقدام در قبال مورو عمدتاً توسط سازمان سیا و نظامیان آمریکائی ناتو شکل گرفته بود که نفوذ تعیین کننده والترز در آن سهم بود.» ۱۵

ژنرال ویتو میچلی رئیس اسبق سازمان اطلاعات در سال ۱۹۷۸ یک هفته کامل در ایالات متحده آمریکا با سیاستمداران مهم، نظامیان بلندپایه، متخصصین سازمان سیا و نمایندگان بلند پایه مافیا جلسات مشترک داشت. به استناد به مجله «پانوراما» شماره ۷۸/۶۶۲ وی با آنها در این زمینه متفق القول بود که برای دور کردن حزب کمونیست ایتالیا از دولت، بایستی «مکانیسم ناتو (... ) که بخش‌های مخفی سیاسی و نظامی پیمان برای ایتالیا را در بر می‌گیرد» بکار گرفته شود.

« هنگامیکه میچلی از بکارگرفتن «بخش‌های مخفی سیاسی و نظامی پیمان برای ایتالیا» سخن می‌گفت، انسان خیلی ساده فکر می‌کند که منظور وی دخالت نظامی علنی است، یعنی به شکلی که ژنرال والترز در شرایطی که سیاست گشایش به چپ «مورو» در سال‌های ۱۹۶۴/۱۹۶۳ انجام یابد، علاقه به اجرایش داشت. ولی با شناخت از «گلادیو» می‌توان تصور کرد که میچلی برای نابودی «مورو» و برای اخراج کمونیست‌ها از دولت، استفاده مخفی از نیروهای ناتو، زیر نظر سیا را منظور داشت. این ماموریت را سیا و گلادیو یکبار برای اجرای کودتای دلورنتسو اجرا کرده بودند و در اواخر دهه ۶۰ در چارچوب استراتژی تشدید تنش شتاب بخشیده بودند.» ۱۶

## یک دوست بسیار نزدیک ژنرال کودتاچی

عملیات «Brother sam» برزیل

مستشار نظامی بین سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷



خوآو گولارت

بدنبال پروژه های بسیار بلند پروازانه رشد توسط بورژوازی برزیل که دولت را نیز در این پروژه سهیم کرده بود، تا اوائل دهه ۶۰ همکاری مصلحت جوینانه ای مابین حزب کارگر برزیل و حزب سوسیال دمکرات پدید آمد. تحت ریاست جمهوری Qudros و Joao Goulart در بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ کوشش شد تا رشد زیربنای اقتصادی کشور به کمک کنترل و برنامه ریزی دولتی شتاب یابد، بدون آنکه منافع زحمتکشان فراموش شود و بدون آنکه کشور گرفتار یوغ سرمایه خارجی گردد. این اقدام با شکوفائی جنبش وسیع دمکراتیک مردم که از پیروزی انقلاب کوبا الهام می گرفت، همگام بود و به نیروی مقاوم علیه پدیده های بحران زای سرمایه داری بدل گشته بود. یک چنین تکاملی، مقاومت محافل تعیین کننده بورژوازی بزرگ برزیل و همینطور ایالات متحده آمریکا را بدنبال داشت.

روز ۳۱ مارس ۱۹۶۴ پرزیدنت گولارت بدنبال یک کودتای خونین توسط نظامیان ارتجاعی برزیل و با کمک ایالات متحده آمریکا سقوط کرد. سفیر آمریکا Lincoln Gordon این کودتا را یکی از وقایع پراهمیت جهانی مانند مارشال پلان و جنگ کره در نیمه دوم قرن ۲۰ نامید. ۱۷

سیا برای کمک به نظامیان برزیلی، عملیات مخفی «برادر سام» را به اجرا گذارد. دیکتاتوری نظامی ناشی از این کودتا توسط Castelo Branco رهبری می شد.



کاستلو برانکو

در اینجا راه دونفر با یکدیگر تقاطع پیدا می کند. والترز در چارچوب فعالیت خود در موسسه تحقیقات نظامی ایالات متحده آمریکا، حدود سال ۱۹۴۳ مسئول تربیتی نظامیان برزیلی در Kansas Fort Leavenworth بود. در آنجا با یک افسر جوان برزیلی (هومبرتو کاستلو برانکو) طرح دوستی ریخت. والترز سلسله مراتب ترقی ارتشی خود را در مقام آجودان ژنرال مارک دبلیو کلارک در ایتالیا ادامه داد. در آنجا هم وی تا پایان جنگ افسر رابط با هنگ یکم توپخانه ارتش برزیل در ایتالیا بود. وی طی این زمان با کاستلو برانکو در یک طبقه از ساختمان زندگی می کرد.

از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ والترز معاون مستشار نظامی آمریکا در برزیل شد. وی در سال ۱۹۴۵ در دیدار پرزیدنت ترومن و وزیر امور خارجه مارشال از برزیل در رکاب آنها بود و در سال ۱۹۴۷ در کنفرانس پان آمریکا در بوگوتا/کلمبیا شرکت نمود. وی طی این مدت برای اولین بار اعتراضات وسیع اجتماعی را تجربه کرد. اعتراضات عظیم علیه این کنفرانس به شکل خونینی سرکوب شد و بیش از ۲۰۰۰ کشته بجای گذارد. جالب توجه است که والترز در جبران خدماتش در طی این اتفاقات به اخذ مدال نائل شد که در آمریکای لاتین موجب انتشار شایعاتی در رابطه با نقش وی در این وقایع گردید.

والترز در هنگام کودتا تقریباً از دو سال پیش رئیس گروه مستشاران آمریکائی در برزیل بود. وی در چارچوب تماسهای گوناگون با نظامیان برزیل به آنها تفهیم کرده بود که ایالات متحده آمریکا هیچ مخالفتی با یک کودتا نخواهد داشت. این تماسها را می توان ایجاد ارتباط مابین گروه های مختلف توطئه گر نیز تعبیر کرد. وی در خاطرات خود یک پرده از ملاقات های خود با یکی از افسران برزیلی را ترسیم می کند. این افسر ظاهراً در حین گفتگو به بیرون خوانده می شود و پس از آنکه بازمی گردد می گوید: «والترز، بیرون یک نفر هست که می گوید در اذای ۵۰۰۰ دلار حاضر است گولارت را بقتل رساند. نظر تو چیست؟» البته والترز این پیشنهاد را رد می کند. ۱۸ اما چه اعتمادی عمیقی این افسر برزیلی به مستشار نظامی آمریکا بایستی می داشته که از وی نظرش را در مورد اینکه کسی پیشنهاد کشتن رئیس جمهور قانونی کشور را می دهد، بپرسد. والترز در خاطرات خود انکار می کند که از عملیات مخفی سیا زیر نام «برادر سام» مطلع بوده. و تازه در سال ۱۹۷۷ پس از انتشار اسناد مربوطه از آن اطلاع یافته است با اینحال جالب توجه است که وی درست یک هفته قبل از کودتا تاریخ دقیق کودتا را به اطلاع واشنگتن رسانیده بود.

در اینجا هم والترز کوشش می کند مثل پیشگویی در مورد وحدت دوآلمان به «توانائی های غیبگویانه» خود اشاره کند اما ما آنرا نشانه اطلاعات دقیق از برنامه ریزی عملیات جاسوسی و نظامی وی می دانیم. یک نشانه دیگر اینکه والترز در صبح روز بعد از کودتا با کاستلو برانکو مشترکاً به صرف صبحانه پرداخته بود( صرف شامپانی به افتخار پیروزی مشترک؟) و گویا وی را ترغیب کرده بود تا عهده دار ریاست جمهوری شود.

علاوه برآن بخشی از عملیات مخفی «برادرسام»، طرح دخالت واحدهای نیروی دریائی ایالات متحده در شرایطی که کودتا نافرجام شود، بود. یک چنین طرحی نمی توانست بدون همکاری ستاد مستشاران آمریکائی در محل صورت پذیرد و بنابراین والترز حداقل بخش نظامی عملیات «برادر سام» را می شناخته است.

معنی این باصطلاح «برنامه ریزی برای مقابله با وقایع احتمالی» (که سفسطه غریبی برای طراحی یک کودتا است) را والترز اینگونه استدلال می کند: «کلیه ملیت ها تقریباً تحت هرشرایطی کوشش می کنند که غافلگیر تغییرات ناگهانی نشوند. در پس این فکر نه اینکه یک خواست خبیثانه، بلکه برعکس یک پیش بینی خردمندانه خفته است. کمونیست ها چندی پیش در کوبا قدرت را بدست گرفتند. این برنامه ریزی برپایه این احتمال صورت گرفت که اتحاد جماهیر شوروی به کمک دوستان برزیلی خود خواهد شتافت. افشای اینگونه طرح های احتمالی بدین قصد انجام گرفت تا اثبات کند که ایالات متحده آمریکا به نحوی در پس انقلاب ۱۹۶۴ برزیل قراردارند، چیزی که به هیچ وجه صادق نبود.» ۱۹

لحن ضد کمونیستی این استدلال دلیل کافی برای آن است که این طرح قبل از هرچیز یک «خواست خبیثانه» برای جلوگیری از هرگونه رشد دمکراتیک در حیطه نفوذ ایالات متحده آمریکا بود.

والترز در مورد این سالها دارای نظرات ویژه خود است. حال بیائیم و نظرات وی را با فاکت‌های تاریخی قیاس کنیم: Lincoln Gordo سفیر آمریکا در برزیل از والترز می‌خواهد که به برزیل بیاید «زیرا وضعیت خطرناکی در برزیل پدید آمده بود و نظامیان می‌توانستند نقش مهمی ایفا کنند. علاوه بر آن وی بر این عقیده بود که من فرد مناسبی برای تشخیص موقعیت هستم و می‌توانم درک کنم که در سر نظامیان چه می‌گذرد و اساساً چه خبر است؟» ۲۰

«گوردون سفیر (آمریکا) مشوش بود: از یک طرف بخاطر رشد نفوذ کمونیست‌ها و از طرف دیگر بخاطر روبرودی گزاینده روابط بین دو کشور (برزیل و ایالات متحده آمریکا). سپس گفت: از شما سه توقع دارم: اول می‌خواهم بدانم که در بین ارتش چه می‌گذرد، دوم مایلم از طریق شما به نحوی بر ارتش اعمال نفوذ کنم و از همه مهمتر سوم: خاطر مرا با اتفاقات غیرمترقبه مغشوش نکنید...» ۲۱

طبیعی است که والترز، بنا بر توضیحاتش، هیچگونه رابطه‌ای بایک توطئه و یا فراهم ساختن مقدمات یک کودتا نداشته و برای اینکه ما حرف وی را باور کنیم، مذاکره با سفیر برزیل در ایالات متحده آمریکا را نقل می‌کند:

«یکبار «روبرتو کامپوس» که یک نابغه علوم اقتصاد بود و در آن دوران در مقام سفیر گولارت در ایالات متحده آمریکا خدمت می‌کرد، مرا به کنار کشید و گفت: والترز، چه چیز پشت این شایعات توطئه که در مورد شما گفته می‌شود، خفته است؟ پرزیدنت گولارت شخصاً از من پرسید که آیا شما را از کشور بیرون کند یا خیر؟

جواب دادم: آقای سفیر من در مقام یک افسر ارتش آمریکا بشما قول شرف می‌دهم که ذره‌ای از حقیقت در آن (شایعات) موجود نیست. من برزیلی‌ها را بسیار خوب می‌شناسم که ندانم آنها در قبال خارجیانی که در مسائل داخلی آنها دخالت می‌کنند، واکنش بسیار شدیدی دارند. علاوه بر آن این کاملاً مغایر وظیفه‌ای که بعهد من گذاشته شده نیز هست. من تنها کوشش می‌کنم تا دریابم چه اتفاقاتی در کشور رخ می‌دهد و یا خواهد داد، درست عین همان کاری را که شما و یا هر افسر برزیلی در کشوری که منصوب گردیده، انجام می‌دهد.» ۲۲

در جای دیگری وی بازم روی «بی‌ضرری» اقدامات سیا در محل تکیه می‌کند:

«گولارت تقصیر درهم و برهم بودن اوضاع را بگردن سیا می‌افکند که البته کاملاً احمقانه بود؛ سیا اتفاقات را تعقیب می‌کرد ولی آنها را هدایت نمی‌نمود. عین این هم شامل حال اداره مربوطه من بود که اساساً ربطی به سیا نداشت.» ۲۳

رد پای واقعی عملیات سیا در اقدامات کمکی در جهت کودتا را می‌توان در نگاشته‌ای در باره افسران عملیاتی موفق سازمان سیا یافت: «Tim Hogan تحت شرایط بسیار مخفی در برزیل بکار گرفته شد. وی به سازماندهی گروه‌های دهقانی و کارگری علیه کمونیست‌ها پرداخت. وی بیاد می‌آورد: آنها نیروهای من بودند که علیه نیروهای آنها عمل می‌کردند. چینی‌ها، روس‌ها و کوبائی‌ها ماموران خود را در محل داشتند. .... ما اقدامات سیاسی خود را از طریق کلیسای کاتولیک انجام می‌دادیم. من احساس می‌کردم که گویا سرباز مرزی هستم تا از ارزش‌هایمان علیه نیروهای مخرب دفاع کنم.»

شورشیان با سلاح‌هایی که از سیا دریافت کرده بودند، رئیس جمهور چپ‌گرای برزیل خوااو گولارت را در آوریل ۱۹۶۴ سرنگون کردند.» ۲۴

والترز بسیار سوزناک در مورد تماس با رهبر کودتا، کاستلو برانکو، این‌طور گزارش می‌دهد: «بعدها بکرات ادعا شد که من وی را به طریقی زیر فشار گذارده بودم تا رهبری توطئه‌گران را بعهده گیرد و گولارت را ساقط کند. ولی کاستلو برانکو یک برزیلی بسیار مغرور بود و اگر من و یا هر خارجی دیگری جرات می‌کرد به وی یک چنین پیشنهاداتی ارائه دهد، مطمئناً وی برمی‌آشفت و آنرا رد می‌کرد و بدین صورت دوستی ما نیز می‌توانست به پایان رسد. اینرا می‌دانستم و لذا هیچگاه کوشش نکردم وی را تحت تاثیر قراردهم و یا از وی کسب اطلاعات کنم زیرا که دوستی با وی برایم بسیار ارزشمند بود. در غروب ۱۳ مارچ ۱۹۶۴ در منزل وی بودیم و به اتفاق میتینگ‌های توده‌ای را ملاحظه می‌کردیم که

گولارت در مقابل وزارت جنگ ترتیب داده بود. آرم داس و چکش در همه جا بچشم می خورد. گولارت نطقی آتشین کرد. کاستلو برانکو رادیو را خاموش کرد و گفت: این مرد قبل از به پایان رسیدن دوره ریاستش، خواهد رفت. من تا به آن لحظه سخنی به آن سنگینی در مورد وضعیت داخلی کشور از وی نشنیده بودم.» ۲۵

در نتیجه گیری ورنون والترز در مورد این کودتا که وی آنرا «انقلاب» نام می نهد، دلایل سیاسی عملیات «برادر سام» باردیگر روشن می گردد: «یک رژیم که نسبت به ایالات متحده آمریکا برخوردی دوستانه نداشت توسط رژیم دیگری با برخورد بسیار دوستانه تری جایگزین شد. ممکن است که این مطلب مورد پسند بسیاری قرار نگیرد اما من برعکس معتقدم که اگر انقلاب پیروز نمی شد، برزیل راه کوبا را در پیش می گرفت. البته ممکن است که زیر دولت نوین برخی انحرافات و تخلفات محدود رخ داده باشد ولی اینها در مقابل آن مجمع الجزایر «گولاکی» که در صورت سلطه کمونیستی بطور اجتناب ناپذیری پدید می آمد، هیچ است.» ۲۶

اما این برداشت را باید تفسیر کرد:

سیاست گولارت دمکرات در مقابل ایالات متحده آمریکا «غیردوستانه» بود و لذا می بایستی که این دولت «ازکار برکنار» می شد.

علاوه بر آن گویا که این سیاست بطور «اجتناب ناپذیری» به حاکمیت کمونیستی و روندی چون در کوبا می انجامید و لذا می بایستی که با حربه کودتا به مقابله با آن برخاست.

«حاکمیت کمونیستی» مترادف با «مجمع الجزایر گولاک» یعنی سلطه خوف و بازداشتگاههای تنبیهی است.

تنها یک ضد کمونیست خشک مغز می تواند یک چنین تصویر ساده ای از جهان و از دشمن داشته باشد.

در جستجوی مدارک و اسناد در مورد شرکت ایالات متحده آمریکا در این کودتا ما با اسنادی مواجه شدیم که در روز ۳۱ مارچ ۲۰۰۴ در اختیار انظار عمومی قرار گرفته بود. طبق این اسناد بطور کاملاً روشنی اثبات می گردد که رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، جانسون، وزیر امور خارجه، وزیر دفاع و رئیس سازمان سیا بطور دائم در ریز جریان قرار داشتند و تصمیمات تعیین کننده و تاثیر گذارنده وسیع نظامی و اطلاعاتی را اتخاذ می کردند.

در روز کودتا، یعنی در ۳۱ مارچ ۱۹۶۴، لیندون بی. جانسون از مزرعه گاوداری خود در تگزاس طی یک صحبت تلفنی که اکنون بصورت نوار ویدئویی موجود است، می گوید: «فکرمی کنم که ما باید هرکاری را که می توانیم، انجام دهیم و همینطور برای هرچه که ما قادر به انجامش هستیم، آماده باشیم» رئیس سازمان سیا John McCone جواب می دهد: «وی از هر ایده و پیشنهاد خوبی که ارائه شود، استقبال می کند.» و وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا Robert McNamara تکمیل می کند: «بشرطی که ضامن موفقیت کودتا باشد.»

در روز ۲۷ مارچ سفير ایالات متحده آمریکا Lincoln Gordon طی یک تلگراف نسبتاً طولانی وضعیت را تجزیه و تحلیل کرده و مشخصاً خواستار پشتیبانی مستقیم از توطئه گران برهبری رئیس ستاد ارتش برزیل، اومبرتو کاستلو برانکو است. نتیجه گیری گوردون بدین صورت است: «اگر نفوذ ما در خدمت این باشد که کمک کنیم تا یک فاجعه عظیم رخ ندهد که برزیل را به چین سالهای ۶۰ تبدیل کند، من به اتفاق مشاورین خود به این نتیجه رسیده ام که بایستی این کمک صورت گیرد.»

ولی آقای سفير پیشنهادات مشخصی هم در مورد اشکال این کمک دارد. وی می خواهد که: «این اقدامات هرچه زودتر صورت گیرند. ما باید خود را برای ارسال مخفیانه اسلحه آماده کنیم. این سلاحها نباید مارک آمریکائی داشته باشند و باید در اختیار هواداران کاستلو برانکو در سائوپائولو قراردادده شود.»

گوردون قبلاً در یک تلگراف دیگر خواسته بود تا این سلاحها قبل از آغاز مخاصمات تحویل داده شود تا توسط نیروهای شبه نظامی و «نظامیان صمیمی و خوب علیه نظامیان مخاصم و بد» مورد استفاده قرار گیرد.

تلگراف گوردون در عین حال اقدامات مخفیانه سیا را نیز تائید می‌کند، «تا کمک شود که نیروهای مقاوم در برزیل تقویت گردند.» این اقدامات شامل «کمکهای مخفیانه به متینگ دهندگان خیابانی طرفدار دمکراسی و ترغیب و تقویت احساسات دمکراتیک و ضد کمونیستی در کنگره، در بین نیروهای ارتشی، سندیکالیستهای طرفدار، گروههای دانشجویی، کلیسا و نیروهای اقتصادی» می‌باشد.

اما سفیر آمریکا با این هم قانع نبود. وی خواهان ارسال مخفیانه یک تانکر نفتی و مواد سوختی بود و انتقال نیروی دریائی ایالات متحده آمریکا به سواحل برزیل، در صورتیکه درگیریها بطول انجامد، برای ارباب هواداران پرزیدنت گولارت و برای یک مداخله مستقیم نظامی را لازم می‌دانست.

طی تلگرامی در ۳۱ مارچ وزیر امور خارجه دین راسک تائید کرد که کلیه اقدامات لازم مورد تائید قرار گرفته‌است. بنا بر یک یادداشت سیا که در یک جلسه مشترک در روز ۱ آوریل در کاخ سفید تهیه شده است، مک نامارا وزیر دفاع به پرزیدنت جانسون گزارش می‌دهد که گروه عملیاتی نیروی دریائی در راه است و یک تانکر نفتی «ESSO» با بنزین موتور و هواپیما بزودی به منطقه سانتوس خواهد رسید و یک هواپیمای ترابری مملو از مهمات در نیوجرسی آماده می‌گردد تا طی ۱۶ ساعت آینده به برزیل اعزام گردد. ۲۷

با این وجود جناب سرهنگ ورنون والترز، مستشار نظامی و عالیرتبه‌ترین فرد ارتشی در محل ادعا می‌کند که از کلیه این برنامه‌ریزی‌ها، اقدامات و هماهنگی‌ها با واشنگتن مطلع نبوده است؟ اگر کسی تنها یک تصور تقریبی از مکانیسم‌های عملیاتی مابین سفارتخانه و واشنگتن داشته باشد، می‌داند که والترز مستقیماً در طراحی و اجرای عملیات در برزیل ذینفوذ بوده است.

درضمن: پس از افتادن آنها از آسیاب، خدمات والترز در این کودتا پس از گذشت یکسال پس از کودتا یعنی در سال ۱۹۶۵، با ارتقا وی به درجه سرتیپی اجر داده شد.

## سیاست آسیائی مخفی در پاریس

مستشار نظامی در فرانسه، ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲

ماموریت والترز در مقام مستشاری نظامی در فرانسه بلافاصله پس از اینکه جمهوری فرانسه خود را از ساختار رهبری مشترک ناتو جدا کرد و از ایالات متحده آمریکا خواست تا پایگاه‌های نظامی خود را از فرانسه بیرون برد، آغاز شد. درست چندی قبل از پایان ماموریت والترز در فرانسه یک افسر اطلاعاتی فرانسه به اطلاع وی رساند که محافل بلندپایه سازمان جاسوسی فرانسه بر این عقیده بوده‌اند که والترز به پاریس اعزام گردیده بود تا ارتش را به‌زعم ناتو علیه ژنرال دوگل بشوراند. بهمین علت والترز بشدت تحت نظر قرار داشته و از نظر عملیاتی بطور مستقیم روی وی کار می‌شده است. ولی با در نظر گرفتن نحوه زندگی منضبط و بی تجمل وی، نه زنها و نه مردها نتوانستند موفقیتی بدست آورند که البته به هیچ‌وجه تعجب‌آور نیست. والترز با انبساط خاطر به ادامه اظهارات همکار فرانسوی خود گوش فرا می‌دهد: «بعد از اینکه هیچ‌کدام از راه‌ها به نتیجه نرسید، دریافتیم که شما هم مثل یک اسقف بطورستی عمل می‌کنید؛ اسقف هم در محله خود هیچ‌گاه زنا نمی‌کرد.» ۲۸

ولی در فرانسه شخصیت‌های بلندپایه هم اعتقاد داشتند که ژنرال والترز برای سازمان سیا کار می‌کند. حتا ژنرال دوگل هم بر این عقیده بود. واین بار نیز والترز می‌بایستی بازهم به مشاور یک رئیس جمهور قول دهد که اینطور نیست. چه تشابه مکرری!

والترز طی این سال‌ها در پاریس بیشتر مشغول فراهم آوردن مقدمات مذاکرات مخفی مابین ایالات متحده آمریکا و نمایندگان ویتنام شمالی و چین بود. وی مخفیانه با نمایندگان سفارت چین در پاریس تماس گرفت و از این طریق یک کانال اطلاعاتی مخفی مابین چین و پرزیدنت نیکسون در ایالات متحده آمریکا بوجود آورد. علاوه بر این وی طبق اظهارات خود چندین بار هنری کیسینجر مشاور ویژه رئیس جمهور آمریکا در مسائل امنیتی و بین‌المللی را مخفیانه وارد پاریس کرد تا در مذاکرات مخفی با هیات نمایندگی جمهوری سوسیالیستی ویتنام در باره شرایط پایان جنگ ویتنام شرکت کند.

نتیجه‌گیری والترز از این دوران: «شرکت من در هر دو مذاکرات با کمونیستهای چین و ویتنام و همینطور اشتغال دراز مدت من در اداره ضداطلاعات ارتش به ارتقا من در مقام معاونت سازمان سیا انجامید که آغاز دوران بسیار پرتلاطم و طوفانی در دوران خدمت من به کشورم بود. بدین صورت در بهار ۱۹۷۲ اقامت من در پاریس و ماموریت مخفی من در مقابل ویتنامی‌ها و چینی‌ها به پایان رسید.» ۲۹



## رئیس عملیاتی سازمان سیا

معاون رئیس سازمان سیا ۲ می ۱۹۷۲ تا ۷ ژوئیه ۱۹۷۶

سال ۱۹۷۲ جهش دیگری در موفقیت شغلی «دیک» والترز رخ داد. پرزیدنت نیکسون وی را به مقام معاونت سازمان سیا منصوب کرد (تعریف دقیق شغل وی Deputy Director of Central Intelligence است که بطور سنتی همیشه اقدامات عملیاتی سیا را اجرا می کند)

والترز در زندگی نامه خود بطور موجز و مختصر اشاره می کند: «تقریباً تمامی رشد و ترقی شغلی من در رابطه با وظایف اطلاعاتی بود. وقتیکه به مقام معاونت سیا منصوب گردیدم، قدیمی ترین افسر ارتش بودم که بلاانقطاع در اداره اطلاعات بکار اشتغال داشت.

قبل از اینکه در ۲ می ۱۹۷۲ سوگند یاد کنم، هیچگاه در خدمت سیا نبودم. بیشتر میتوان گفت که در خدمت شرکت رقیب، یعنی سازمان اطلاعات ارتش قرار داشتم. در کلیه ماموریت های خارجی، همواره رابطه بسیار خوبی با مسئولین سازمان سیا در محل برقرار کرده بودم.» ۳۰

بنا بر مقررات Intelligence Community (نام کلی برای همه سازمانهای جاسوسی ایالات متحده آمریکا)، رئیس سازمان سیا بطور سنتی در سیستم پرسنلی این سازمانها، رئیس کلیه «ادارات جاسوسی» است (Director of Central Intelligence - DCI) این بدان معنی است که وی تقریباً خیلی کم وقت کنترل و نظارت بر وظایف عملیاتی جاری این سازمان را داراست. در عوض معاون وی مسئول این کارها می باشد که عملاً بمتابه رئیس عملیاتی سازمان سیا عمل می کند. در این مقام وی کلیه عملیات مهم، از جمله «اقدامات مخفی» را تائید و رهبری می کند.

چهارسال رئیس عملیاتی زیر رهبری ۴ مدیر سیا مثل ریچارد هلمز، جمز شلزیجر، ویلیام کلبی و جورج بوش، آثار عمیقی در انظار عمومی آمریکا و جهان بجای گذارد.

طی این سالها با رسوایی های واترگیت، کودتا در شیلی و قتل سالوادراآلینده، طرح و قتل Orlando letelier (وزیر دفاع در دولت سالوادرا آلینده)، عملیات علیه «انقلاب گل میخک» در پرتغال و علیه آنگولا اجین بود و این دوران با تحقیقات کمیته کلیسائی و دیگر کمیسیون های کنگره آمریکا در رابطه با اقدامات غیرقانونی سازمان سیا در مورد انجام کودتا و سوء قصد نسبت به دولتمردان خارجی پایان گرفت.

شیلی ۱۹۷۳

## عملیات سازمان سیا «Centauro»



حال که والترز در کتاب خاطرات خود هرگونه دخالت خود را در مقام معاون مدیر سازمان سیا در تهیه مقدمات و اجرای کودتا خونین نظامی در شیلی منکر می‌شود، لازم است که اکنون حداقل کمی نور در این تاریکی وارد ساخت. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، خاطره ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ را از خاطر بسیاری زدود. در این روز نظامیان شیلیایی برهبری ژنرال آگوستو پینوشه علیه دولت قانونی و دمکراتیک پرزیدنت سالوادرالینده کودتا کرده و مسئول قتل آئینده و بسیاری از طرفداران وی می‌باشند.

از ۳ ژوئیه تا ۳ سپتامبر ۱۹۷۳، والترز مدیرعامل سازمان سیا بود و در نتیجه مسئولیت کامل تهیه مقدمات و اجرای کلیه عملیات سازمان سیا بگردن وی است.

والترز بمثابه طراح برنامه عملیاتی «سنتارو» سیا شناخته شده است.

او نه تنها از جزئیات طرح، نیروهای بکارگرفته شده ... و غیره مطلع بود، بلکه هم روی آنها تاثیر می‌گذارد و هم نقش آنها را تعیین می‌کرد. اینکار برای وی با در نظر گرفتن تجربیاتش در مورد سازماندهی کودتاهای نظامی علیه دولتهای منتخبه دمکراتیک، کار سنگینی نبود. طرح «سنتارو» را سناریوی آزموده و آشنائی که توسط والترز در کودتاهای پیشین بکرات مورد استفاده قرار گرفته بود و هر بار نیز ظریف‌تر گردیده بود، تشکیل می‌داد. اگر از تجربیات مستقیم والترز در ایران و برزیل بگذریم این سناریو عبارت بود از اجرای «استراتژی تنش» که در ایتالیا و بر همین پایه نیز ۱۹۶۷ در آتن، کودتای سیاه سرهنگان به اجرا گذارده شد.

اینبار نیز مثل گذشته یکی از فعالین کودتای شیلی باز آشنای قدیمی والترز از آب درآمد « والترز در مدرسه آدمکشان (Escola de los assassinos) که در منطقه کانال پاناما قرار دارد، نامی که آمریکائیان لاتین روی «آکادمی نظامی هردو آمریکا» (منظور School of Amerika در Fort Gulik) نهاده‌اند تدریس می‌کرد. یکی از شاگردان ساعی وی سروان Roberto Garrida عضو نیروهای ویژه ارتش شیلی بود که در حمله به کاخ ریاست جمهوری «موندادا» شرکت داشت و قاتل رئیس جمهور آئینده و منشی وی مریام روپرت است.» ۳۱

سازمانهای جاسوسی ایالات متحده آمریکا تعداد زیادی جاسوس در درون نیروهای نظامی و سازمان جاسوسی شیلی در اختیار داشتند. حداقل صدها افسر ارتش، پلیس و همینطور مامورین سازمان جاسوسی کشور DINA در ایالات متحده آمریکا تعلیم دیده بودند. در نتیجه بطور وسیعی پرونده سازی صورت گرفته و امکانات مختلف جهت ایجاد تماس آماده

شده بود. ( مثلاً مابین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۸، ۳۶۶۷ افسر شیلیایی از دانشگاه جنگ فورت گولیک در منطقه کانال پاناما فارغ التحصیل شده بودند.)

روزنامه «نویس دویچلاند» در تاریخ ۲۸، ۱۰، ۱۹۷۴ نوشت:

### «Baeza سال ها جاسوس سازمان سیا

شهر مکزیکو - (ADN)

به گزارش پرنسا لاتینا، رئیس سازمانهای جاسوسی خونتای نظامی فاشیستی شیلی، از سالها پیش نورچشمی و جاسوس سازمان سیا است. این خبرگزاری ثابت می کند که ژنرال ارنستو بائزا، رئیس سازمانهای جاسوسی خونتای DINA از سالها پیش تا شرکت تعیین کننده وی در کودتای خونین ارتش در روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ علیه دولت قانونی اونیداد پوپولار بطور سیستماتیک توسط سازمان سیا تعلیم یافته است.

وی طی دو سال اول دولت اونیداد پوپولار، رئیس سازمان ضداطلاعات ارتش SIM بود. طی این مدت بنا بر دستورات سیا وی چندین بار به ایالات متحده آمریکا سفر کرد. بعد از آن وی شخصاً افسرانی را که برای تعلیم به ایالات متحده آمریکا اعزام می گردیدند، انتخاب می کرد. بعدها وی در مقام رئیس اداره آگاهی این کشور جاسوسان سیا را در مقامات بالا منصوب می نمود.»

از اوائل دهه ۶۰ سیاست ایالات متحده آمریکا در شیلی تنها یک هدف را دنبال می کرد: سالوادر آلینده را از قدرت بدور نگاه دارد (آلینده ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴ خود را برای ریاست جمهوری کاندید کرده بود). گذشته از اینکه سیا از سال ۱۹۶۳ بعد با جدیت در تقویت مالی و معنوی دمکرات مسیحی ها و تضعیف سوسیالیست ها و کمونیست ها کوشا بود، روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۰ نقطه عطفی در سیاست ایالات متحده آمریکا در این کشور شد. در این مورد یک سند سازمان سیا موجود است.

قبل از ظهر روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۰ Donald Kendal (عضو Business Council on Latin America، یعنی انجمن تعیین کننده اقتصادی که وظیفه تامین منافع کنسرنهای آمریکائی را در آمریکای لاتین عهده دار است)، Augustin Edwards (یک ناشر پر قدرت که بزرگترین روزنامه شیلی، «المروکیو» را نشر می داد و در عین حال صاحب زنجیره پیسی کولا در شیلی بود) و مشاور رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در مورد مسائل امنیت ملی، آقای هنری کیسینجر مشترکاً بصرف صبحانه پرداختند.

پس از آن مشاوراتی در محفلی بسیار کوچک در اطاق بیضی کاخ سفید بعمل آمد. در این مشاوره تنها رئیس جمهور نیکسون، هنری کیسینجر، وزیر دادگستری جان میچل و رئیس سازمان سیا ریچارد هلمز شرکت داشتند.

از این مشاوره یک یادداشت از رئیس سازمان سیا بجای مانده که در سال ۱۹۷۵ در اختیار کمیسیون بررسی مجلس سنا در رابطه با فعالیت های سازمان سیا قرار گرفت.

هلمز نوشته بود:

شاید شانس پیروزی یک به ده باشد ولی شیلی را نجات دهید!

مخارجش مقرون بصرفه است

از هیچ ریسکی نباید پرهیز کرد

سفارت دخالت نکند

۱۰ میلیون دلار موجود است، اگر لازم باشد، بیشتر.

اشتغال ۲۴ ساعته - برای بهترین افرادی که در اختیار داریم.  
 زمان‌بندی روند اقدامات  
 ایجاد اغتشاش در اقتصاد.  
 برنامه عمل برای ۴۸ ساعت.

هلمز بعدها در مقابل کمیسیون سنا گفت:

«این یک فرمان بود که تقریباً همه چیز را در بر می‌گرفت. اگر من یکبار در عمرم یک ستاد فرماندهی در کوله پشتی خود حمل می‌کردم، تنها همان روز بود، همان وقتی که از اطاق بیضی بیرون آمدم.» ۳۲

در غروب همانروز دیداری مابین رئیس سازمان سیا هلمز و Kendall و Edwards صورت گرفت. در این دیدار نیز مواکداً از هلمز خواسته شد که سازمان سیا از بقدرت رسیدن آئینده جلوگیری کند.

رئیس سیا روز بعد یک گروه کار ویژه شیلی زیر نظر معاون خود Karamessines انتخاب کرد که باتجربه‌ترین و بهترین جاسوسان عملیاتی را زیر نظر خود گرفت.

بنا بر صورت جلسه ثبت شده هلمز توضیح داد: «مدیر، تصمیم رئیس جمهور نیکسون، مبنی بر اینکه رژیم آئینده برای ایالات متحده آمریکا قابل قبول نیست را برای گروه توضیح داد. رئیس جمهور از سازمان سیا می‌خواست که از بریاست جمهوری رسیدن آئینده جلوگیری کند و یا رژیم وی را سرنگون گرداند. رئیس جمهور برای این کار ۱۰ میلیون دلار در اختیار ما گذارده.»

به اجرا گذاردن این دستور توسط دو تلگرام به مقر سیا در سانتیاگو در روز ۲۱ سپتامبر ابلاغ شد. در این تلگرام‌ها آمده است: «...وظیفه این اقدامات جلوگیری از بر سرکار آمدن آئینده است. ترفندهای پارلمانی بی اثر است. راه حل نظامی هدف ما است.»

در اکتبر ۱۹۷۰ گروه کار شیلی طی دو تلگرام وظایف مورد نظر را در یک برنامه سه بخشه، مشخص کرد:

اول - اطلاعات راجع به افسرانی که تمایل به کودتا دارند، جمع آوری گردد.

دوم - کوشش در ایجاد جو کودتا توسط تبلیغات، اطلاعات گمراه‌کننده، اقدامات تروریستی که قادر است نیروهای چپ را تحریک کند و بدین وسیله بهانه‌ای برای یک کودتا فراهم آورد.

سوم - مطلع ساختن افسران مستعد کودتا، که دولت ایالات متحده آمریکا پشتیبانی کامل، تا حد حتماً مستقیم نظامی، از کودتای آنها بعمل خواهد آورد. ۳۳

سندسیا که در زیر منتشر می‌گردد، شدت فعالیت دستگاه دولتی ایالات متحده آمریکا و سازمان سیا در جهت فراهم آوردن امکانات کودتا را ثابت می‌کند:

#### یادداشت

درمورد محاوره مابین دکتر کیسینجر، آقای کارامسینز و ژنرال هیگ

کاخ سفید در روز ۱۵ اکتبر ۱۹۷۰

(سند اصلی حامل مهر «خیلی سری» بود.)

۱. - سیاه شده -

۲. پس از آن آقای کارامسینز... پس از نقد جزئیات در باره وضعیت کلی در شیلی، امکانات یک کودتا را مطرح کرد.

۳. ما اطلاعات زیادی در دست داریم که در صورت اجرای کودتا توسط ژنرال «Viaux»، نظامیان شیلی از آن پشتیبانی



خواهند کرد. (ژنرال ربرتو ویو مارامبیو)

ما بر پایه تحلیل‌های خود که بر اساس اطلاعات دقیق از منابع مختلف فراهم آمده است، موقعیت ژنرال ویو را بدقت بررسی کردیم.

نتیجه‌گیری ما روشن بود: شانس ویو در اجرای موفقیت آمیز کودتا ۱ به ۲۰ است. اگر که حتی کمتر نباشد.

۴. در مورد واکنش‌های منفی (در شیلی و در سطح بین‌المللی) در صورت شکست کودتا صحبت شد.

دکتر کیسینجر پیامدهای محتمل منفی را برشمرد. برداشت وی با برداشت کارامسینز شباهت بسیاری دارد.

۵. جمع تصمیم گرفت که سازمان سیا طی یادداشتی از ژنرال ویو بخواهد که از هرگونه اقدام عجولانه‌ای خودداری کند. عملاً این یادداشت باید اینطور نوشته شود: «ما برنامه شما را بررسی کردیم. برپایه اطلاعاتی که شما در اختیار ما گذاردید و ما نیز به نوبه خود از کانالهای دیگر جمع‌آوری کرده‌ایم، بدین نتیجه رسیدیم که در حال حاضر نقشه شما برای کودتا موفقیت‌آمیز بنظر نمی‌رسد.

اگر موفق نشوید، امکانات شما در آینده بسیار محدود خواهد گردید.

منابع خود را حفظ کنید.

ما با شما در تماس خواهیم ماند. وقت آن خواهد رسید که شما و دوستانتان مجدداً پا بمیدان عمل بگذارید. پشتیبانی ما کماکان شامل حال شما خواهد بود.

۶. پس از اینکه تصمیم گرفته شد طرح کودتا توسط ژنرال ویو حداقل فعلاً به تعویق افتد، دکتر کیسینجر به کارامسینز دستور داد تا منابع اطلاعاتی سیا در شیلی با دقت حفظ گردند تا امکانات سیا در آینده برای عملیات علیه آئینده را نیز مقدور سازند.

۷. دکتر کیسینجر همینطور لازم دانست تا روابط ما با نظامیان شیلی در آینده نیز تا آنجا که ممکن است مخفی نگاه داشته شود. آقای کارامسینز تاکید کرد که سیا تا حد توان در این رابطه عمل کرده است.

(یک جمله سیاه شده...)

ولی ما و هم‌چنین دیگران تاکنون با افراد زیادی صحبت کرده‌ایم. مثلاً گفتگوهای سفیرمان، کوری با تعداد زیادی از شخصیت‌ها را که تاکید به کودتا کرده بود را «نمی‌توان پنهان کرد»

(یک بند سیاه شده...)

۸. شرکت کنندگان در جلسه به پیشنهاد دکتر کیسینجر تصمیم گرفتند که سازمان سیا کماکان بر نقاط ضعف قابل شناخت آئینده، امروز، پس از ۲۴ اکتبر، پس از ۵ نوامبر و همین‌طور در آئینده فشار آورد تا روزی که دستور حرکت جدیدی ابلاغ شود.

آقای کارامسینز تأیید کرد که سیا همین‌گونه رفتار خواهد کرد. ۳۴

بکارگماری ورنون والترز در مقام رئیس عملیاتی سیا در فاز فراهم ساختن مقدمات کودتا بلافاصله قبل از کودتا انجام گرفت. وی بجای کارامسینز هدایت گروه کار شیلی را بعهدہ گرفت و بدین صورت بدون هیچ وقفه‌ای اقدامات لازم برای کودتا ادامه یافت.

وی می‌توانست اکنون از رابطه قدیمی و نزدیک خود با سازمان جاسوسی برزیل استفاده کند که از نقشه کودتا، با گروهی از متخصصان پشتیبانی می‌کرد. عملیات «Centauro» از دویبخش تشکیل می‌شد: بخش اول «TrackI»، از اجرای کلیه تکنیک‌های عملیات مخفی با هدف واقعه‌آفرینی و یا تاثیر بر وقایع و نهایتاً بی‌ثبات کردن دولت آئینده، تا ایجاد شرایط لازم برای اجرای کودتا تشکیل می‌شد.

بخش اعظم فعالیت‌های «تراک یک» به انضمام رشوه ۲۵۰ هزار دلاری به نمایندگان مجلس شیلی، در جهت پشتیبانی از انتخاب مجدد «ادواردو فرای» صرف گردید.



ادواردو فرای

در طی ریاست جمهوری آئینده از تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ سازمان سیا بیش از ۶ میلیون دلار برای عملیات مخفی صرف کرد که تنها ۱ میلیون ۶۶۵ هزار دلار آن صرف تقویت روزنامه بورژوازی بزرگ «ال مرکوریو» شد که در طی اجرای «تراک ۱» توسط مقر سیا در شیلی روزانه با مقالات مختلف تغذیه می‌شد تا ساز و کار را روز بروز هیجان زده تر کند. عملیات مخفی در مدت زمانی مابین انتخابات و تصمیم‌گیری کنگره شیلی در مورد اینکه کدام کاندیدا پیروز گشته است، بسیار شدید شد.

دلارهای سازمان سیا در جهت عملیات تبلیغاتی جاری شد تا کارگران و دیگر گروه‌ها را به مقاومت ترغیب کند. این پول‌ها بویژه در اختیار گروه شبه نظامی و دست راستی *Patria y libertad* گذارده شد که عمدتاً عملیات تحریک‌کننده و خشن اعمال می‌داشتند.

بموازات آن ایالات متحده آمریکا ابزار مخفی و علنی اقتصادی را برای خفه کردن اقتصاد شیلی بکار می‌گرفت. ادوارد کوری، سفیر آمریکا تاکید می‌کرد که تا وقتی که آئینده در حکومت است، آمریکا اجازه نخواهد داد که حتا یک پیچ وارد شیلی شود. کنسرنهای بین‌المللی مثل آی تی تی و یا آناکوندا، اقدامات سیا را بطور کامل مورد پشتیبانی قرار می‌دادند.

رئیس بخش نیمکره غربی در بخش عملیاتی سازمان سیا، ویلیام برو *William Broe* در سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۰ چندین بار با نمایندگان عالی‌رتبه آی تی تی و چند کنسرن دیگر که سرمایه‌گذارهای بزرگی در شیلی کرده بودند، تماس گرفت و یک برنامه چهار ماده‌ای برای سابوتاژ و خرابکاری در شیلی پیشنهاد کرد.

این برنامه طوری محاسبه شده بود که اقتصادی شیلی را بحدی تضعیف کند، که نظامیان خود را موظف به دخالت احساس کنند، دولت را بدست گیرند و بدین وسیله «مارکسیست»ها را از قدرت سرنگون سازند. آیین طرح در سال ۱۹۷۳ بطور کامل به اجرا درآمد (اعتصاب کامیون دارها، کمبود مواد غذایی، مشکلات بین‌المللی اعتباری - بانکها و بزرگ سرمایه‌داران جلوی اعتبارات را گرفتند، از ورود وسائل یدکی جلوگیری کردند، سرمایه‌های خود را از کشور خارج ساختند، متخصصین خارجی کشور را ترک نمودند...) «تراک دو» عبارت بود از تماس با نظامیان برای پشتیبانی از کودتا.

تراک دو در وحله اول در اثر موضع قاطع فرمانده کل ارتش، ژنرال رنه شنايدر نسبت به قانون اساسی، شکست خورد. از آنجائیکه توطئه گران می دانستند که قادر نخواهند بود شنايدر را به استعفا وادارند، پس یا میبایستی که وی را برابند و یا اینکه وی را از میان بردارند.

با کشتن ژنرال شنايدر فاز اول تراک دو به پایان رسید. بدین صورت راه برای کودتای نظامی گشوده شد زیرا که نظامیان هم تمایل داشتند و هم کوشش مجدد برای کودتا را سهل تر می پنداشتند.

با اینکه سازمان سیا هرگونه دخالت مستقیم در کودتای نظامی را تکذیب می کند، به روشنی انرژی و مساعی فراوانی به خرج داد تا جو و امکاناتی را که برای اجرای موفقیت آمیز این کودتا لازم بود، فراهم سازد.

علاوه بر آن سیا در تمام مدت، به روشنی با توطئه گران نظامی در تماس بود. البته سیا ادعا می کند که این تماس ها صرفا خصلت جمع آوری اطلاعات داشته (همانطور که عین همین ادعا را والترز در مورد برزیل داشت. نویسنده)، اما فعالیت های آن بمراتب فراتر از آن می رفت.

برزیدنت نیکسون نه تنها نظر تحلیلی گران سیا را در تعیین حد و مرز دخالت مخفیانه در شیلی مورد بی اعتنائی قرار داد، بلکه بدون آنکه سفیر، وزارت امور خارجه یا حتا اعضای «کمیته ۴۰» را مطلع گرداند، حتا فشار می آورد که هرچه زودتر تراک دو به اجرا درآید. وزیر امور خارجه، هنری کیسینجر مستثنی بود.

عملیات تراک یک و دو سازمان سیا در شدت و عمق خود حتا بیش از آنچه که منافع سیاسی ایالات متحده آمریکا ایجاب می کرد عمل کرد.

طی یک برآورد تحلیلی از خطر توسط «اینتلجنس کمیونیتی» که گروه interdepartmental for Inter-american Affairs (با نمایندگان سیا، وزارت امور خارجه، وزارت دفاع و کاخ سفید) بلافاصله پس از انتخابات در سپتامبر ۱۹۷۰ آماده کرده بود چنین آمده است:

«... که ایالات متحده آمریکا در شیلی دارای منافع حیاتی نیستند، توازن قوای نظامی بین المللی بطور جدی توسط رژیم آئینده بمخاطره نخواهد افتاد و پیروزی آئینده به هیچ وجه صلح منطقه را بخطر نخواهد افکند. ولی گروه در عین حال براین عقیده است که پیروزی آئینده همبستگی در نیمکره را بمخاطره خواهد افکند و ضربه روانی برای ایالات متحده و همینطور امتیاز جدی برای ایده های مارکسیستی خواهد بود.» ۳۵

#### تامین مخارج عملیات مخفی سیا

دخالت سیا در شیلی سال ۱۹۶۲ با پرداخت مخفیانه ۵۰ هزار دلار به حزب دمکرات مسیحی آغاز شد.

#### مخارج در شیلی از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳

تبلیغات انتخاباتی و دیگر کمکها به احزاب سیاسی	۸ میلیون دلار
تولید و پخش تبلیغات و کمک به رسانه های عمومی	۴ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار
تحت نفوذ قراردادن موسسات (سندیکاها، دانشجویان، دهقانان، زنان) و کمک به سازمانهای بخش خصوصی	۹ میلیون دلار
کمک به کودتا ...	کمتر از ۲۰۰ هزار دلار ۳۶

حال نگاهی به تغییرات پرسنلی بیافکنیم تا اینکه خبرگان و کارشناسان لازم در محل های خود مستقر شوند.

گروه عملیاتی سازمان سیا در سانتیاگو در سال ۱۹۷۰ دیگر جوابگوی طرح های جدید برای فعالیت های مخفی نبود. چندی پس از ۱۵ اکتبر ۱۹۷۰ (پس از گفتگو با هنری کیسینجر) تغییرات پرسنلی بسرعت انجام یافت: در اکتبر ۱۹۷۰ رئیس ایستگاه Chief of Station هنری دی. هکسچر Henry D. Heckscher تعویض شد. از بیوگرافی موجود می توان اطلاعات زیر را بدست آورد:

هکسچر از پیشکسوتان سازمان جاسوسی OSS و یکی از بنیانگذاران سازمان سیا است. وی در ژوئن سال ۱۹۵۳ رئیس ایستگاه سیا در برلین غربی بود. گفته می شود که وی در شب ۱۶ به ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ از مرکز سیا سؤال کرده بود که آیا وی اجازه دارد تا شورشیان در برلین شرقی را با اسلحه تجهیز کند. پس از آن وی در گواتمالا بکار گماشته شد که در فراهم ساختن کودتا علیه رئیس جمهور Arbenz شرکت داشت. پس از آن وی بین سال های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ در ویتنام و لائوس و بین سال های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ در شیلی بکار اشتغال داشت. به وی انتقاد می شد که وی نتوانسته کوری سفیر آمریکا در شیلی را منضبط کند و یک استراتژی واحد علیه کاندیداتوری آئینده برای ریاست جمهوری آماده سازد.

پس از وی ریچارد آلفرد وارن Raymond Alfred Warren رئیس ایستگاه سیا شد. وارن مدت کوتاهی در سازمان جاسوسی نیروی هوایی بود (۱۹۵۲ تا ۱۹۵۳) بعد از آن وی کارشناس مسائل آمریکای لاتین در سازمان سیا با ماموریتهایی از جمله در ونزوئلا (۱۹۵۴)، شیلی (۱۹۵۵ تا ۱۹۵۹) و در کلمبیا در مقام رئیس ایستگاه (۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵)، شد.

ادوارد کوری Edward Korry، سفیر آمریکا در اکتبر ۱۹۷۱ به واشنگتن خواسته شد؛ ظاهراً نمی شد وی را کنترل کرد زیرا که وی همیشه راه خود را دنبال می کرد. وی مثلاً تمرکز کمکهای سیا (که توسط ITT دپکته می شد) به «آله ساندری» کاندیدای ریاست جمهوری که برنامه انتخاباتی بوضوح منافع سرمایه داران را دنبال می کرد و بدین صورت در تضاد شدید با ۴۰ خواسته آئینده در جهت منافع فقرا بود را مورد انتقاد قرار می داد.

جانشین وی «ناتانال پی. دیویس» Nathanal P. Davis بود. یکی از پیشکسوتان OSS که از سال ۱۹۶۰ تجربیات غنی در آمریکای لاتین بدست آورده و از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ عضو شورای امنیت ملی آمریکا بود. دیویس روز ۸ سپتامبر ۱۹۷۳ به واشنگتن پرواز کرد تا با کیسینجر، رئیس «کمیته ۴۰»، که کلیه عملیات مخفی ایالات متحده با تأیید وی انجام می گرفت، مشاورت کند. وی در روز ۱۰ سپتامبر مجدداً به سانتیاگو بازگشت و در ۱۱ سپتامبر کودتا آغاز شد!

سازمان سیا در تهیه لیست کسانی که می بایستی با شروع کودتا دستگیر و یا نابود شوند، سهمیم بود. سازمان سیا کمکهای وسیعی در ایجاد پلیس مخفی شیلی DINA ارائه کرد. رئیس این سازمان «مانوئل کنتراس» Manuel Contreras بنا بر نوشته بولتن وزارت امور خارجه ایالات متحده خود را «دوست بسیار صمیمی» والترز می دانست. ۳۷

در چندین ماه اولیه پس از ۱۱ سپتامبر نیروهای پینوشه ۲۰ هزار نفر را بقتل رساندند، ۶۰ هزار نفر را مورد شکنجه قرار داده و یک میلیون نفر را به مهاجرت واداشتند.

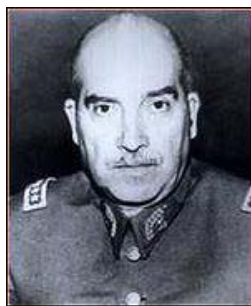




بازداشتگاه زندانیان سیاسی بعد از کودتا در پیساگوا

مستشار نیروی دریائی آمریکا و عضو «گروه نظامی ایالات متحده آمریکا» در شیلی، «پاتریک رایان» Patrick Ryan روز اول اکتبر در مورد کودتا گزارش داد «کودتا تقریباً کامل بود و برای مردان آزادی که هدفشان خدمت به شیلی بود و نه اهداف خودخواهانه مارکسیسم جهانی، پیروزی بزرگی بود.» ۳۸ این است تصور افراد عالیرتبه نظامی آمریکا از ارزشها، هنگامیکه یک کودتا خونین را توجیه می کنند!

## ردخونین عملیات «سنتارو»



ژنرال رنه شنايدر

با علم به نقش ژنرال رنه شنايدر برای دولت وحدت خلقی «اونیداد پوپولار»، وظیفه مرکزی توطئه گران نابودی ژنرال شنايدر بود. بنا بر طرح اولیه می بایستی که وی ربوده می شد.

کوشش اول در روز ۱۹ اکتبر ۱۹۷۰ و هم چنین کوشش دوم در روز بعد از آن شکست خورد. صبح روز ۲۲ اکتبر ۱۹۷۰ سازمان سیا بکمک آتاشه نظامی آمریکا، پل ویمرت Paul Wimert مسلسل و مهمات در اختیار توطئه گران نهاد.

در همان روز ژنرال شنايدر بهنگام عزیمت به محل کار خود مورد سوءقصد قرار گرفت و بشدت زخمی شد. وی روز ۲۴ اکتبر یعنی همان روزی که پارلمان شیلی انتخاب سالوادر آلینده را در مقام ریاست جمهوری مورد تأیید قرار می داد، فوت کرد.

روزنامه واشنگتن پست روز ۱۹۷۵،۷،۷ دخالت سازمان سیا در قتل ژنرال شنايدر را مورد تأیید قرارداد. با تکیه بر «منابع مطلع» ثابت گردید که سازمان سیا ژنرال شنايدر را در لیست دشمنان جهانی که بعقیده آنها «موضع خصمانه نسبت به منافع آمریکا» داشتند، قرار داده بود. ۳۹

در اینجا هم باز تصمیم گیری در مورد سرنوشت یک دولت قانونی و دموکراتیک بنا بر موضع آن نسبت به ایالات متحده آمریکا که آیا دوست است یا دشمن، گرفته می شود. همینطور که ملاحظه می شود، ایده «کشورهای خبیث» که در دوران ما مورد استفاده قرار می گیرد زیاد هم جدید نیست.

علاوه بر آن «واشنگتن پست» بدین وسیله تأیید می کند که تحت رهبری عملیاتی معاون رئیس سازمان سیا، ورنون والترز، در سازمان سیا «لیست دشمنان» تهیه شده بود که نابودی آنها را در دستور قرار داده بود. در سال ۱۹۷۵ چندین کمیسیون بررسی کنگره با جزئیات ثابت کرد که سازمان سیا بکرات در قتل (و یا سوءقصد) سیاستمداران عالیرتبه و دولتمردان خارجی از پاتریس لومومبا، سالوادر آلینده گرفته تا فیدل کاسترو ... سهمیم بوده است.

در سپتامبر ۱۹۷۴ ژنرال اسبق «کارلوس پراتز» Carlis Prats و همسرش «صوفیا کوتبرت» Sofia Cuthbert در بوئنوس آیرس بدنال انفجاریک بمب که بمشین آنها نصب شده بود بقتل رسیدند. ژنرال پراتز وزیر کشور دولت اونیداد پوپولار و مدت کوتاهی وزیر دفاع این کشور بود. پس از کودتا در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ وی توانست به آرژانتین بگریزد. این سوءقصد توسط پیمان ضد کمونیستی آرژانتینی انجام گرفت که توسط سازمان سیا هدایت می گردید. ۴۰

اما تازه در سال ۲۰۰۰ یک دادگاه آرژانتینی یکی از سوءقصدکنندگان را که مامور DINA بود و انریکه آرانسیبیا کلاول Enrique Arancibia Clavel نام داشت به جرم دو قتل به حبس ابد محکوم ساخت. ۴۱



ارولاندو لتلیر

دو سال پس از سوءقصد به ژنرال پراتز، در روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶ وزیر امور خارجه اسبق شیلی «ارولاندو لتلیر Letelier» و منشا اش «رونی مفیت» Moffit در واشنگتن بدنال یک بمب گذاری بقتل رسیدند. طرح برنامه سوءقصد توسط رئیس سازمان جاسوسی وقت شیلی «مانوئل کنتراس Manuel Contreras» که یکی از بستگان ژنرال پینوشه کودتاگر نیز هست صورت گرفت. بازسازی سوءقصد نشان داد:

... بکمک رئیس سازمان امنیت پاراگوئه «سرهنگ بنیتو گوانس» Guanes و سفیر آمریکا در پاراگوئه «جورج لاندائو» Landau، مامورین سازمان جاسوسی شیلی ... پاسپورت جعلی پاراگوئه دریافت کرده بودند و میبایستی که در پاراگوئه ویزای آمریکا دریافت کنند. (بطوریکه کمیسیون تحقیق در آمریکا بعدها به اثبات رساند، حداقل یکی از مامورین علاوه بر آن عضو سازمان سیا نیز بوده است.)

هنگامیکه سفیر لاندائو قانونی بودن صدور ویزا را مورد سؤال قرار داد، منشی رئیس جمهور پاراگوئه اشتروسنر Stroessner اعلام داشت که این روند منطبق با قرار مابین اشتروسنر و پینوشه است و مورد تأیید معاون رئیس سازمان سیا ورنون والترز نیز می باشد. دو مامور سازمان جاسوسی شیلی میبایستی که پس از ورود به ایالات متحده آمریکا خود را به والترز معرفی کنند. لاندائو کوشش می کند که با والترز تماس گیرد، ولی موفق نمی شود. وی دستور صدور ویزا را صادر می کند، لکن از پاسپورتها فتوکپی برمی دارد و علاوه بر آن یادداشت مبسوطی به وزارت امور خارجه و سازمان سیا ارسال می دارد. بلافاصله پس از آن وی تلگرامی از والترز دریافت می کند که طی آن والترز هرگونه اطلاعی از این جریان را تکذیب می کند و اعلام می دارد که با این جاسوسان شیلیائی در ایالات متحده آمریکا ملاقات نخواهد کرد. لاندائو بهتر است که قدم های بعدی را فقط با اطلاع وزارت امور خارجه بردارد.

در برنامه تله ویزیونی وست دویچه روندفونک «مونیتور»، روزنامه نگار Saul Landau در مورد ورنون والترز چنین می گوید:

« با اطمینان می توان گفت که ژنرال والترز هرچه که در مورد عملیات DINA می دانسته، به FBI نگفته بود و بدین وسیله کار تحقیقات را به تاخیر افکند. علاوه بر آن این درست است که ژنرال والترز قبل از قتل می توانسته به اطلاع FBI برساند که طرحی در دست اقدام است تا احتمالاً بدین وسیله از وقوع قتل جلوگیری کند. ولی والترز هیچ یک از این دو کار را انجام نداد. وی نه قبل و نه بعد از قتل تأیید نکرد که وی چیزی در مورد سوءقصد سازمان جاسوسی شیلی می دانسته است.» ۴۲

مجله Covert action Bulletin که برخورد انتقادی به سازمانهای جاسوسی دارد وضعیت را اینطور ترسیم می کند:

« اگر همه نتایج تحقیقات و گزارشات شاهدین که در مقابل دادگاه ها و کمیسیون های مختلف مطرح گردیده و تا کنون به نشر رسیده را در نظر گرفته شود، مشکل بتوان باور کرد که ورنون والترز هیچ آگاهی از یکی از مهمترین عملیات سازمان جاسوسی شیلی در مدت زمان ژوئیه تا اوت ۱۹۷۶ در ایالات متحده آمریکا نداشته است. ولی دلایل اثبات

کننده مستقیمی نیز موجود نیست. والترز شخصاً بشدت هرگونه رابطه و یا شناختی از سوءقصد به «لتلیر» را انکار می کند گرچه که وی بنا به گفته های خود، چندین و چند ملاقات با «کنتر راس» طی مدت زمانی که وی معاون رئیس سازمان سازمان سیا بود، داشته است.» ۴۳

بالاخره در سال ۱۹۹۵ طی محاکمه ای در شیلی انجام گرفت، رئیس سابق سازمان جاسوسی شیلی، ژنرال مانوئل کنترراس و معاونش «پدرو اسپینوزا» به ۷ و ۶ سال زندان محکوم شدند. برای روشن کردن کاراکتر این شخص که رابط بسیار نزدیک معاون رئیس سازمان سیا ورنون والترز بود، لازم است که گفته شود که وی (کنترراس) در ایتالیا و آرژانتین غیباً بخاطر جنایات رژیم نظامی در شیلی محکوم گردیده بود. وی در سال ۲۰۰۳ در شیلی بجرم سوءقصد به ۱۲ سال زندان و در سال ۲۰۰۴ بجرم آدم ربائی و قتل روزنامه نگار خانم «دیانا آرون» در سال ۱۹۷۴ مجدداً به ۱۵ سال زندان محکوم گردید. ۴۴ اینها، «همرزمان» و دست پروردگان ژنرال کودتاگر ورنون والترز می باشند!

ولی عملکرد آنها تنها از کودتا در شیلی بمراتب فراتر می رفت. با کودتا خونین در شیلی پایه های ایجاد سازمانی از دیکتاتوری های نظامی در آمریکای جنوبی ریخته شد که به ابتکار ژنرال پینوشه پدید آمد و تحت عنوان «عملیات کوندور» معروف گردید.

نقشه این عملیات مخفی را رئیس سازمان جاسوسی شیلی، کنترراس در کنفرانسی که از ۲۵ نوامبر تا ۱ دسامبر ۱۹۷۵ صورت گرفت، ارائه کرد. در این کنفرانس نمایندگان سازمانهای جاسوسی کلیه دیکتاتوری های نظامی آمریکای جنوبی، کشورهای «Cono sur» یعنی نوک جنوبی نیم قاره آمریکای جنوبی شرکت داشتند. اگر کنترراس سازمانده این عملیات مخفی بود، پس باید اطمینان داشت که اگر مربی وی، ورنون والترز خود پدرخوانده مستقیم «کوندور» نبوده باشد، حداقل از این پروژه اطلاع داشته است. فرانکفورتر آگماینه تسایتونگ اطلاع می دهد که ورنون والترز از اوت ۱۹۷۵ از این پروژه مطلع بوده است. ۴۵ رابطه مابین والترز/کنترراس اشاره به روابط بسیار نزدیکتر دارد.

هدف کوندور شناسائی مشترک دشمنان سیاسی این دیکتاتوری ها و در صورت شناسائی کشورهای محل مهاجرت آنها، نابودی آنها بود. از موضع امروز می توان دریافت که نظامیان در آن دوران هم این عملیات را «مبارزه علیه تروریسم» می نامیدند.

بانک اطلاعات مشترک در مورد مخالفین رژیم با کمکهای فنی سازمان سیا تشکیل شد و بارها با اطلاعات سازمانهای جاسوسی ایالات متحده آمریکا تغذیه گردید. سازمان سیا عملیات «کوندور» را در اجزای خود می شناخت. قتل وزیر امور خارجه لتلیر می بایستی که جزئی از این عملیات بوده باشد.

فاز سومی هم در این عملیات در نظر گرفته شده بود، که طی آن می بایستی مخالفین سیاسی در سطح جهان تعقیب و نابود گردند. تازه هنگامیکه نقشه قتل سناتور آمریکائی «ادوارد کوخ» بعلت مخالفت وی با کمکهای نظامی برملا شد، ایالات متحده آمریکا روی پدال ترمز فشار آورد و دولت های اروپائی را از سوءقصد هائی که قرار بود در سرزمین آنها انجام گیرد، مطلع کرد. ۴۶

## پرتغال ۱۹۷۴

## «انقلاب گل میخک» در نطفه خفه می شود

یک واقعه بین المللی مهم دیگر که مورد توجه ورنون والترز در طی اشتغال وی در سمت معاون رئیس سازمان سیا قرار گرفت، «انقلاب گل میخک» در پرتغال بود.

در آوریل ۱۹۷۴ نظامیان دمکرات همگام با جنبش پرعظمت مردم، قدیمی ترین رژیم دیکتاتوری فاشیستی در اروپا را از میان برداشتند. گلهای سرخ میخک در لوله های تفنگ سربازان سمبل این انقلاب شد. کمونیست‌های پرتغال نقش مهمی در جنبش خلق و روند انقلابی در شرف وقوع، ایفا کردند. انقلاب گل میخک در سراسر جهان پرتو افکند و در کنار مبارزه علیه جنگ ویتنام، نشانه های پراهمیتی در جنبش رهائی بخش ضدامپریالیستی در به اصطلاح «جهان سوم» بجای گذارد. ایالات متحده آمریکا و ناتو مواضع خود در این کشور از نظر استراتژیکی پراهمیت در جنوب غربی کشورهای عضو ناتو را در مخاطره یافتند. یک روزنامه فرانسوی در آن دوران نوشت: «یک شیخ در اروپا مجدداً حیات یافته است.» سرمایه داران محلی و زمینداران بزرگ منافع خود را بدنبال اقدامات اقتصادی - اجتماعی و دمکراتیک در نظر گرفته شده در قانون اساسی انقلاب آوریل در خطر می دیدند.

برای دریافتن شدت مبارزه می توان به سخنرانی دبیر کل حزب کمونیست پرتغال، آلوارو کونیال در کنفرانس فوق العاده هفتم حزب در ۲۰ اکتبر ۱۹۷۴ رجوع کرد. آلوارو کونیال گفت:

«در طی ششماه گذشته، ارتجاع چندین بار کوشش کرد که دست به تهاجم زند، وضعیت دمکراتیک نوین را مورد سؤال قرار دهد، آزادی های بدست آمده را از میان بردارد و یک دیکتاتوری نوین جایگزین آن کند.

پرفسور پالما کارلوس و دستیارانش نقشه داشتند یک «کودتای قانونی» انجام دهند. قرار بود که مجمع دولتی به نخست وزیر وقت، ژنرال اسپینولا آنچه اختیاراتی اعطا کند که وی قادر باشد در طی یک نمایش انتخاباتی کوتاه تر از سه ماه، در مقام رئیس جمهور از صندوق رای بیرون آید. بدان صورت مسئولیت دیگر نه از طرف جنبش نیروهای نظامی، بلکه از طرف «ملت» بوی اعطا می شد. این وضعیت بطور کاملاً قانونی بوی اجازه می داد تا دیکتاتوری نوینی را برپا سازد. شق دوم عملیات «اکثریت خاموش» بود که دیگر حتا کوششی برای استعمال از قبای قانون نیز صورت نمی گرفت. قرار بود که «ملت» در جوی مملو از تحریکات مسلحانه به خیابان ریزد و خواستار مداخله رهائی بخش ژنرال اسپینولا و اختیارات ویژه برای وی گردد.

جوانب کلی فراهم سازی مقدمات در هردو نقشه شبیه بیکدیگرند. در هردو صورت قبل از اقدام به کودتا در ابتدا بطور مصنوعی «اعتصابات» غیرموجه و یا ناآرامی های اجتماعی تحریک شده، میتینگها و تحریکات پرسر صدا از طرف فاشیستها و یا رادیکالهای چپ سازمان داده می شد و جوی از «بی نظمی در خیابانها» و «هرج و مرج» ایجاد می گردید تا خواست توطئه کنندگان بظاهر منطقی بنظر رسد...» ۴۷

چقدر سناریوهای کودتا در کشورهای مختلف بایکدیگر شبیهاندا! اغلب توسط بازی کنندگان مشابهی هم آماده می کردند. اینجا هم کمی بیشتر دقت کنیم.

در روز ۱۷ اوت ۱۹۷۴ ژنرال ورنون والترز به لیسابون سفر کرد. وی تشخیص داد که سفیر وقت ایالات متحده آمریکا، استورات نش اسکات Stuart Nash Scott در مقابل «خطر دستیابی به قدرت توسط کمونیست ها» خیلی بی خیال است و در نتیجه قادر نیست تا از منافع ایالات متحده آمریکا آنطور که لازم است دفاع کند.

والترز طی این سفر پشتیبانی مالی و تدارکاتی اقدامات علیه انقلاب آوریل را هماهنگ کرد. وی با برخی از نمایندگان حزب لیبرال (حزبی با گرایش های فاشیستی) که از سازماندهان عملیات «اکثریت خاموش» بود و همچنین دیگر سیاستمداران ارتجاعی از جمله وزیر امور خارجه «کا اتانو» Caetano (آخرین دیکتاتور حاکم پرتغال)، فرانکو نوگوایرا Franco Nogueira و سرآخر حتا ماریو سوآرش Mario Soares رئیس حزب سوسیالیست پرتغال تماس گرفت. بدنبال پیشنهاد والترز، پرزیدنت نیکسون از ژانویه ۱۹۷۵ فرانک کارلوچی را در مقام سفیر در پرتغال منصوب کرد. کارلوچی در سال ۱۹۶۱ عضو ستاد عملیاتی، در عملیات سازمان سیا برای نابودی پاتریس لومومبا در کنگو بود. وی قبل از آن یک دوره ویژه یکساله آموزشی در ایالات متحده آمریکا پشت سر نهاده بود. در فوریه ۱۹۶۴ یعنی بلافاصله پس از کودتا علیه جوآو گولارت، رئیس جمهور برزیل، کارلوچی در برزیل ظاهر شد و زیر فرمان ورنون والترز قرار گرفت. در برزیل وی رابطه بسیار تنگاتنگی با رئیس سازمان جاسوسی برزیل، ژنرال Golbery do Couto e Silva داشت بطوریکه در بین دیپلماتها این احساس پدید آمده بود که کارلوچی افسر مسئول ژنرال است.

در سانزیبار بعلت مداخله علنی وی در مسائل داخلی کشور از کشور اخراج شد. کارلوچی در انظار عمومی پرتغال به نام «مستر کارلوچیا CarlucCIA» مشهور بود. ۴۸ مقرر سازمان سازمان سیا، در دستگاه مستشاری نظامی ایالات متحده آمریکا و همینطور در ستاد ناتو در کشور پرتغال نام تعداد زیادی از افسران اطلاعاتی بچشم می خورد که دارای تجربه در «عملیات مخفی» و یا حتا تجربه عملی در برزیل بودند و والترز هیچگاه آنها را فراموش نکرده بود.

مثلاً رئیس عملیاتی مقرر سازمان سیا و معاون رئیس ایستگاه جیمز لاولر James Lawler از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ تجربه عملیاتی در برزیل و سپس در شیلی جمع آوری کرده بود.

برای نقش کلیدی که کارلوچی در این عملیات جاسوسی علیه انقلاب پرتغال ایفا کرد، اوائل ۱۹۷۸ پرزیدنت کارتر وی را مستقیماً از مقام سفیر در پرتغال به مقام معاون رئیس سازمان سیا منصوب کرد. وی در این مقام زیر فرمان رئیس سازمان سیا ادمیرال تورنر تا فوریه ۱۹۸۱ بکار اشتغال داشت و سپس در مقام معاون وزیر دفاع به پنتاگون منتقل شد. در رابطه با پرتغال کارلوچی طرفدار واکنش انعطاف پذیر بود، حتی الامکان بدون خشونت علنی و با استفاده از عناصر طرفدار آمریکا در حزب سوسیالیست، سندیکاها و افسران.

بیش از ۳۰۰۰ افسر ارتش پرتغال در ایالات متحده آمریکا تعلیم دیده بودند. یکی از اهداف عمده عملیات، ایجاد تفرقه و نهایتاً نابودی جنبش سندیکائی واحد «اینترسیندیکال» بود.

نقل قول از آلوارو کونیال:

« هنگامیکه سوآرش در سپتامبر ۱۹۷۵ به ایالات متحده آمریکا سفر کرد، ملاقاتی با Georges Meany رئیس AFL-CIO (فدراسیون کار آمریکا) داشت. وی در مصاحبه ای با Mario joao Avillez گفت: مینی به من قوت قلب داد که با کمک مشخص سندیکالیست «براون» که از مشکلات اروپا بخوبی مستحضر بود، یک طرحی برای همکاری تهیه کنم که این طرح بعدها به ایجاد UGT (سندیکای کارگری) منجر شد. چه اعتراف پرارزشی، زیرا که ایروینگ براون از مدتها پیش بویژه در اروپا بخاط نقش نفاق افکنانه خود در سندیکاها شناخته شده بود و بیشتر به جاسوس بودن در سازمان سیا شهرت داشت تا سندیکالیست بودن...» ۴۹

در ماه اوت ۱۹۷۵ یک سناتور آمریکائی با استناد به اطلاعات سازمان سیا علنا اعلام می کند که حزب کمونیست پرتغال ماهانه ۱۰ میلیون دلار از اتحاد جماهیر شوروی دریافت می دارد. دو روز بعد معاون رئیس سازمان سیا، ژنرال ورنون

والترز ادعای این سناتور را مورد تأیید قرار می دهد. هنری کیسینجر به شوروی هشدارباش رسمی می دهد که هر نوع کمکی توسط اتحاد جماهیر شوروی به انقلاب پرتغال، روند وخامت زدائی را بمخاطره خواهد افکند. ۵۰ برخلاف این ادعا، تحقیقات کمیسیون Pike متعلق به مجلس در سال ۱۹۷۵ ثابت کرد که سازمان سیا از اواخر سال ۱۹۷۴ برنامه کمکی به ماریو سوآرش سوسیالیست و رسانه های جمعی نزدیک بوی را به اجرا گذارد که چندین میلیون دلاری مخارج آن بود. کارلوچی در سال ۱۹۹۵ طی مصاحبه ای با Mario joao Avillez ژورنالیست، استراتژی ضدانقلابی خود و «خدمات» ماریو سوآرش در این مقطع را اینطور شرح می دهد: «هیچ کس از یک چپ مبارز، متهور و ضدکمونیست بهتر قادر نیست با چپ های کمونیست مبارزه کند.» هنگامیکه خانم روزنامه نویس سوآرش را با این گفته مواجه کرد، وی جواب داد: «کارلوچی فقط عاقلانه و ساده تشخیص داد: چه کسی می تواند پرتغال را از خطرات استبداد نجات دهد؟»

گرچه که بنا بر شناخت کمیسیون تحقیقات، سازمان سیا از کمک برخی از احزاب سوسیال دمکرات اروپای غربی علاوه بر فرانسه، ایتالیا و سوئد بویژه آلمان فدرال نیز برخوردار بود. حزب سوسیالیست پرتغال با کمک سوسیال دمکراسی آلمان تازه در سال ۱۹۷۳ در شهر Bad Münstereifel تاسیس گردیده بود. «انترناسیونال سوسیالیستی» یک کمیته همبستگی ویژه برای تقویت سوسیالیست های پرتغالی بوجود آورد. پس از سال ۱۹۷۵ در چارچوب عملیات سازمان جاسوسی آلمان BND، زیر نام «پولپ» POLYP مبالغ میلیونی از بودجه BND از طریق بنیاد احزاب در اختیار حزب سوسیال دمکرات پرتغال قرار گرفت. یکی از حاملین و ناقلین پول، رئیس وقت دفتر بنیاد فردریش ابرت در لیسابن، آقای Peter Hengstenberg بود. ۵۲

اما سناریو ضدانقلابی که توسط سازمان سیا به نمایش گذارده شده بود تهدیدات حمله نظامی علنی را نیز بحد وفور در بر داشت. آقای دکتر Lothar schröter از تاریخ شناسان آلمانی می نویسد:

«بعلاوه کارلوچی تهدید می کرد که اگر قدرتهای عضو ناتو صلاح بدانند، (پرتغال را) محاصره دریائی خواهند کرد. نماینده دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا با دستورات دولت خود در جیب و پشتیبانی کامل بلوک کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی، علناً در مسائل داخلی کشور میزبان دخالت می کرد. در عین حال کارلوچی تماس بسیار نزدیک با محرم خود، دونالد اچ. رامسفلد داشت که از ۲ فوریه ۱۹۷۳ تا ۵ دسامبر ۱۹۷۴ نماینده دائمی ایالات متحده آمریکا در ناتو و از اوت ۱۹۷۴ تا نوامبر ۱۹۷۵ رئیس ستاد کاخ سفید بهنگام ریاست جمهوری جرال فورد بود. ناتو بطور موقت پرتغال را از شرکت در گروه برنامه ریزی اتمی NPG محروم ساخت و در دیگر مجامع رهبری ناتو، رهبری پرتغال را بشدت تحت فشار قرار داد. مثلاً در نشست وزرای کشورهای عضو ناتو NAC در ۳۰/۲۹ ماه می ۱۹۷۵ که لیسابون توسط نخست وزیر Vasco dos santos Goncalves و آدمیرال Antonio rosa coutinho نمایندگی می شد، این دمکراسی نوزاد درجنوب غربی اروپا، از طرف پیمان آتلانتیک شمالی آنچنان گوشمالی دریافت کرد که بروکسل در قبال رژیم خشن حاکم دیکتاتوری سالازار و یا کائانو که ۴۸ سال بطول انجامید، حتا برای یکبار اعمال نداشته بود. فرمانده کل نیروهای نظامی ناتو در اروپا، ژنرال آمریکائی الکساندر ام. هیگ پس از مدت کوتاهی که به این مقام رسید (۱۵ دسامبر ۱۹۷۴) به پرتغال سفر کرد تا جناحی از ارتش پرتغال را که مورد پسند بود تقویت کند و بطور ضمنی پرتغال را با توان بالقوه بلوک نظامی تهدید کند. اما مسئله شدت بیشتری یافت: سه مانور بزرگ ناتو در آبهای پرتغال عزم کشورهای عضو این پیمان را به نمایش گذارد که در صورت لزوم از نیروهای نظامی علیه این عضو جنوب غربی پیمان استفاده خواهد شد. Locked Gate 75 از ۲۱ ژانویه تا ۷ فوریه ۱۹۷۵، Open Gate 76 از ۲۶ آوریل تا ۳ می ۱۹۷۶، و Open Gate 78 از ۲ تا ۹ می ۱۹۷۸. در مانور دروازه بسته ۷۵ که اولین گام از این نوع تهدیدات بود، اهداف سیاسی بوضوح روشن بود و مثلاً بمباران سرزمین پرتغال و تهاجم به این کشور تداعی میشد. در این مانورها حتا کشتی های فرانسه، که در سال ۱۹۶۶ از

سازمان نظامی ناتو کناره گرفته بود، شرکت داشت. حتی پس از پایان مانور ۱۹ کشتی جنگی ایالات متحده آمریکا از جمله ناوهواپیمابر Saratoga با ۹۰ هواپیمای شکاری در نزدیکی سواحل پرتغال به حال آماده باش باقی ماندند.

از کتاب خاطرات هانس دیتربش گنشر (وزیر امور خارجه وقت آلمان فدرال) آگاه می شویم که ایالات متحده آمریکا پیشنهاد ورود علنی نیروهای ناتو از طریق اسپانیا را داده بود (دیکتاتور فرانکو هنوز در قدرت بود). ۵۳ ... در مورد مشخص پرتغال مقدور گردید که از طریق استفاده از شیوه های مختلف از جمله امکانات نظامی غیرمستقیم، از جدائی این کشور از پیمان ناتو و وقوع تحولات عمیق اجتماعی در این کشور جلوگیری بعمل آید. ۵۴

ژنرال واسکو کونسالوش که یکی از رهبران جنبش نیروهای نظامی و نخست وزیر پرتغال تا سپتامبر ۱۹۷۵ بود در مصاحبه ای بمناسبت ۳۰ سالگرد انقلاب در جواب به سؤال «اعمال نفوذ نیروهای خارجی - علاوه بر سوسیال دمکراسی آلمان فدرال - بر روند تکامل انقلاب در پرتغال چگونه بود؟» می گوید:

« سقوط رژیم فاشیستی بخودی خود در ابتدا با تفاهم ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری مواجه شد. آنها امیدوار بودند که طی یک روند «نرمال» پرتغال به یک دمکراسی فرمال بورژوائی در چارچوب اروپای غربی دست خواهد یافت. با رشد روند انقلابی این برخورد بطور رادیکال تغییر کرد. ایالات متحده آمریکا بکرات نگرانی خود از خطر دستیابی به قدرت توسط کمونیستها در پرتغال را ابراز کرده بود. آنها فرانک کارلوجی، یکی از مهره های رهبری کننده سازمان سیا را در پست سفیر به پرتغال اعزام کردند که طبق اطلاعات من، باتمام قدرت در روندهای داخلی کشور دخالت کرد. عملاً کلیه کشورهای صنعتی سرمایه داری، بی توجه به اینکه توسط چه حزبی حکومت می شدند، به مقابله با انقلاب پرتغال پرداختند. من نشست وزیران کشورهای عضو ناتو در بروکسل (ماه می ۱۹۷۵) و ملاقات با پرزیدنت وقت ایالات متحده آمریکا، جرال فورد و وزیر امور خارجه هنری کیسینجر را خوب بخاطر دارم. هدف کاملاً مشخص آمریکائیهها در گفتگو با من این بود که من بلافاصله پس از بازگشت خود به لیسابون، کمونیستها را از دولت اخراج کنم، که البته من آنرا رد کردم. پس از آن برداشتم این بود که دولت آمریکا مصمم است با دیگر نیروها در درون و خارج از جنبش نیروهای نظامی همکاری کند، کاری که آنها قبل از این ملاقات هم می کردند. ۵۵

دخالت ورنون والترز در سرکوب انقلاب پرتغال، پیامدی داشت که در انظار عمومی آمریکا انعکاس چندانی نیافت. در ۲۹ ماه می ۱۹۷۵، Kenneth Maxwell که ناشر مجله The New York Review of Books است، مقاله انتقادی زیر عنوان «پرتغال زیر فشار» انتشار داد. ۵۶

این مقاله حاوی نکات زیر بود:

در پرتغال مجموعه ای از افراد راستگرای وحشی، که یا از آمریکا و یا از دیگر کشورهای دیگر جهان که از طرفداران دیکتاتورها و پادشاهان و همینطور نازیهای اسبق تشکیل شده بود، گردهم آمده اند.

در بین آنها مثلاً آدمیرال جورج دبلیو آندرسون جونیور که از پیشکسوتان محاصره کوبا است و در جنوب لیسابون ویلائی خریداری کرده و یا ویلیام تاپلی بهنت جونیور. آنها افرادی هستند که در دوران نیکسون اعاده حیثیت شده و به مقامات پرمفعتی که نفوذ زیادی در اختیار آنها قرار داد، نائل گردیده بودند. آدمیرال آندرسون رئیس کمیسیون مشاورتی رئیس جمهور در مورد مسائل سازمانهای جاسوسی شد (President's Foreign Intelligence Advisory Board - PFIAB) این ها برای سفارت آمریکا، منبع اطلاعاتی «بیطرف و منصف» برای سنجش وضعیت و نیروهای عمل کننده موجود بودند.

وزارت امور خارجه سالها دارای یک تجزیه و تحلیل مبسوط از وضعیت و روند تکاملی در پرتغال نبود. اگر اساساً علاقه و منفعتی وجود داشت، بیشتر مربوط به فعالیت های این کشور در جنوب افریقا می شد. علاوه بر آن، عدم آمادگی دیپلماتها و مامورین جاسوسی در ایجاد رابطه و تبادل اطلاعات با گروه های اپوزیسیون، که علیه دیکتاتوری فعالیت می کردند به



این ضعف کمک می کرد. البته پنتاگون دارای اطلاعات بیشتری بود که بعلت رابطه با ژنرال های دست راستی بدست آورده بود ولی هیچ رابطه ای با نیروهائی که بعداً جنبش نیروهای نظامی را پدید آوردند، وجود نداشت. در این مقاله دقیقاً چنین آمده است:

« مقرر سازمان سیا در لیسابون ارزش ناچیزی داشت و «پست و مقام دوران بازنشستگی» بحساب می آمد. با این حال سازمان سیا از اواخر دهه ۵۰ همکاری بسیار نزدیک با پلیس سیاسی پرتغال (PIDE/DGS) داشت. بسیاری از مامورین پرتغالی دارای تعلیمات ۴ ماهه در ایالات متحده آمریکا بودند... اغلب آنها متعلق به بخش تحقیقات و مسئول بازجوئیها و در بسیاری از موارد به اثبات رسیده، مسئول شکنجه زندانیان سیاسی بودند. نتیجه غیرقابل اجتناب این رابطه، این بود که در درون یک سیستم در حال موت، سازمان سیا درست توسط آن نیروهائی تغذیه اطلاعاتی می شد که از هر تغییری هراسناک بودند و بطوریکه بعدها به اثبات رسید، توسط آخرین کسانی که قادر به درک و شناخت خطر واقعی از جانب ارتش بودند...»

با انحلال «پیده» بدنبال وقایع آوریل، سازمان سیا یکسبه منابع اطلاعاتی محلی خود را از دست داد. برخلاف مدافعین امروز سازمان سیا باید به این برآورد رسید که طبیعت روابط سازمان سیا در پرتغال، بدون در نظر گرفتن سطح اطلاعات در واشنگتن، باعث شد که ایالات متحده آمریکا در قبال روند وقایع، کورکورانه عمل کند.»

مقاله مذکور ادامه می دهد که در رابطه با انقلاب پرتغال، شیوه فکری کیسینجر و دیگر مسئولین در ایالات متحده آمریکا بطور عمده تحت تاثیر تجربیات شبلی بود. برعکس هراس و واکنش پرتغالی ها در قبال ایالات متحده آمریکا از پایه و اساس تحت تاثیر واقعه قتل سالوادرا آلینده قرارداشت.

همینکه مشخص شد که کمونیستها در دولت پرتغال سهم خواهند بود، واکنش کیسینجر هراس زده و واکنشی بود. بلافاصله امکانات پرتغال به دستیابی بر کلیه اسناد مخفی ناتو مسدود شد.

قصه های زیادی در مورد پدیده هراس انگیز «دومینو» در منطقه دریای مدیترانه و محدودیت پایگاه های ایالات متحده آمریکا در جزایر آسور، که بخش تعیین کننده در دفاع از اسرائیل است، اشاعه یافت و غیره... این مقاله در مورد نقش ورنون والترز چنین می نویسد:

«ژنرال ورنون والترز، معاون رئیس سازمان سیا بسیار روان پرتغالی صحبت می کند. وی افسر رابط مابین گروه تفحسی برزیل و پنجمین ارتش آمریکا در اروپا در طی جنگ جهانی دوم بود. در این دوران رابطه بسیار صمیمانه و دوستانه ای مابین وی و کاستلو برانکو (ژنرالی که بعدها بکمک وی علیه پوزیدنت گولارت کودتا کرد) پدید آمد. وی در اوائل تابستان سال گذشته برای «ملاقات خصوصی یک دوست» به پرتغال سفر کرد. جای تعجب نیست که این «دوست قدیمی»، آدمیرال آندرسون بود. بنا بر اطلاعات منابع موثق، والترز با افراد زیادی از حوزه دوستان آدمیرال تماس گرفت. مثلاً Franco Noqueira وزیر امور خارجه دوران سالازار و مدیرعامل «اسپیریتو سانتو اینترستز»؛ آدمیرال Sarmiento Rodriguez مدیرکل شرکت تورآلتا، Adriano Moreira رئیس نمایندگی آی تی تی و استاندار الکتریکا در پرتغال؛ ژنرال Kaulza de Arriaga مشهور به «مک نامارای پرتغال» ووو...»

در جواب به این مقاله ورنون والترز نوشت:

«خطاب به ناشر:

در رابطه با مقاله مربوط به پرتغال، که شما در تاریخ ۱۷ ماه می ۱۹۷۵ منتشر کردید (اختلاف تاریخ مابین ۱۷ و ۲۹ می را نمی توان توضیح داد. نویسنده)، من هیچ یک از افرادی را که آقای ماکسول ادعا می کند، من در ماه اوت سال گذشته، هنگامیکه در پرتغال بودم، ملاقات کرده ام، ندیدم. ظاهراً دید آقای ماکسول از «ساخت و پاخت های ناشیانه» من، بیشتر محصول فانتازی وی تا واقعیت عملکرد من است.

ورنون آ والترز.

معاون رئیس سازمان سیا

واشنگتن دی سی.

بدنبال این نامه کنت ماکسول ناشر مجله این جواب را علناً انتشار داد:

« من هیچ علاقه ای به تولید فرضیات ندارم. در این زمینه سازمان سیا امکانات بیشتری را در اختیار دارد. ژنرال والترز دقیقاً می داند و بدون شک سفر اخیر وی به اسپانیا به وی یادآوری کرد که کلیه افرادی را که من نام برده ام، یا در زندان نشسته اند و یا در مهاجرتند. گرچه که اتهامات شدیدی علیه آنها مطرح گردیده است، لکن هنوز حتا یک نفر از آنها محاکمه نشده و این اهمالی است که نیویورک رویو برای اولین بار مورد انتقاد قرار می دهد. در این رابطه نامه ژنرال والترز برای گزارشات ما بسیار مهم است زیرا که سازمان سیا تاکنون از تائید اینکه ژنرال والترز سال گذشته اصلاً به پرتغال مسافرت کرده، خودداری می کرد. آیا اینکه رابطه مابین ژنرال والترز، آدمیرال آندرسون و پرتغالی های راست افراطی واقعیت یا فرضیه است و همینطور چگونگی کامل داستان سیاست ایالات متحده آمریکا در طی ماه های اولیه و خطیر انقلاب پرتغال را سرانجام زمان روشن خواهد کرد.

در مورد کلیه وقایع گذشته دلایل خوبی در اختیار داشتم که به منابع خود اطمینان کامل کنم. ولی این داستان اکنون تاریخ گذشته است. آنچه که بسیار مهم است اینکه آیا افراد نامبرده آزادی خود را بدست خواهند آورد و یا حداقل حق یک بررسی منصفانه در مقابل دادگاه را خواهند یافت یا نه. هنگامیکه ناحقی اعمال می گردد، هیچ علاقه ای ندارم که با اشاعه کذب و دروغ به تقویت آن پردازم...» ۵۷

بدنبال همکاری ارتجاع داخلی و خارجی، فراهم ساختن بموقع مقدمات، کنترل و هدایت توسط متخصصین اجرای کودتای علنی و مخفی از نوع والترز و کارلوسی، امکان تاریخی برای تکامل یک جنبش دمکراتیک مردمی در پرتغال در نطفه خفه گردید. پرتغال امروز یک عضو سربراه ناتو و جامعه اروپا است و باوفاداری کامل وظایف خود در چارچوب قراردادهای «شگن» و «ماستریخت» را اجرا می کند. پرتغال امروز سرباز در عراق مستقر ساخته و پرزیدنت «باروسو» در آوریل ۲۰۰۳ میزبان ملاقات سران کشورها در جزایر آسور بود که طی آن بوش، بلر و آرنار به اصطلاح «ائتلاف علاقمندان» را بوجود آوردند.

اما روح انقلاب آوریل ۱۹۷۴ و شانس پیروزی خلق پس از ۳۰ سال هنوز زنده است. دستاوردهای اساسی دمکراتیک مندرج در قانون اساسی و سیستم قانون گذاری، یک جنبش پر قدرت سندیکائی و حزب فعال کمونیست پرتغال، همه و همه پایه و اساسی است که تکامل دمکراتیک می تواند روی آن بنا گردد.

## زیر نویس ها:

- ۱ - از نامه آلن دالس به Chalmers Roberts مخبر روزنامه واشنگتن پست با اشاره به عملیات سیا در ایران و گواتمالا، نقل قول از کتاب Marchetti/Marks بنگاه نشر کتاب هاین، ۱۹۷۴، ص ۵۹
- ۲ - کلیه نقل قول ها از کتاب Neuberger/Opperskalski : سیا در ایران، نشریات لامو ، ۱۹۸۲. ص.۲۴
- ۳ - رجوع شود به نویس دوپچلاند ۱۷/۱۶ اوت ۲۰۰۳: کلاوس پولکن: یک کودتای کلاسیک
- ۴ - رجوع شود به ورنون والترز: ماموریت محرمانه: Bechtle-Verlag ۱۹۹۰
- ۵ - رجوع شود به والترز: وظیفه، ص ۲۳۶
- ۶ - رجوع شود به آندراس بولو: به نام کشور، پیپر، ۱۹۹۸، ص ۳۱۲
- ۷ - رجوع شود به اشپیگل ۱۹۹۰/۴۷ ص ۱۹
- ۸ - پتر تومکینز در یک برنامه تله ویزیونی سه بخشه VOX در اوت ۱۹۹۳
- ۹ - رجوع شود به Prouty/Fletcher «کندی، سیا، ویتنام...» نیویورک ۱۹۹۲، ص ۲۶
- ۱۰ - رجوع شود به فرانکفورتر روندشاو ۱۹۹۰/۱۱/۶؛ هورست شلیتر «شمشیری علیه اپوزیسیون ایتالیا؟»
- ۱۱ - رجوع شود به برنامه تله ویزیونی سه بخشه VOX در اوت ۱۹۹۳
- ۱۲ - رجوع شود به نقل قول از Jonathan Kwitny در کتاب بولو
- ۱۳ - رجوع شود به آندراس بولو: به نام کشور، پیپر، ۱۹۹۸، ص ۳۵۵
- ۱۴ - رجوع شود به ینس مکلبورگ: گلا دیو؛ الفانتن پرس ۱۹۹۷، ص ۳۰
- ۱۵ - رجوع شود به «فلدباور، گرهارد» جاسوسان، ترور، توطئه دولتی؛ قتل آلدومورو، بریگارد سرخ و سازمان سیا، انتشارات پاپی روسا، ۲۰۰۰، ص ۲۵
- ۱۶ - همانجا ص ۸۰
- ۱۷ - رجوع شود به Manfred Uschner : آمریکای لاتین - دائره المعارف کوچک؛ دیتز فرلاگ ۱۹۸۵
- ۱۸ - رجوع شود به: والترز، ماموریت. ص ۲۵۹
- ۱۹ - همانجا ص ۲۵۱
- ۲۰ - رجوع شود به: والترز، ماموریت. ص ۲۶۴
- ۲۱ - همانجا ص. ۲۵۵
- ۲۲ - همانجا ص. ۲۵۷
- ۲۳ - همانجا ص. ۲۶۲
- ۲۴ - رجوع شود به Evan Thomas :بهترین فرد، سایمون اند شوستر ۱۹۹۵ ص. ۳۲۳
- ۲۵ - رجوع شود به: والترز، ماموریت. ص ۲۶۳
- ۲۶ - رجوع شود به: والترز، ماموریت. ص ۲۶۸
- ۲۷ - رجوع شود به [www.gwu.edu/knsarchive/Brazil](http://www.gwu.edu/knsarchive/Brazil)
- ۲۸ - رجوع شود به: والترز، ماموریت. ص ۲۸۵
- ۲۹ - رجوع شود به: والترز، ماموریت. ص ۳۳۹
- ۳۰ - رجوع شود به: والترز، ماموریت. ص ۳۸۱
- ۳۱ - رجوع شود به «فلدباور، گرهارد» جاسوسان، ترور، توطئه دولتی؛ قتل آلدومورو، بریگارد سرخ و سازمان سیا، انتشارات پاپی روسا، ۲۰۰۰، ص. ۲۶
- ۳۲ - نقل قول از ایلزه و هورست شفر: راپورت قتل؛ نشر ویژه روزنامه اوسیتزکی، دسامبر ۲۰۰۱
- ۳۳ - نقل قول از ایلزه و هورست شفر: راپورت قتل؛ نشر ویژه روزنامه اوسیتزکی، دسامبر ۲۰۰۱
- ۳۴ - رجوع شود به [www.foia.gov](http://www.foia.gov)
- ۳۵ - رجوع شود به Charles D. Ameringer: بخش سری تاریخ آمریکا؛ کتاب لکزینگتون ۱۹۹۰، ص ۲۶۲
- ۳۶ - رجوع شود به گزارش سنا، اقدامات مخفی جلد ۷ ۱۹۷۵
- ۳۷ - رجوع شود به هیپلر، یوخن: سفیر، کیننهور و ویج، ۱۹۸۹ ص ۱۳۷
- ۳۸ - رجوع شود به راپورت وضعیت [www.gwu.edu/nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB8/ch21-01.htm](http://www.gwu.edu/nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB8/ch21-01.htm)
- ۳۹ - رجوع شود به نویس دوپچلاند ۸،۷،۱۹۷۵
- ۴۰ - رجوع شود به نویس دوپچلاند ۱،۱۰،۱۹۷۴
- ۴۱ - رجوع شود به نویس دوپچلاند ۲۴،۱۱،۲۰۰۰
- ۴۲ - رجوع شود به مانوسکرپیت: رادیو آلمان غربی کلن، برنامه مونیتور ۲۸،۳،۱۹۸۹
- ۴۳ - رجوع شود به Convert Action Bulletin شماره ۲۶ تابستان ۱۹۸۶ ص ۵.
- ۴۴ - رجوع شود به نویس دوپچلاند ۱۹،۵،۲۲۰۴ ژنرال اطلاعاتی اسبق کنترراس محکوم شد.

- ۴۵ - رجوع شود به فرانکفورترآلگماینه تسایتونگ ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۱ در چنگال عقاب.
- ۴۶ - رجوع شود به John Dinges : سال عقاب: چگونه پینوشه و همپیمانانش تروریسم را به سه قاره صادر کردند.
- ۴۷ - رجوع شود به کنگره فوق العاده هفتم حزب کمونیست پرتغال، بنگاه انتشاراتی دیتز، برلین ۱۹۷۴، ص ۱۱
- ۴۸ - رجوع شود به Klaus Steiniger تاپ اند فلاپ، الفانتن پرس ۱۹۹۸ ص. ۵۷
- ۴۹ - رجوع شود به آ. کونیال: «حقایق و دروغ در باره انقلاب آوریل؛ بخش ۹»
- ۵۰ - رجوع شود به Agee/Wolf سازمان سیا در اروپای غربی VEB انتشارات آلمانی علوم ۱۹۸۱، ص ۴۴
- ۵۱ - نقل قول از آ. کونیال: «حقایق و دروغ در باره انقلاب آوریل؛ بخش ۹»
- ۵۲ - رجوع شود به پیتر مولر/ میسائل مولر: «علیه دوست و دشمن» روولت ۲۰۰۲، ص ۴۷۲
- ۵۳ - رجوع شود به هانس دیتزیش گنشر، خاطرات، مونیخ ۱۹۹۷ ص. ۲۳۶
- ۵۴ - نقل قول از سخنرانی دکتر لوتار شروتر در سمپوزیوم بمناسبت ۸۰ مین سالگرد تولد ژنرال بروهل در تاریخ ۹،۹،۲۰۰۴ در پوتسدام
- ۵۵ - رجوع شود به مصاحبه با واسکو کونسالوش ۲۵/۲۴ آوریل ۲۰۰۴ پاورقی دنیای جوان : من به راه سوم اعتقادی ندارم.
- ۵۶ - رجوع شود به The New York Review on Books جلد ۲۲ ۲۹ می ۱۹۷۵
- ۵۷ - [www.nybooks.com/articles](http://www.nybooks.com/articles)

## بخش سوم

### آثار دستکاری شده ترقی یک جاسوس

یک عنصر اطلاعاتی حرفه‌ای طبیعتاً دارای این تجربه هست و همینطور این وظیفه را دارد که تا آنجا که مقدور است، فعالیت‌های خود را علنی نسازد و یا حداقل با ضداطلاعات ضرور آنرا مستور سازد.

از آنجا که ما در مورد ورنون والترز هیچ شکی در مورد حرفه‌ای بودن شغل اطلاعاتی وی نداریم، در زندگی‌نامه وی فعالیت‌های زیادی را خواهیم یافت که وی و یا دیگر نویسندگان، اطلاعات منطبق برحقیقت در اختیار ما نمی‌گذارند. بسیاری از آثار و نشانه‌ها محو و پاک گردیده و تنها پس از تحقیقات پر دردسر و خسته‌کننده‌ای ممکن است کم و بیش قابل رویت گردد.

از امتناع کامل وی از قبول سهم خود بعنوان معاون رئیس سیا در کودتای خونین شیلی و یا در سرکوب انقلاب در پرتغال اگر بگذریم، باز هم فعالیت‌های بسیار دیگری نیز در زندگی وی یافت می‌شود که ارزش بازنگری را دارد. البته خواننده باید بپذیرد که توضیحات زیر کامل نیست.

البته به علت همین موضع‌گیری این فرد اطلاعاتی است که وی بیشتر تحت عنوان «گرگ تنها» نامیده می‌شود. احتمالاً آزاد گردیدن اسناد جاسوسی در آینده کمک به روشن شدن وقایع تاریخی خواهد کرد، لکن ما فعلاً باید به نتیجه تحقیقات امروزی خود قناعت کنیم.

## یونان ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹

در رابطه دیگری (خاطرات خود از اقامت در ویتنام) والترز صحبت از شرکت در جنگ داخلی در یونان می‌کند. وی می‌نویسد:

« این بار سوم در زندگی من بود - یعنی بار چهارم اگر جنگ داخلی در یونان را نیز بشمار آورم - که در جنگ شرکت می‌کردم.» ۱

وی در کتاب خود «وحدت قابل پیش‌بینی بود» بار دیگر تکیه می‌کند: «ولی من در جنگ دوم جهانی، در جنگ داخلی یونان، در جنگ کره و جنگ ویتنام حضور داشتم.» ۲

ولی کودتای نظامی سرهنگان سیاه در آوریل ۱۹۶۷ در یونان، جنگ داخلی را بدنبال نداشت پس باید منظور دخالت نظامی آمریکا در جنگ داخلی یونان در چارچوب دکترین ترومن در سال ۱۹۴۷ باشد. پیش‌قصد این دخالت چنین بود: در سال ۱۹۴۴ واحدهای پارتیزانی ارتش آزادیبخش یونان ELAS با پیشروی ارتش سرخ در بالکان، ارتش اشغالگر آلمان را از یونان بیرون راند. در اکتبر ۱۹۴۴ نیروهای انگلیس و بدنبال آن دولت بورژوازی در مهاجرت وارد آتن و شبه جزیره پیراوس شد. سپاه اعزامی انگلیس و نیروهای بورژوازی در دسامبر ۱۹۴۴ مبارزه خشن علیه نیروهای ELAS را آغاز کرد. در سال ۱۹۴۵ پس از انجام مذاکرات ELAS منحل شد و یک دولت ارتجاعی در یونان مستقر گردید که فوراً از طرف ایالات متحده آمریکا برسمیت شناخته شد و از طرف آنها، هم از نظر نظامی و هم از نظر اقتصادی شدیداً مورد تقویت قرار گرفت. تضییقات شدید دولت یونان به تشدید جنگ داخلی انجامید.

در اکتبر ۱۹۴۶ ارتش دمکراتیک یونان (DSE) Dimokratikos Stratos Ellados تاسیس شد. بریتانیای کبیر اجباراً بدلیل ناتوانی در ادامه دخالت نظامی خود در یونان اعلام ورشکستگی کرد. سرانجام در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۴۷ سخنرانی کژانی ترومن که بعدها به دکترین ترومن شهرت یافت صورت گرفت که طی آن وی از کنگره خواستار تأیید ۴۰۰ میلیون دلار کمک به ترکیه و یونان شد. ۳۰۰ میلیون دلار این مبلغ برای یونان در نظر گرفته شده بود که بیشتر در جهت تأمین تسلیحاتی و تهیه سلاح‌های مدرن برای ارتش یونان گردید. تا بهار ۱۹۴۸ ۲۵۰ مستشار نظامی آمریکا در یونان به کار اشتغال داشتند. از دسامبر ۱۹۴۸ ارتش آمریکا (JUSMAPG) Joint U.S. Military and Planning Group عملاً با ستادی از مستشاران خود، فرماندهی ارتش یونان را بدست گرفت. کمک‌های وسیع آمریکا و انگلیس باعث شد که نیروهای نظامی آتن از نظر نفرات و تسلیحات بر (DSE) تفوق حاصل کند. باقیمانده نیروهای (DSE) در اواخر سال ۱۹۴۹ به آلبانی عقب نشینی کرد و پس از مدتی خود را منحل ساخت. استفاده بسیار خشن از بمب، موشک و ناپالم ضربات بسیار سختی به نیروهای دمکراتیک وارد کرد. نیروهای دمکراتیک یونان در طی این مبارزه ۳۸ هزار کشته، ۶ هزار اعدامی، ۴۰ هزار زندانی و ۶۰ هزار مهاجر سیاسی از خود بجای گذارد. اگر کسی زندگی‌نامه والترز را با دقت مطالعه کند، در مورد دخالت آمریکا در جنگ داخلی یونان تاملات زیر را خواهد یافت:

«در یونان مشکل تعیین کننده مسئله اقتصادی نبود. مشکل اصلی که مشکلات دیگر را در سایه قرار می‌داد، حملات پارتیزانهای کمونیست در سطح کشور بود که از خارج مورد پشتیبانی قرار داشتند. بهمین دلیل دولت نیازمند به کمک نظامی بود. پرزیدنت ترومن در قبال این درخواست بطور بسیار سخاوتمندانه‌ای واکنش بخرج داد و نه تنها تسلیحات نظامی بلکه گروه عظیمی از افسران آمریکائی را به یونان اعزام کرد که در کنار ارتش یونان به استقبال خطر عینی که کشور را تهدید می‌کرد شتافتند.»<sup>۳</sup>

لکن در مورد موقعیت و وضعیت افسر آمریکائی «ورنون والترز» در این حمله و سهم وی در این جنگ داخلی هیچگونه اطلاعاتی ارائه نمی‌گردد. این یکی از آثار پاک شده است.

## مأموریت در جنگ کره

۱۹۵۳/۱۹۵۰

شبه جزیره کره از سال ۱۹۱۰ در اشغال ژاپن بود و تنها وظیفه تأمین مواد خام و نیروی کار برای ژاپن را بعهده داشت. کره نازلترین شکل مستعمره برای ژاپن بود. در سال ۱۹۵۴ هشتاد درصد مردم کره سواد خواندن و نوشتن را نداشتند. با شکست ژاپن در جنگ دوم جهانی افق آینده نوینی برای کره پدیدار شد. بدنبال توافق مابین نیروهای متفقین، بخش شمالی کره مورد اشغال اتحاد جماهیر شوروی و بخش جنوبی آن به اشغال ایالات متحده آمریکا درآمد. مدار عرضی ۳۸ درجه، مرز مابین دوبرخش تعیین شد. در سراسر کره کمیته‌های خلقی تشکیل شده که خواستار تحول دمکراتیک کشور بود. در جنوب این کشور ایالات متحده آمریکا از فعالیت‌های این کمیته‌ها جلوگیری کرد و آنها را منحل ساخت و سپس جمهوری کره، به رهبری سیاستمدار ارتجاعی Syngman Rhee را تاسیس کرد.



حتا پرزیدنت ترومن Rhee را بعنوان سیاستمداری معرفی می کند که «افراد بسیار ارتجاعی» را در حول و حوش خود می پرورد و آزادی را با متدهای پلیسی سرکوب می کند.

بموازات آن در شمال کشور با کمک و سرمشق گرفتن از اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری دمکراتیک خلق کره پدید آمد. نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از اواسط ۱۹۴۸ و نیروهای ایالات متحده آمریکا از اواسط ۱۹۴۹ کره را ترک کردند ولی در مدار عرضی ۳۸ درجه از هر دو طرف تحریکات نظامی بصورت پی در پی صورت می گرفت. گروه های پارتیزانی در کره جنوبی فعالیت می کردند که در مبارزه خود علیه رژیم Rhee از طرف کره شمالی مورد پشتیبانی قرار داشتند. در ماه می ۱۹۵۰ Rhee دچار شکست انتخاباتی بسیار شدیدی شد. بظن یقین این روند در کره شمالی امید به وحدت دو کشور را تشدید ساخت. این امید همواره در هر دو کشور موجود بود و با شکست های طرف مقابل تشدید می شد.

در سپیده دم ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ به بهانه حمله نظامی کره جنوبی، هفت هنگ توپخانه کره شمالی منطقه ای به پهنای ۲۰۰ کیلومتر را با کمک یک گردان زرهی اتحاد جماهیر شوروی با ۱۵۰ تانک تی ۳۴ و ۹۰ هزار سرباز مورد حمله قرار دادند. پرزیدنت ترومن در ایالات متحده آمریکا تحت فشار شدیدی قرار داشت. وی در سال ۱۹۴۹ تقریباً هیچ واکنشی در قبال پیروزی ارتش آزادیبخش چین نشان نداده بود. مخالفین وی از او انتقاد می کردند که در مقابل کمونیستها زیاد نرمش بخرج می دهد. واکنش نسبت به حمله کره شمالی، بدون استفاده از نیروی نظامی را سیاستمداران جناح راست جمهوریخواهان هیچگاه نمی بخشوند. در بین رهبری ایالات متحده آمریکا این تعبیر حاکم بود که حمله کره شمالی، آغاز یک تهاجم وسیع و بین المللی کمونیسم است که بوسیله اتحاد جماهیر شوروی هدایت می شود. بنابر نظر سیاستمداران تعیین کننده آمریکائی، آینده «جهان آزاد» در معرض خطر قرار داشت و هدف های بعدی اتحاد جماهیر شوروی، هندوچین، بورما، مالزی، یوگسلاوی، ایران و آلمان نام داشت. تاریخ شناس سوئیسی Rolf Steiniger ۲۵ ژوئن را «پرل هابور» جنگ سرد نام نهاد.

طبق نتایج جدیدی که پس از بررسی همه جانبه تاریخ معاصر بدست آمده است، اینطور به نظر می رسد که: رئیس جمهور کره شمالی «کیم ایل سونگ» در آوریل ۱۹۵۰ به استالین اطمینان داده بود که کره جنوبی در عرض ۳ روز مغلوب خواهد گردید و در طی حمله، هواداران کمونیسم در کره جنوبی نیز طغیان خواهند کرد و ایالات متحده آمریکا اصلاً فرصت نشان دادن واکنش نخواهد داشت و تا آن که واکنشی صورت گیرد دو کره بوحدت رسیده اند. گویا استالین از کیم ایل سونگ خواسته بود که از چین کمک بخواهد، زیرا که اتحاد جماهیر شوروی در صورت شکست این حمله قادر به دخالت نبود. اینطور به نظر می رسد که کیم ایل سونگ هم استالین و هم مائو را علیه یکدیگر به بازی گرفته بود.

واکنش سریع و شدید آمریکا برای شوروی ها غیر مترقبه بود

ترومن با علم به ریسک آغاز جنگ با شوروی روز ۲۷ ژوئن دستور حمله نیروهای هوایی و دریائی را صادر کرد. شورای امنیت سازمان ملل متحد این حمله نظامی را پس از ۱۰ ساعت مورد تأیید قرارداد. (باید تحقیق کرد که آیا بایکوت کار سازمان ملل متحد توسط اتحاد جماهیر شوروی در این زمان که هدفش تحمیل پذیرفتن جمهوری خلق چین با کلیه حقوق به عضویت سازمان ملل، علت این تأخیر بوده است یا خیر.)

برای کره شمالی فازول هجوم به کره جنوبی بسیار موفقیت آمیز بود. سه روز پس از آغاز حمله پایتخت کره جنوبی «سئول» سقوط کرد و ۵ روز پس از آن سربازان کره شمالی تا جنوب کشور پیشروی کرده بودند. نیمی از ارتش کره جنوبی متلاشی شده بود. در این لحظه (۳۰ ژوئن) پرزیدنت ترومن حمله نیروی زمینی، محاصره دریائی و بمباران این کشور را صادر کرد. فرماندهی این عملیات به ژنرال «داگلس مک آرتور» محول گردید. بطور رسمی این عملیات زیر نظر سازمان ملل متحد و برپایه قطعنامه شورای امنیت در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۵۰ که از کلیه اعضای سازمان ملل می‌خواست، تا از نظر نظامی به این عملیات کمک کنند، صورت می‌گرفت. ۱۵ کشور به این قطعنامه جواب مثبت دادند. اما از نظر ساختارهای فرماندهی، مالی و تناسب نیروهای سهم، این عملیات عملاً یک اقدام آمریکا بود که با ۳۵۰ هزار سرباز در این جنگ شرکت داشت.

ارتش مداخله‌گر آمریکا در جنوب شرقی کره در منطقه «پوزان» یک سرپل را به تسخیر درآورد. ستادبرنامه‌ریزی ارتش آمریکا خواستار استفاده وسیع از کلیه واحدهای ارتش بود تا وضعیت نظامی را بطور نهائی بنفع آمریکا تغییر داده، حتا از مدار عرضی ۳۸ درجه گذشته و وحدت دو کره را بنا به سلیقه خود عملی کند. مک‌آرتور تأییدیه عبور از مدار عرضی ۳۸ درجه را در تاریخ ۲۷ سپتامبر از ترومن دریافت کرد، گرچه که قطعنامه آن توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد تازه در تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۵۰ بتصویب رسید.

برای برنامه‌ریزان آمریکا دانستن این امر که آیا و تحت چه شرایطی چین در این مخاصمات دخالت خواهد کرد، بسیار مهم بود. طبق یکی از بررسی‌های تحقیقی سیا دلایل بسیاری موجود بود که چین نه قادر است و نه مایل است در این مخاصمات درگیر شود. در این بررسی آمده بود:

«کمونستهای چین... بطور یقین از پیامدهای یک چنین جنگی با ایالات متحده آمریکا می‌هراسند. مشکلات داخلی چنین آنقدر سنگین است که اقتصاد این کشور با شرکت چین در جنگ کره بخطر خواهد افتاد، نیروهای ضدکمونست روحیه خواهند یافت و کل رژیم کمونیستی احتمالاً بخطر خواهد افتاد. علاوه بر آن یک چنین مداخله علنی، شانس عضویت این کشور در سازمان ملل متحد و شورای امنیت را بشدت تقلیل خواهد داد، مضافاً اینکه این مداخله بدون پشتیبانی نیروی هوایی و دریائی اتحاد جماهیر شوروی به از دست دادن عظیم نیروهای انسانی منجر خواهد شد. یک چنین کمکی از طرف اتحاد جماهیر شوروی محتمل نیست، زیرا که به مفهوم مداخله شوروی تعبیر خواهد گشت که پیامدهای سنگینی باخود به همراه خواهد داشت. علاوه بر آن بدنبال کمک‌های شوروی وابستگی چین به این کشور افزایش خواهد یافت و نفوذ شوروی در منچوری برای چین غیرقابل تحمل خواهد گردید، گذشته از اینکه از نظر نظامی مساعدترین لحظه برای ضدحمله نظامی مدتی بود که از دست رفته بود.» ۴

نشست تاریخی ژنرال مک آرتور با پرزیدنت ترومن در ۱۵ اکتبر در جزیره Wake Island در اقیانوس اطلس با تکیه بر این برآورد و یا تحلیل صورت گرفت. در این گفتگو ورنون والترز در جوار آورل هریمان حضور داشت.

اما جنگ در این لحظات مطلقاً طبق برآورد سیا عمل نمی‌کرد. همینکه نیروهای آمریکا بفرماندهی مک‌آرتور تا پایان ماه نوامبر به رودخانه مرزی چین Yalu رسیدند، حمله متقابل جمهوری خلق چین آغاز شد. تا این تاریخ بیش از ۲۰۰ هزار سرباز ارتش سرخ از رودخانه مرزی عبور کرده و به خاک کره جنوبی رسوخ کرده بودند. با آغاز حمله ۳۰۰ هزار سرباز دیگر نیز بدانها اضافه شدند.



در این شرایط جنگ کره ابعاد جدیدی بخود گرفت. نیروهای نظامی آمریکا و جمهوری خلق چین اکنون بلاواسطه و رو در رو در مقابل هم قرار داشتند.

دخالت ارتش خلقی چین، سنگین‌ترین شکست نظامی آمریکا در قرن ۲۰ را بدنبال داشت.

در واشنگتن جو بسیار بحرانی بود. گزارش وضع این مرحله از جنگ از نظر شورای امنیت ملی بدین صورت بود:

« دولتمردان شوروی با اتکا به جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی - استالینیستی خود از یک طرف و مغرور از موضع جدید شوروی در مقام یک قدرت جهانی، بدنبال استقرار یک دنیای کمونیستی هستند که توسط آنها و یا جانشینانشان تحت کنترل قرار داشته باشد.»

در تحلیل دیگری در تاریخ ۱ دسامبر آمده بود:

«مسکو خواهان نابودی ایالات متحده آمریکا است و کره تنها بخشی از یک عملیات بزرگ است که مسکو در مبارزه جهانی خود علیه ما در نظر گرفته است.»

برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده آمریکا ترومن در ۱۶ دسامبر ۱۹۵۰ وضعیت اضطراری ملی اعلام کرد و بدنبال آن بودجه نظامی بشدت افزایش یافت. ۵

با تثبیت جبهه در مدار عرضی ۳۸ درجه مقدور شد که این جنگ به یک جنگ هسته‌ای تبدیل نگردد و آمریکا مجبور نشد زیر فشار مسکو مابین چشم پوشی از کره و یا یک جنگ علنی علیه جمهوری خلق چین و احتمالاً استفاده از سلاح هسته‌ای تصمیم بگیرد.



ژنرال مک آرتور

ولی ژنرال مک آرتور کاملاً موضع دیگری را دنبال می‌کرد. وی خواستار زورورزی مابین «جهان آزاد» و کمونیسم حتا استفاده از سلاح هسته‌ای علیه چین بود و بدین صورت در تضاد با نظر پرزیدنت ترومن، که خواستار ادامه مذاکره جهت دستیابی به آتش بس بود قرار گرفت. اختلاف نظر مابین پرزیدنت ترومن و فرمانده کل قوای نظامی آمریکا در خاور دور را پرزیدنت ترومن اینطور خلاصه می‌کرد: «ژنرال مک آرتور حاضر به پذیرفتن ریسک یک جنگ جهانی بود اما من حاضر نبودم.» ۶

ترومن کوشش کرد بکمک فرستاده ویژه خود «آورل هاریمان»، مک آرتور را منضبط سازد تا دیگر بطور علنی در مورد سیاست پرزیدنت ترومن ابراز عقیده نکند. ورنون والترز که عضو هیات ویژه اعزامی بود، اکنون سومین ماموریت جنگی خود پس از جنگ دوم جهانی و جنگ داخلی در یونان را انجام می‌داد.

والترز در کتاب خاطرات خود بسیار سطحی این بخش از دوران «خودآموزی» را به تحریر می‌آورد:

«... وظیفه من این بود که هاریمان را در باره آخرین تحولات در کره آگاه سازم و در جریان بگذارم و در کلیه موارد

مسائل نظامی که وی در مقام مشاور رئیس جمهور با آنها سروکار داشت همکاری کنم.» ۷

ورنون والترز حاضر نیست بیش از این در مورد وظیفه خود در ماموریت کره اطلاعاتی در اختیار خواننده بگذارد. ما تنها می‌توانیم با در نظر گرفتن خطیربودن این واقعه تاریخی، حدث بزیم که این ماموریت چه نقشی در پیشرفت شغلی ورنون والترز ایفا کرده است. در این ماموریت نه قابلیت وی بعنوان مترجم، بلکه قابلیت‌های وی بعنوان کارمند سازمان

اطلاعاتی نظامی ایالات متحده آمریکا تعیین کننده بود. ولی اکتساب اطلاعات دقیق منوط به دسترسی به آرشیوهاست (بشرط اینکه در این آرشیوها اصولاً روزی بازگردد).

آغاز جنگ کره در ژوئن ۱۹۵۰ مانند یک کاتالیزر در اجرای قطعنامه شماره ۶۸ شورای امنیت ملی عمل کرد. این جنگ در عین حال تأیید تحلیل‌هایی بود که در ماه‌ها و سال‌های گذشته در مورد سیاست شوروی ارائه شده بود (رجوع شود به بخش چهارکتاب و ضمام) و سرانجام دهان کلیه مرددین و شکاکین را بطور قطعی بست. این جنگ در واشنگتن بمثابه مدرکی برای آغاز یک حمله همه‌جانبه کرمل تعبیر شد. در این شرایط بنا به نظر سیاستمداران عالی‌رتبه آمریکائی لازم بود که تصمیمات شورای امنیت ملی و هم‌چنین ستاد مشترک نمایانگر واکنش مصممانه و شدید علیه این تهاجم باشد. در پی اجرای بخشنامه شماره ۶۷ شورای امنیت ملی، نیروهای نظامی ارتش آمریکا از ۲،۵ میلیون به ۳،۵ میلیون نفر افزایش یافت، رشد تسلیحاتی وحشتناکی در بخش تسلیحات اتمی و غیراتمی انجام گرفت و کمک نظامی به هم‌پیمانان، مثلاً فرانسه در جنگ هندوچین بیشتر شد.

اما شوک عمیق ناشی از جنگ کره کماکان اثرمند بود.

یکی از پیامدهای جنگ کره تجهیز نظامی آلمان فدرال بود. این جنگ رویهمرفته نقش کمک کننده‌ای به ایجاد سیستم دفاعی در اروپای غربی و تاسیس ناتو و دیگر پیمانهای منطقه‌ای از قبیل CEATO ایفا کرد.

جنگ کره در پائیز ۱۹۵۲ موضوع تعیین کننده و مهمی در مبارزات انتخابی در ایالات متحده آمریکا بود و تحت تاثیر تبلیغات هیستریک و ضد کمونیستی سناتور «ژوزف - آر - مک کارتی» قرارداد شد.

وزیر امور خارجه آینده آمریکا، «جان فاستردالس» بی‌خطر بودن سیاست «جلوگیری» (Containment) را محکوم می‌کرد و خواستار اتخاذ یک سیاست فعالتر جهت رهایی خلق‌های به اسارت گرفته شده توسط کمونیسم بود. بدین صورت سیاست Roll back پا به عرصه جهان نهاد با اینکه سیاست آزادی از کمونیسم همواره بخش تعیین کننده‌ای از سیاست «جلوگیری» را تشکیل می‌داد. ۸.

اما ما نباید هیچگاه عواقب این جنگ را فراموش کنیم:

از طرف آمریکا ۳۶ هزار سرباز کشته و ۱۰۰ هزار سرباز زخمی شدند.

از طرف کره و چین ۱،۷ میلیون نفر کشته و زخمی تخمین زده شده است. در جنوب کره یک میلیون و در شمال دوبرابر آن غیرنظامی جان باختند.

## مأموریت ویژه در قبال فرانکو

مادرید - فوریه ۱۹۷۱



نقطه شروع برای این ماموریت مخفی کمی مبهم است. آیا یک رئیس جمهور نماینده ویژه خود را به اسپانیا ارسال می‌دارد تا از حاکم دیکتاتور آنجا سؤال کند که وضع اسپانیا پس مرگ وی چگونه خواهد شد؟ و یا در پس این ماموریت علت دیگری نهفته است؟

والترز نقطه آغازین را اینطور توصیف می‌کند:

وی در فوریه ۱۹۷۱ به نزد پرزیدنت نیکسون در دفتر بیضی کاخ سفید احضار می‌شود. نیکسون بوی توضیح می‌دهد که بسیار نگران است که پس از مرگ فرانکو چه اتفاقی در اسپانیا بوقوع خواهد پیوست؟ وی مایل نیست که در آن کشور یک وضعیت آنارشستی و یا هرج و مرج پدید آید (که احتمالاً اشاره به رشد نفوذ نیروهای چپ در این کشور است) نیکسون براهمیت مناسبات پایدار تکیه کرد که مطلوب‌ترین شکل آن گذار حساب‌شده به حکومت سلطنتی است. والترز می‌بایستی که شرایط را در محل برآورد کند.

والترز اجازه شرفیابی به نزد فرانکو گرفت. وی در آنجا توضیح داد که رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا مسئولیت سنگینی در قبال سیاست جهانی بعهدہ دارد و لذا ذی‌علاقه است که نظر فرانکو را در باره ثبات آینده اسپانیا و وضعیت کشورهای همسایه بداند. فرانکو دریافت که وضعیت در اسپانیا پس از مرگ وی در مرکز توجه ایالات متحده آمریکا قرار دارد و فرستاده ویژه را دلداری بخشیده و گفت که راه حل منظمی با جانشینی وی توسط شاهزاده خوان کارلوس صورت خواهد گرفت. گذار بصورت صلح‌آمیز انجام خواهد شد و نیروهای نظامی کشور این روند را تضمین می‌کنند. هنگام بازگشت والترز می‌اندیشد که فرانکو بیش از ۳۵ سال است که حاکم است و: « بنحوی برای کشور صلح و تا اندازه زیادی رفاه به ارمغان آورده است» ۹ آری یک قابله و مامای دیکتاتورها در مورد یک دیکتاتور اینطور می‌اندیشد!

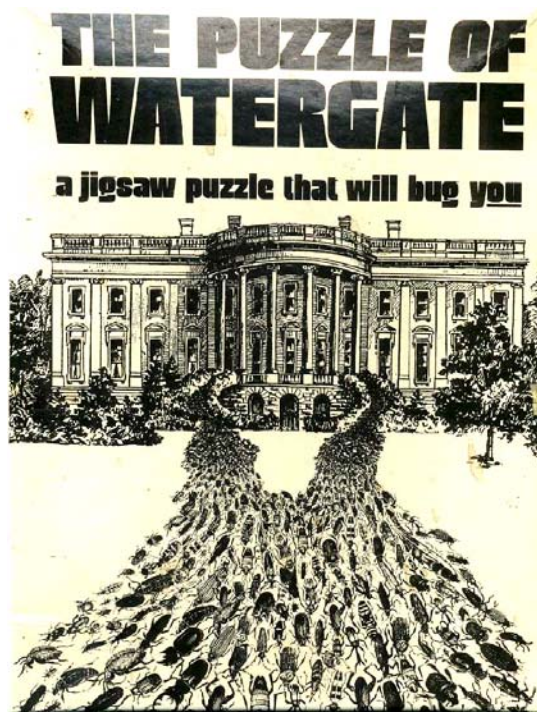
اما والترز با جملات زیر گوشه‌ای از ماموریت ویژه خود را هویدا می‌سازد: « من احساس می‌کردم که ماموریتی را که پرزیدنت بمن محول کرده بود میبایستی فراتر از ملاقات با فرانکو رود. زیر نقاب گذراندن تعطیلات در اسپانیا با تعداد زیادی از دوستان خود که در ساختارهای فرماندهی نیروهای نظامی اسپانیا دارای مواضع کلیدی بودند، ملاقات کردم. همه آنها هیچ شبهه‌ای باقی نگذاشتند که از به تخت نشستن شاهزاده خوان کارلوس پس از مرگ فرانکو پشتیبانی می‌کنند و تصور نمی‌کنند که ناآرامی و یا سقوط سیاسی در کشور پدید خواهد آمد.» ۱۰

والترز بظن یقین بشیوه متداول گذشته با این رفقای خود در مورد اقدامات بدیل در شرایطی که روند اوضاع بر منوال مطلوب خود پیش نرود، نیز سخن گفته بود.

خطیر بودن این ماموریت همینطور در آنجا مشخص می‌شود که پرزیدنت نیکسون اصرار می‌کند تا گزارش والترز در مورد سفرش به اسپانیا نه توسط منشی وزارت امور خارجه بلکه مستقیماً توسط منشی خصوصی نیکسون به تحریر درآید.

## واترگیت

۱۹۷۳/۱۹۷۲



یک نمونه از تبلیغات ضداطلاعاتی سازمان جاسوسی توضیحات شخصی والترز در مورد سهم وی در «نجات اقتدار» سازمان سیا طی بررسی افتضاح واترگیت است. بیاد بیاوریم:

در روز ۱۷ ژوئن ۱۹۷۲ دستبرد به مرکز انتخاباتی حزب دمکرات در هتل واترگیت صورت گرفت. کارفرمای این دزدی، « کمیته انتخاب مجدد رئیس جمهور» متعلق به حزب جمهوری خواه بود که به یک گروه از مامورین سازمان جاسوسی و اعضای مافیا که به «گروهان تعمیراتی» شهرت یافته بود، دستور این دستبرد را داده بود.

در جلسه صبحگاهی روز ۱۹ ژوئن ۱۹۷۲ و همینطور در روزهای بعد رئیس سازمان سیا «هلمز» تذکر داد که برخی از کسانی که در رابطه با دستبرد، دستگیر شده‌اند، در گذشته در استخدام سازمان سیا بوده‌اند. دستورات وی این بود که حتی‌الامکان اطلاعات کمی در مورد اعضای سازمان سیا، در اختیار FBI یعنی مرجعی که مسئول تحقیقات است گذارده شود. وی در این مورد از پشتیبانی کامل کارمندان ارشد ستاد کاخ سفید برخوردار بود.

والترز مامور شد رابطه مستقیم با رئیس FBI یعنی آقای پاتریک گری برقرار سازد تا آنها خاطر جمع شوند که تحقیقات FBI حداکثر اطلاعات بسیار کمی در مورد سهم بودن کارمندان سیا را برملا خواهد کرد.

والترز در کاخ سفید و همینطور در مقابل FBI اینطور استدلال می کرد که هیچ‌یک از دستگیرشدگان «طی دو سال گذشته» جزو حقوق‌بگیران سازمان سیا نبوده‌اند. اما حتا این ادعا را مجبور شد پس گیرد زیرا که حداقل یکی از آنها (آقای مارتینس) تا ماه‌های آخر در مقام خبرچین در مورد مسائل کوبا ماهیانه ۱۰۰ دلار از سازمان سیا دریافت می کرده است.

ولی چند روز بعد وی لیستی در اختیار FBI گذارد که توسط بخش پرسنلی و حفاظتی سازمان سیا تهیه شده بود و دوران خدمت دستگیرشدگان در سازمان سیا را زمان‌بندی کرده بود.

ویاز چندی بعد وی اسناد دیگری در مورد کمک‌های مالی سازمان سیا به «هوارد هانت»، متهم اصلی در رسوایی واترگیت دریافت کرد که بنا بر آنها این کمک‌ها در ماه اوت ۱۹۷۱، یعنی مدتها قبل از انتصاب والترز به مقام معاون رئیس سازمان سیا قطع گردیده بود. تا اینجا شرح واقعه از قول آقای والترز.

اما ایشان باید بپذیرد که دادستان کل آقای Earl Silbert در بین کاغذها و اسناد هوارد هانت، فتوکپی یک کارت تبریک به مناسبت انتصاب والترز بمقام معاونت رئیس سازمان سیا وهمینطور جواب این کارت تبریک را یافته بود. اکنون وی می‌بایستی به این سؤال جواب می‌داد که دوستی وی با آقای «هانت» تاچه اندازه نزدیک بوده است؟ والترز خیلی سطحی جواب داد که وی شخصاً «هانت» را برای آخرین بار، ۱۱ سال پیش در اوروگوئه دیده و در ضمن نامه با جمله «ورنون عزیز» آغاز می‌گردد، در حالیکه وی در بین دوستان خود به اسم مستعار «دیک» شهرت دارد. فقط یک جمله اهمیت فعالیت‌های والترز را در این جنجال روشن می‌کند، حال در مقام معاونت رئیس و یا رئیس سازمان سیا:

«... در جلسه صبحگاهی در بهار ۱۹۷۳، دکتر شلزینجر(رئیس جدید سیا) بمن گفت که تنها یک گام اشتباه من ممکن بود بمعنی مرگ سازمان سیا بوده باشد و من این گام اشتباه را برنداشته بودم. وی سپس مدال سازمان جاسوسی Distinguished Intelligence Medal را بمن اهدا کرد. در تقدیرنامه مربوط به آن تاکید شده بود که من فشارهای زیادی را تحمل کردم و سازمان را از پیامدهای بدتری مصون نگه داشتم.» ۱۱

واقعاً مهیج و در عین حال خنده‌آور است که در خاطرات ورنون والترز می‌خوانیم که وی با چه زحمت و چه معلق‌زنی‌هایی نقش خود را در کتمان رسوایی واترگیت مطرح می‌کند و چه ساده‌لوحانه این جاسوس حرفه‌ای و باتجربه با مجامع سیاسی واشنگتن رفتار می‌کند.

ولی این یک واقعیت غیرقابل انکار است که وی پس از یک سال، وزارت دادگستری و همینطور FBI را در باره فعالیت‌های وسیع کاخ سفید و مشاورین مختلف پرزیدنت نیکسون مطلع ساخت که سازمان سیا توسط شخص وی برای کتمان کردن سهم تیم عملیاتی و اطرافیان رئیس جمهور در این رسوایی سازماندهی کرده بود.

اما برخی از دلایل برای رفتار وی در این رسوایی در بیوگرافی وی نیز بچشم می‌خورد. وی می‌نویسد:

«عواقب این کارها برای سازمان سیا بسیار سنگین بود. در طول تحقیقات مخالفان سازمانهای جاسوسی از کلیه امکانات استفاده کردند، تا آنجا که ممکن بود اطلاعات سازمانهای جاسوسی را افشا کنند و سازمان سیا و همینطور بودجه دولتی که برای این سازمان در نظر گرفته می‌شد را از اعتبار بیاندازند.» ۱۲

این حملات علیه افراد معمولی صورت نمی‌گرفت، بلکه علیه آن نمایندگان معترضی بود که خواستار تحقیقات علنی در مورد نحوه عملکرد سیا، از جمله انجام کودتا و توطئه قتل روسا و نمایندگان بلندپایه کشورهای دیگر که بعضاً نیز انجام گرفته بود، بود. کسی که مثل والترز اینگونه عمیق در اقدامات تروریستی دولتی سهیم بود، بدیهی است که از افشای این اطلاعات در هراس باشد.

## مراکش / صحرای غربی

یک ژنرال اطلاعاتی که نظر به بیوگرافی رسمی وی از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ کناره گرفته و به گذراندن زندگی خصوصی خود مشغول است و تنها گهگاه بعنوان سخنران و یا در نقش «مشاور» ظاهر می‌شود، واقعاً چکار می‌کند؟ وی منباب مثال باشدت دنبال کار صحرای غربی است، البته نه بنفع جنبش رهائی بخش این منطقه پولیساریو.

والترز حداقل در سال ۱۹۸۱ سهامدار یک شرکت توریستی در Vienna/Virginia بنام Marocco Travel Advisers بود. یکی از اهداف این شرکت تقویت توریسم در بخش‌های جنوبی صحرای غربی بود که از زمان آزادی آن منطقه از یوغ استعمار اسپانیا تا کنون بر سر تصاحب آن کشمکش بین دو کشور مراکش و موریتانی را موجب گردیده است. علاوه بر آن در چارچوب جنبش خلقی پولیساریو، صحرای غربی - خلق صحرای غربی - برای استقلال و خود مختاری خود دست به مبارزه مسلحانه یازیده‌اند.

این امر ثابت شده که والترز از سالهای دور رابطه بسیار نزدیکی با دربار سلطنتی مراکش داشت. وی با میل این داستان را تعریف می‌کرد که وی طی جنگ دوم جهانی، در دوران اشغال شمال آفریقا، شاه حسن امروزی را که در سال ۱۹۴۲، سیزده ساله بود در یک تانک آمریکائی بگردش می‌برده است.

بدین صورت مشخص است که والترز در این منطقه پرتنش، از منافع کدام طرف پشتیبانی می‌کرده است.

بموازات این جریان والترز در مقام مشاور شرکت صادرکننده اسلحه Environmental Energy Systems Inc. مستقر در آلکساندریا/ ویرجینیا، کوشش داشت تا تحویل سلاح به مراکش را مقدور سازد. گرچه که این معامله صورت نگرفت ولی با این حال درآمد خوبی را برای وی موجب شد.

والترز از روابط خود با خاندان حاکم مراکشی و همینطور نمایندگان بلندپایه الجزیره‌ای استفاده می‌کرد تا نزدیکی دو کشور را ممکن سازد و از کمکهای الجزیره به جنبش پولیساریو بکاهد.

## سفیر ویژه رونالد ریگان

برای برخی از ماموریت‌های مخفی در خدمت دولت ایالات متحده آمریکا یک فرد شخصی ظاهراً زیاد مشروعیت ندارد و از پشتوانه و تضمین کافی نیز برخوردار نیست. لذا پرزیدنت ریگان وی را در سال ۱۹۸۱ سفیر ویژه خود کرد و وی را مجدداً به کانونهای بحرانی سیاست آمریکا عازم ساخت. والترز در کتاب خاطرات خود وظایفش را در مقام سفیر ویژه این‌طور توصیف می‌کند:

«وظایف من در مقام فرستاده ویژه چند نوع بود، از جمله بر منافع سیاسی و دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا تاکید ورزم، از بدنام کردن سفرای ما توسط دولتها ممانعت کنم، آزادی زندانیان و یا گروگانها را ممکن سازم، مانع از اقدامات خصمانه علیه آمریکا شوم، ایالات متحده آمریکا را در مراسم رسمی نمایندگی کنم، دولتها را در اجرا و مراعات قوانین حقوق بشر و شهروندان ترغیب و تقویت سازم، از پیدایش درگیری جلوگیری کنم، از انتقال فن‌آوری سلاح‌های هسته‌ای به کشورهای دیگر جلوگیری کنم.» ۱۳

حال برخی از این وظایف را کمی بیشتر از نزدیک ملاحظه کنیم:

## آنگولا - عملیات سیا "Lafeature"

در سال ۱۹۸۱ والترز از پشتیبانی دربار مراکش استفاده می‌کرد تا جلسات مخفی مابین نمایندگان بلندپایه ایالات متحده آمریکا و رهبر اپوزیسیون نظامی آنگولا، «یوناس ساویمبی» Jonas Savimbi سازماندهی کند. وی ساویمبی را از دوران معاونت خود در سازمان سیا می‌شناخت.

از سالهای ۱۹۷۶/۱۹۷۵ ایالات متحده آمریکا روزبروز بیشتر در مناغشات نیروهای سیاسی آنگولا دخالت می‌کرد. و مسئله نیز مثل همیشه بر سر وجود سرشار مواد خام و موقعیت مهم استراتژیکی آنگولا و همینطور جلوگیری از رشد مبارزه ضدامپریالیستی بدنبال آزادی این کشور از یوغ استعمار پرتغال بود.

John Stockwell رئیس اسبق تیم عملیاتی سیا در آنگولا در این مورد نوشت:

" روز ۱۵ ژانویه سه سازمان آزادیبخش آنگولائی زیر نظر پرتغالی‌ها بر سر رقابت مسالمت‌آمیز و مبارزه انتخاباتی به توافق رسیدند. واکنش کسینجر این بود: یک پیشنهاد عملیاتی با چند امکان مختلف برایم تهیه کنید. Colby رئیس سازمان سیا به رئیس بخش افریقا دستور داد در عرض نصف روز یک چنین سندی را تهیه کند. دو روز بعد اولین هواپیما پر از اسلحه به سوی آنگولا پرواز کرد." ۱۴ (والترز در این زمان رئیس بخش عملیاتی سیا بود. نویسنده)

طی سالهای ۱۹۷۶/۱۹۷۵ در چارچوب عملیات «Lafeature» سیا توانست چندین عملیات شبه نظامی مخفی علیه رهبری جنبش آزادیبخش خلقی آنگولا MPLA و همینطور تجهیز و تقویت نظامی دست نشانده خود «ساویمبی» و باند اویتایش با صرف بیش از ۶۰ میلیون دلار سازمان دهد. تا آوریل ۱۹۷۵ سازمان سیا ۲۴ کارشناس نظامی در مقام مربی و کادر اجرائی به آنگولا وارد کرده بود. آنها بصورت فعال در تهیه برنامه‌های عملیاتی نظامی سهیم بودند و شبکه و تاسیسات مخابراتی ایجاد می‌کردند. نتیجه این اقدامات یک جنگ داخلی در آنگولا بود که قربانیان زیادی بجای گذارد و ده‌ها سال بطول انجامید.

## گواتمالا

آقای والترز در مقام فرستاده ویژه پرزیدنت رونالد ریگان چندین بار به گواتمالا سفر کرد و علناً و مصرماً رژیم خونین ژنرال رومئولو کاس گارسیا Romeo Lucas Garcia را مورد پشتیبانی قرار داد.

در یک کنفرانس مطبوعاتی در ماه می ۱۹۸۱ در گواتمالا سیتی وی گفت که ایالات متحده آمریکا مایل است به ژنرال گارسیا کمک کند تا از «صلح و آزادی» دفاع کند. وقتی وی در مورد نقض قوانین حقوق بشر در گواتمالا مورد سؤال قرار گرفت با طعنه و قیحانه‌ای پاسخ داد: «در سال ۳۰۰۰ هم مشکلاتی در مورد نقض قوانین حقوق بشر در کره ماه و مریخ وجود خواهد داشت. باری، برخی از مشکلات هیچگاه حل نخواهد شد.» مقارن با همین زمان ارتش در گواتمالا بطور متوسط ماهیانه بیش از ۴۰۰ انسان را بقتل می‌رساند.

و در سال ۱۹۸۵ وی در مصاحبه‌ای اشاره کرد که نظامیان گواتمالا امروز بیشتر از گذشته آدم نمی‌کشند. برخلاف این دروغ، کلیه گزارشات در مورد حقوق بشر حاکی از این بود که در این دوران در گواتمالا شدیدترین تضییقات در مورد حقوق بشر صورت می‌گیرد. ۱۵

این مسائل در سال ۲۰۰۰ باردیگر برملا شد. آشکار شد که سازمان سیا مایل است به یکی از جاسوسان درجه یک خود، پرازش‌ترین مدال را اهدا کند. جالب است که این کارمند بلندپایه سازمان سیا، آقای Terry Ward بود که در گذشته در گواتمالا فعالیت می‌کرد و سپس رئیس بخش «عملیات مخفی» در آمریکای لاتین، در مرکز سازمان سیا گردیده بود و در سال ۱۹۹۵ زیر فشار کنگره ایالات متحده آمریکا از سیا اخراج شده بود. استدلال کنگره این بود که «وارد» قادر نبوده مقررات قوانین ایالات متحده آمریکا را اجرا کند و «به کنگره در مورد نقض شدید قوانین حقوق بشر توسط آن افسران گواتمالائی که از سازمان سیا حقوق می‌گرفتند، گزارش دهد» ۱۶

اما برای ژنرال والترز تنها فاکتورهای نظامی مهم نبود، بلکه منافع اقتصادی نیز شدیداً نقش ایفا می‌کرد. وی در آنزمان علاوه بر فعالیت در مقام فرستاده ویژه، بعنوان «مشاور» شرکت نفتی Basic Resources Services Inc. ، که در تولید نفت گواتمالا دست داشت، بکار اشتغال داشت. با تقلب و دستکاری در ارقام و اعداد در رابطه با حجم تولید نفت در گواتمالا که بطور فله‌ای توسط صاحبکار جدید والترز، یعنی وزارت امور خارجه آمریکا مورد قبول واقع می‌گردید، اهمیت ژئواستراتژیکی گواتمالا بزرگتر از آنچه که بود جلوه داده می‌شد تا کمک‌های نظامی توسط ایالات متحده آمریکا مجدداً

مورد تصویب قرار گیرد. والترز گویا برای این نوع مشاورت تا روزی ۱۰۰۰ دلار حقوق دریافت می کرده است. اما به نظر وی این اشتغال هیچ نوع تداخلی در منافع پدید نمی آورد. ۱۷

## نیکاراگوئه

با برسر قدرت رسیدن دستگاه دولتی ریگان و انتصاب ویلیام کیسی در مقام رئیس سازمان سیا، بلافاصله کلیه تصمیماتی که رئیس جمهور قبلی، جیمی کارتر گرفته بود، ملغی گردید. کارتر شدیدترین محدودیت‌ها را برای اجرای عملیات مخفی بوجود آورده بود و چندصد خبره کارکشته در عملیات مخفی را از بخش عملیاتی سازمان سیا بیرون کرده بود. از ۱۲۰۰ کارمند این بخش فقط ۴۰۰ نفر باقی مانده بودند. در درون سیا این اقدام را «کشتار هلووین» Halloween Massaker نام نهاده بودند.

با یک ابلاغیه دفتری رئیس جمهور ریگان، «آزادی‌های گذشته» سازمان سیا مجدداً برقرار شد و تعداد زیادی از «کادرهای ویژه معتمد» مجدداً بکار گمارده شدند (۴۰۰ تن از کارمندان باسابقه و با تجربه در خرابکاری)

مجله خبری U.S. News & World Report در روز اول ژوئن سال ۱۹۸۱ نوشت:

«با وجود رونالد ریگان در کاخ سفید، آینده اداره جاسوسی مجدداً تابناک خواهد بود. پول بیشتر، پرسنل بیشتر و مجدداً تکیه بر عملیات مخفی در خارج از کشور.»

۶ هفته پس از روی کار آمدن، در روز ۹ مارچ ۱۹۸۱، ریگان دستور فوری برای نحوه برخورد با ساندینیستها در نیکاراگوئه را به شکل زیر صادر کرد:

« - افزایش کمک‌های مالی به اپوزیسیون قانونی (مثل سازمانهای سرمایه‌داران، احزاب سیاسی، مطبوعات و رهبری کلیسا)؛

- توسعه فعالیت‌های سازمان جاسوسی در سطح منطقه؛

- تهیه نقشه‌های نظامی علیه نیکاراگوئه. » ۱۸

در دسامبر ۱۹۸۱ شورای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا NSC علاوه بر مسائل دیگر، تصمیم گرفت ۱۹ میلیون دلار برای جلب و تعلیم یک گروه ۵۰۰ نفری مزدور که زیر رهبری مستقیم سازمان سیا فعالیت کند و مرکزی برای تبلور و پیدایش گروه‌های دیگر شبه‌نظامی باشد، هزینه نماید.

رئیس سیا، ویلیام کیسی برای تنظیم فعالیتهای آنها یک تیم هدایت کننده (Special Operations Group-SOG) بنام «طرح نیکاراگوئه» تشکیل داد.

اعضای گروه SOG عبارت بودند از ژنرال نستور سانچز، مشاور ویژه کنستانتین منگس، معاون وزیر فرد ایکله، ژنرال ورنون والترز و سفیر جان دیمتری نگرپونته که در این زمان سفیر آمریکا در هندوراس بود.

با اینکه هریک از آنها برای خود بیوگرافی جالب توجهی دارند، با این وجود ما مایلیم دقت خود را فقط به «رامبوی سیاسی» معطوف کنیم.

والترز در روز اول آوریل ۱۹۸۱ برای پست فرستاده ویژه توسط وزیر امور خارجه وقت آلکساندر هیگ خواسته شد و در ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۱ در مقابل سنا مراسم سوگند را ادا کرد.



والترز از روابط بسیار تنگاتنگ خود با نظامیان و جاسوسان آمریکای جنوبی استفاده کرد تا مددسانی به کنتراها را سازماندهی کند. در سال ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ وی بکرات سفرهایی به آرژانتین نمود تا پشتیبانی خونتای آرژانتین را برای ایجاد اردوگاه‌های تعلیماتی و کانالهای مخفی برای سازماندهی کمکهای مالی به رهبران کنترا، تامین کند. در مورد فعالیت والترز در ایجاد واحد مزدوران، اعتراف رهبر کنتراها، ادگار چامورو در مقابل دادگاه بین‌المللی لاهه، طی دادرسی شکایت نیکاراگوئه علیه ایالات متحده آمریکا موجود است:

«در آزمون اعضای سابق گارد ملی (سوموزا - تاکید نویسنده) در چندین باند کوچک و پراکنده در نزدیکی مرز هندوراس فعالیت‌های نظامی داشتند. بزرگترین باند که توسط «انریکه برموس» که سرهنگ بود، رهبری می‌شد، «لژیون ۱۵ سپتامبر» نام داشت. همه این گروه‌ها، نیروهای نظامی کاربردی نبودند و خطر چندانی برای دولت نیکاراگوئه بحساب نمی‌آمدند. برای عملی ساختن یکی از پیش شرطهای اتحاد UDN (مجمع دمکراتیک مردم نیکاراگوئه) با این گروه‌ها، ژنرال والترز شخصاً ادغام باندهای کوچک در «لژیون ۱۵ سپتامبر» و همینطور ارسال چندین افسر آرژانتینی بعنوان مشاور و مربی را بعهده گرفت. ادغام UND و لژیون ۱۵ سپتامبر در یکدیگر در نشستی با امضای چندین سند در ماه اوت ۱۹۸۱ در گواتمالاسیتی صورت گرفت. این نشست و اسناد مربوط به آن توسط سازمان سیا تهیه شده بود. سازمان جدید اکنون نیروی دمکراتیک ملی *Fuerza Democratica Nicaraguense - FDN* نام گرفت.» ۱۹

به اصطلاح «کنتراها»، بطور عمده اعضای قدیم ارتش و گارد ملی دیکتاتور سوموزا بودند. در اینجا باهم با همان تصویر آشنا روبرو هستیم. ایالات متحده آمریکا بدنبال اقدامات وسیع و گوناگون خود جهت تعلیم و تربیت کادرهای نظامی، دارای روابط بسیار گسترده‌ای با افسران نیکاراگوئه بود. هرچه که بود تا پایان سلطه سوموزا ۴۶۹۳ نفر در رده‌های متوسط و بالای ارتش نیکاراگوئه در آموزشگاه کذائی «U.S. Army School of the America» که در گذشته در *Fort Gulik* در منطقه پاناما بود و امروز در *Fort Benning* جورجیا است، تعلیم یافتند. ۲۰

هندوراس مبدا حرکت بسیار مهمی برای جلب، تعلیم و ورود غیرقانونی مزدوران به نیکاراگوئه بود. آنجا هم می‌توان آثار ورنون والترز را یافت. در ۱۳ می ۱۹۸۱، یعنی هنوز وی در مقام فرستاده ویژه توسط کنگره تأیید نشده بود، ورنون والترز در هندوراس حضور داشت و با وزیر امور خارجه، دیگر سیاستمداران و همینطور فرمانده کل قوای نظامی سرهنگ گوستاوو آلوارس که بعدها بدرجه ژنرالی نائل شد، تماس گرفت.

علاوه بر آن والترز با رئیس جمهور کلمبیا *Julio Cesar Turbay Ayala* مذاکره کرد و باعث شد که کلمبیا جزیره *San Andres* را که فقط ۱۲۵ میل از سواحل نیکاراگوئه فاصله داشت در اختیار ایالات متحده آمریکا گذارد. آمریکا با صرف ۵۰ میلیون دلار در این جزیره یک پایگاه نظامی سری برپا کرد که دارای تاسیسات بسیار مدرن و پایگاه موشک‌های دفاع‌ضدهوائی بود. ۲۱

اواخر سال ۱۹۸۲ اینترناشنال هرالد تریبون اذعان کرد:

«فعالیت‌های مخفی ایالات متحده آمریکا در آمریکای مرکزی که یک سال پیش با اهداف محدود و مشخصی آغاز گشته بود، اکنون به عملیات شبه‌نظامی و سیاسی بسیار سنگینی تبدیل گردیده که سازمان سیا در طی یک دهه انجام می‌دهد است.» ۲۲

نیکاراگوئه یکی از موارد نادری است که یک قربانی تجاوزگری ایالات متحده آمریکا به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کند و در سال ۱۹۸۶ حکمی را سبب شود که تجاوزگر را محکوم کرده باشد. در این حکم آمده:

«ایالات متحده آمریکا می‌تواند برداشت خود را نسبت به مراعات حقوق بشر در نیکاراگوئه داشته باشد لکن استفاده از زور شیوه مناسبی برای کنترل و تضمین حقوق بشر نیست. در مورد اقدامات انجام یافته (دادگاه متذکر می‌شود) که حفظ حقوق بشر که هدفی کاملاً انسانی است، هیچ غرابتی با مین‌گذاری بنادر، نابودی پالایشگاه‌های نفتی، ویا... تعلیم و تربیت و

مسلح‌ساختن کنترها ندارد. دادگاه به این نتیجه رسیده است که استدلالی که در مورد تامین حقوق بشر در نیکاراگوئه مورد استفاده قرار می‌گیرد، توجیه حقوقی برای رفتار ایالات متحده آمریکا ارائه نمی‌دارد.» ۲۳

یک چنین حکمی در عین حال سیلی بین‌المللی محکمی بصورت سازمانده اصلی این تجاوز یعنی ژنرال ورنون والترز است. ولی ایشان همانطور که در طی کلیه عملکردهای خود ثابت کرده است تصویر ویژه‌ای از حقوق بشر دارد که این تصویر در تضاد روشنی با برداشت بین‌المللی از حقوق بشر است.

## روابط با واتیکان

در مقام فرستاده ویژه والترز رابطه بسیار نزدیکی با واتیکان و به مناسبت‌های مختلف بطور مستقیم با پاپ یوهانس پل دوم داشت.



یک تماس مستقیم با پاپ روز ۱۸ اکتبر ۱۹۸۲ ثبت گردیده است. چند روز بعد پاپ اعلام کرد که راهبان کلیسای رومی - کاتولیکی که در دولت سان‌دینیستی نیکاراگوئه وظیفه‌ای بعهده دارند، باید فوراً از مقام خود استعفا دهند. حال می‌توان این تقارب زمانی را اتفاقی دانست ولی اتفاقات در سطوح بالای سیاست و بویژه در بخش سازمانهای جاسوسی خیلی نادرتر از آنست که بتوان تصور کرد. علاوه بر آن نیویورک تایمز روز ۹ نوامبر ۱۹۸۲ گزارش داد که ژنرال اسبق والترز چند هفته قبل توسط پاپ پذیرفته شده بود و آنها در مورد مسائل مختلفی از جمله «وضعیت سیاسی در آمریکای مرکزی» گفتگو کرده‌اند.

در پایان سال پاپ تصمیم گرفت بدون در نظر گرفتن اینکه آیا راهبان از مقام خود کناره گرفته باشند یا خیر، به آمریکای مرکزی از جمله نیکاراگوئه سفر کند.

طی یک کتاب جنجالی بنام «یوهانس پل مقدس و تاریخ پنهانی دوران ما» ژورنالیست معروف واشنگتن، «کارل برن‌استاین» و «مارکو پولیتی» ایتالیایی در پائیز ۱۹۹۶ متذکر شدند که از اوایل دهه ۸۰ تبادل اطلاعات جاسوسی بسیار پردامنه‌ای بویژه در مورد وضعیت لهستان مابین سازمان سیا و واتیکان صورت می‌گرفته است.

پاپ، رئیس سازمان سیا ویلیام کیسی، ژنرال ورنون والترز و Edward Rowney یکی از محرمین بسیار نزدیک ریگان را بحضور خود پذیرفت. آنها پاپ را در جریان تحقیقات ایالات متحده آمریکا در مورد فعالیت‌های ارتش لهستان و شوروی گذاردند. معاون رئیس سیا Robert Gates این مطالب را علناً تأیید کرد و اذعان داشت که اطلاعات واتیکان در این زمینه غنی‌تر از اطلاعات آمریکا بوده است. ۲۴

این بی‌حیائی تا به امروز بقدر کافی مورد توجه انظار عمومی قرار نگرفته است.

حتا در ۳۱ مارچ ۲۰۰۴ که Jim Nicholson، سفیر آمریکا در واتیکان، کتاب خود «ایالات متحده آمریکا و منبر مقدس - یک راه طولانی» را در دانشگاه لاتران پاپ معرفی کرد هیچ اشاره‌ای به این مطلب نکرد.

نیکلسون در کتاب خود در رابطه با نقش والترز می‌نویسد:

« اما شخص دیگری پیگیرانه و با شدت در جهت منافع کلیسا، آمریکا و ایتالیا کوشید و این شخص ژنرال آنتونی ورنون والترز بود. شخصی که در گذشته در توسکانا دوش بدوش ارتش برزیل جنگیده بود، مستشار نظامی آمریکا در رم، سفیر آمریکا در بن و در سازمان ملل متحد و معاون جورج بوش، رئیس سازمان سیا بوده است.

این شخصیت استثنائی که به چند زبان زنده مسلط بود، بدستور پرزیدنت آیزنهاور و چندین رئیس‌جمهور دیگر آمریکا عهده‌دار ماموریت‌های سختی بود که از جمله ملاقات منظم واتیکان، برای ارائه گزارش به فرد «شماره یک» را دنبال داشت. پاپ‌ها و روسای جمهور می‌آمدند و می‌رفتند، اما والترز همواره نقش غیررسمی خود را حفظ می‌کرد و در ملاقات‌های مکرر خود همیشه بقدر کافی وقت در اختیار داشت تا در کلیسای آمریکائی سانتا سوزانا به عبادت بپردازد.»

در جلسه معرفی کتاب مذکور، نیکلسون در مورد دلایل سیاسی این تماس‌های مکرر مابین دستگاه اداری ریاست جمهوری در ایالات متحده آمریکا، سیا و واتیکان گفته بود: کاخ سفید و پاپ لهستانی به یک نتیجه مشترک رسیدند، زیرا که دریافت‌ها بودند، برای سقوط رژیم شوروی و بکمک سازمان همبستگی (Solidarnosc) چه نقشی را می‌توانند هر دو ایفا کنند. ریگان بنوبه خود به گورباچف اعتماد کرد و با کاهش نیمی از سلاح‌های هسته‌ای، کارخارق‌العاده‌ای را بسرانجام رساند. ۲۵

«پتر شوایتزر» ژورنالیست در کتاب خود «مبارزه علیه سیستم کمونیستی» که در سال ۲۰۰۳ انتشار یافت، اهداف سیاست رونالد ریگان را مورد بررسی قرار می‌دهد. روزنامه فرانکفورتر آگماینه تسایتونگ روز ۳۰ اوت ۲۰۰۴ در این مورد نقل قول کرد: «ریگان با پاپ یوهانس پل دوم یک حیطه جالب توجه برای همکاری مخفی دوجانبه را گشوده بودند. هدف آنها باوجود استقرار حکومت نظامی، تقویت «سولیدارنوش» لهستانی بود. بهمین جهت ریگان به ورنون والترز فرستاده ویژه خود که در مسائل جاسوسی دارای تجربه غنی بود، ماموریت داد، تا بطور مستمر دانستنی‌هایی را که ایالات متحده آمریکا در طی فعالیت‌های جاسوسی خود در مورد روند تکاملی در لهستان و تسلیحات موشکی اتحاد جماهیر شوروی بدست آورده بود در اختیار پاپ قرار دهد. شوایتزر خردمندانه نوشت که والترز به پاپ پیشنهاد همکاری دوجانبه در مورد لهستان را داد و پاپ این همکاری را پذیرفت.» ۲۶

این مطلب نیز نیاز به توضیح دارد:

آیا مطلبی که مطرح شد یکی رسوائی سیاسی نیست؟ پاپی که دنبال فعالیت‌های خود در مقام کارینال ووی تیلا در جمهوری خلق لهستان دارای پرونده است، اکنون کاملاً آگاهانه چندین بار با طراحان بلندپایه سازمان جاسوسی آمریکا جلسه مشترک می‌گذارد و اطلاعات جاسوسی، تصاویر ماهواره‌ای و اطلاعات کاملاً محرمانه دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد تا روند سیاسی در وطن گذشته خود را تحت تاثیر قرار دهد.

جنبه دیگری را نیز باید در نظر گرفت: کلیسای کاتولیک همیشه اطلاعات جاسوسی را از طرف ایالات متحده آمریکا با خرسندی می‌پذیرد اما فقط مقدار ناچیزی از اطلاعات وسیع واتیکان را در اختیار ایالات متحده آمریکا قرار می‌داد. این امر ظاهراً مقامات بلندپایه سیا را ناراحت نمی‌کرد. احتمالاً بخشی از منابع خبری واتیکان در لیست حقوق‌بگیران سیا قرار داشت.

## از سفیر ویژه به سفیر سازمان ملل متحد

در فوریه ۱۹۸۵ رونالد ریگان ورنون والترز را جایگزین سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، خانم Jean Kirkpatrick

کرد.

خانم ژورنالیست Claudia Wright نوشت:

«انتخاب والترز در پست سفارت سازمان ملل متحد یک مشخصه غیرعادی داشت: وی بیش از هر شخص دیگری در دولت ایالات متحده آمریکا مستقیم و یا غیر مستقیم در سرنگونی چندین دولت در کشورهای مختلف سهم بوده است.» ۲۷

پست سفارت ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد والترز را به اهرم‌های قدرت بسیار نزدیک ساخت. وی با وجود مخالفت وزیر امور خارجه «جورج شولتز» شرکت خود در نشست‌های کابینه را تحمیل ساخت. وی با این اقدام پذیرفت که بطور اتوماتیک عضو شورای امنیت ملی نباشد، در عوض عضویت در کابینه طبیعتاً بسیار پراهمیت‌تر بود.

والترز وظایف خود در پست سفیر در سازمان ملل متحد را اینطور تشریح می‌کرد: «اکنون موظف بودم که کشورهای هرچه بیشتری را ترغیب کنم که از ما پشتیبانی کنند. ولی تنها تعداد خیلی کمی از نمایندگان از آزادی و استقلال رای برخوردار بودند و اگر من مایل بودم آرا آنها را تغییر دهم، می‌بایستی عملاً در پایتخت کشورهای مزبور فعال می‌شدم.» ۲۸

بدین صورت حتا این پست سیاسی مهم مانع از این نشد که والترز باز بکرات برای اجرای وظایف ویژه و سری بدور دنیا سفر نکند. وی با غرور متذکر شده است که رویهمرفته به ۱۴۲ کشور از ۱۵۹ کشور عضو سازمان ملل متحد سفر کرده است.

چند مثال در مورد «ماموریت‌های ویژه» پیچیده.

### اقدامات تروریستی علیه لیبی

شب ۵ آوریل ۱۹۸۶ در کافه رقص «لابل» در برلین که پاتق سربازان آمریکائی بود یک بمب منفجر شد. دولت آمریکا فوراً لیبی را مسئول این سوءقصد اعلام کرد. در این زمان قذافی از نظر آمریکائیهایی یکی از «خبیث‌ترین افراد» بشمار می‌رفت. در ۱۵ آوریل هواپیماهای شکاری F111 از انگلیس به پرواز درآمده و ۶۰ تن بمب بر روی شهرهای طرابلس و بن‌غازی خالی کردند. در این حمله بیش از ۱۰۰ نفر غیرنظامی که بسیاری از آنها اطفال خردسال، از جمله دخترخوانده قذافی بودند، بقتل رسیدند.

پیش از بمباران لیبی، سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد صاعقه‌وار به پایتخت کشورهای اروپائی سفر کرد. وی مایل بود که هم پیمانان اروپائی خود را مجاب کرده و پشتیبانی آنها را برای این ضربه تلافی‌جویانه تامین کند.

یک مشاور وزیر دولت ایتالیا در این باره گفت: «ما احساس می‌کردیم که بما خیانت شده زیرا وی خواستار تبادل نظر نبود بلکه عملاً فقط برای مطلع کردن ما آمده بود و آنها بطور نیم بند زیرا که هواپیماهای بمب‌افکن آنها در آن لحظات در راه بودند.»

در همان روز بمباران والترز در مقابل شورای امنیت سازمان ملل متحد اعلام کرد:

«مدارک در مورد مسئولیت بمبگذاری لیبی، بسیار مستقیم، مشخص و غیرقابل انکار است.» ۲۹

برای تضمین حقوقی این ادعای عجولانه، باوجود علامت‌سئوال‌های فراوان، دادگاه ایالتی برلین تقریباً ۱۶ سال وقت صرف کرد. البته بیشتر این مدت صرف بررسی مدارک مشکوک شد چون هم دولت آلمان، هم سازمان جاسوسی آلمان و هم سازمان سیا به دلایل مسخره و بی‌پایه از ارائه اسناد و فاکت‌های گویای موجود، برای بررسی مدارک مزبور جلوگیری می‌کرد. علاوه بر آن درست مثل یک رمان جنائی - پلیسی جسد رهبر این گروه تروریستی، محمد آشور که گویا بطور موازی هم برای سازمان جاسوسی لیبی، سازمان جاسوسی آلمان دمکراتیک و همینطور سازمان سیا کارمی کرده است، روز اول ماه می ۱۹۸۶ در پارک ترپتو یافته شد.

برخلاف تقاضای دادستان که احکام حبس ابد درخواست کرده بود، دادگاه ولایتی برلین احکامی معادل ۱۴ و ۱۲ سال صادر کرد.

در حالیکه قذافی پس از مدتها سکوت به دخالت لیبی در این سوءقصد اعتراف کرد و آمادگی خود را برای پرداخت خسارت مالی به قربانیان این سوءقصد و بازماندگان آنان اعلام کرد، بطور یقین یک محاکمه بین‌المللی علیه تروریسم دولتی ایالات متحده آمریکا بخاطر حملات تروریستی آن به غیرنظامیان کشور لیبی و علیه مدافع این حملات، یعنی سفیر وقت آمریکا در سازمان ملل متحد ورنون والترز محتمل به نظر نمی‌رسد.

## جزایر فی جی

والترز با افتخار کامل تعریف می‌کرد که وی در مقام سفیر ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد به بیش از ۱۰۰ کشور جهان سفر کرده است. البته لازم است که در نظر داشته باشیم که وی از «سفر» چه تصویری دارد. ده تا از این سفرها مربوط می‌شد به کشورهای کوچک ولی از لحاظ استراتژیکی مهم اقیانوس اطلس. بنحو تقریباً «معجزه‌آسائی» کمی بعد از این دیدار باز کودتائی علیه یک دولت لیبرال و دمکراتیک منتخبه این بار در جزایر فی جی صورت گرفت.

دولت ائتلافی لایبور به رهبری نخست وزیر Dr. Timoci Bavarda در روز ۱۴ ماه می ۱۹۸۷ بدنبال یک کودتا نظامی توسط سومین شخص ارتش در سلسله مراتب نیروهای نظامی، سرهنگ Sitiveni Rabuka سقوط کرد. وی حکومت موقت اعلام کرد و نخست وزیر اسبق Ratu Sir Kamisesa Mara که وابسته به حزب محافظه کار آلیانتر بود و از آغاز استقلال فی جی در سال ۱۹۷۰ بر این کشور حکومت کرده بود را در پست نخست وزیری منصوب ساخت.

دولت لایبور که در آوریل ۱۹۸۷ انتخاب شده بود بدلائیل مختلف بویژه بدنبال سیاست (منطقه جنوب اقیانوس اطلس آزاد از سلاح‌های هسته‌ای) با منافع امپریالیسم در تضاد قرار گرفت. جزایر فی جی بنادر خود را بر روی کلیه کشتی‌های با سوخت اتمی و یا مجهز به سلاح‌های هسته‌ای بستند. این اقدام پشتیبانی مشخص از جنبش ضد سلاح‌های هسته‌ای در جنوب اقیانوس اطلس و دلیل اصلی پیروزی ائتلاف لایبور در آوریل ۱۹۸۷ بود.

ولی حضور نظامی در پاسیفیک و بهمین صورت حضور سلاح‌های هسته‌ای برای ایالات متحده آمریکا دارای اهمیت استراتژیکی بزرگی است. بی‌دلیل نبود که وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا جورج شولتز تاکید می‌کرد: «هرکس که مایل است آینده را درک کند، بایستی منطقه اقیانوس اطلس را درک نماید.»

بهتر بود می‌گفت «مسلط باشد» زیرا که ایالات متحده آمریکا هیچگاه مایل نبوده منطقه دیگری را درک کند. در اینجا جزایر فی جی که از نظر اقتصادی قدرت بزرگی در جنوب پاسیفیک است، می‌تواند بعنوان پایگاه دریائی آمریکا نقش مهمی در محاسبات استراتژی ایالات متحده آمریکا در منطقه ایفا کند.

سازمان جاسوسی نیروی دریائی بطور سنتی خود را مسئول منطقه می‌داند. از اواسط دهه ۶۰، Task Force 157 سازمان جاسوسی نیروی دریائی ایالات متحده آمریکا در این منطقه فعالیت دارد.

نیروی نظامی ایالات متحده آمریکا به شیوه معمول دوره‌های تعلیماتی، مثلاً در Expanded Relations Programm در فورت شافتر در هاوایی برای نظامیان این منطقه ترتیب می‌دهد و بدین صورت تماس‌های محکم و پرمفعتی با نظامیان رده بالای این مناطق بوجود می‌آورد.

این تماس‌ها در آینده برای فراهم ساختن مقدمات کودتا در جزایر فی جی بسیار پربار بود. یک سناریوی دیگر برای کودتا نیز در اینجا بطور موثری مورد استعمال قرار گرفت و آن ایجاد رابطه با رهبران سندیکائی بود. به ابتکار سندیکای کارگری ایالات متحده آمریکا AFL/CIO که دارای روابط تنگاتنگی با سازمان سیا است، انستیتوی کار آسیا - آمریکای آزاد (AAFLI) در هونولولو به اتفاق سازمان منطقه‌ای آسیائی سندیکای آزاد

بین‌المللی (IBFG) روابط خود را با رهبران سندیکائی جزایر فی‌جی برقرار کرد. در اکتبر ۱۹۸۶ AAFI یک دفتر محلی در Suva پایتخت این کشور به رهبری جاسوس سیا Moris Paladino تأسیس کرد و ۷۰۰ هزار دلار از طرف «بنیاد» ملی برای دموکراسی (National Endowment for Democracy (NED) در اختیار آن گذارد. پس از آن که رسانه‌های عمومی نقش AAFI در بی‌ثبات ساختن منطقه را مورد سؤال قرارداد، دفتر منطقه مجبور شد تا در سال ۱۹۸۶ مجدداً به هاوایی نقل مکان کند. عنصر سومی نیز در تهیه سناریوی کودتا مورد استفاده قرار گرفت. سازمان سیا جنبش دست راستی افراطی را برای ایجاد ناآرامی و جنجال مورد پشتیبانی قرار داد. در جزایر فی‌جی این کار بعهده نماینده رسمی سازمان کمک برای رشد بین‌المللی (Agency of International Development (AID) آقای Willim Paupe بود که رهبر جنبش Taukei، Apisai Tora را با کمک‌های مالی سیا تقویت می‌کرد. این روابط بقدری علنی بود که نخست وزیر جدید Dr. Timoci Bavarda سفیر آمریکا Ed Dillery را با این فاکت‌ها روبرو کرد.

بدون شک یکی از لحظات حساس در فراهم ساختن مقدمات کودتا، حضور «فرستاد ویژه» دستگاه اداری ریگان، ژنرال ورنون والترز درست ده روز پس از پیروزی «دکتر باواردا» در جزایر فی‌جی بود. اتفاقی نبود که همزمان با حضور والترز، رئیس اسبق اداره جاسوسی نیروی دریائی در پاسیفیک آدمیرال Lloyd (Joe) Vasey که یکی از دوستان نزدیک والترز بود و بازنشسته شده بود نیز در Suva اقامت داشت.

والترز سه روز از سفر بازدید ده کشور در منطقه اقیانوس اطلس را صرف اقامت در جزایر فی‌جی کرد و در آنجا با رهبر کودتاگران، سرهنگ Sitiveni Rabuka و همچنین نماینده (AID) Willim Paupe ملاقات کرد.

دو هفته بعد سرهنگ Sitiveni Rabuka با سربازان نقابدار به ساختمان مجلس هجوم برد و دولت لاپور Dr. Timoci Bavarda را سرنگون نمود. ۳۰

باز به نزد جاسوس کارکشته ورنون والترز بازگردیم و حداقل برخی از مراحل تکامل حرفه‌ای بی‌نظیر وی را بررسی کنیم.

## مدارج ترقی در سازمان جاسوسی

همانطور که ویژه یک جاسوس حرفه‌ای است، تنها دانستنی‌های کمی در رابطه با مسیر و مراحل مختلف ترقی حرفه‌ای وی در سازمان جاسوسی آمریکا در دست است.

ما نمی‌خواهیم چیزی را به وی نسبت دهیم و لذا آگاهانه تنها به سخنان واقعی وی استناد می‌ورزیم. البته بخاطر روشنگری مجبوریم که گهگاه برخی از سخنان وی را از موضع دید خود بررسی کرده و به نقد کشیم، تا بتوان به پشت پرده‌های مه‌آلود ضداطلاعات نگریست.

وی در خاطرات خود بهنگام تشریح وضعیت انتصاب خود در مقام معاونت سازمان سیا، آنها را تنها چون که رئیس سازمان سیا «هلمز» با تردید در مورد توانائی وی غرور وی را جریه‌دار کرده بود، بطور فشرده و خلاصه می‌نویسد:

«من تقریباً در طی تمام دوران خدمت خود در ارتش به وظایف جاسوسی اشتغال داشتم...»

برعکس بسیاری از همکاران خود که مدتهای مدیدی تنها در سازمان جاسوسی کار کرده بودند، این کارشناسی به رشد و ترقی حرفه‌ای من لطمه نزد. در زمان انتصاب به معاونت رئیس (منظور سازمان سیا است) من قدیمی‌ترین افسر شاغلی بودم که بلاانقطاع به کار جاسوسی اشتغال داشت. قبل از اینکه در دوم ماه می ۱۹۷۲ مراسم سوگند را بعمل آورم، تا آن لحظه هیچگاه در سازمان سیا شاغل نبودم. در اصل من برای سازمان رقیب، یعنی سازمان ضدجاسوسی ارتش Defense Intelligence Agency کار می‌کردم. من در کلیه مقامات خود در خارج از کشور روابط بسیار خوبی با روسای محلی

سازمان سیا داشت. اما برعکس، فعالیت‌های اخیر خود در پاریس، یعنی مذاکرات با چینی‌ها و ویتنامی‌ها را بدون اطلاع سیا انجام دادم... می‌دانستم که کنگره یک شخص غیرنظامی را برای معاونت رئیس سازمان سیا ترجیح می‌داد و همینطور می‌دانستم که ریچارد هلمز رئیس سیا کسی از اطرافیان خود را برای این شغل بیشتر می‌پسندید.

من با رئیس سیا، ریچارد هلمز چندین سال قبل، هنگامی که وی ماه عسل خود را در پاریس می‌گذراند، آشنا شدم. وقتی که به او معرفی شدم، از من پرسید که آیا من همان «ژنرال والترز نامی» هستم. گفتم که نمی‌دانم که آیا نامی هستم یا خیر ولی واقعاً ژنرال والترز می‌باشم. وقتی که پس از سال‌ها مجدداً وی را برای بار اول دیدم گفتم که وی طبیعتاً نام مرا شنیده ولی از خود می‌پرسد که آیا تجربه من در امور اطلاعاتی کافی است. کمی بمن برخورد. جواب دادم که در سال ۱۹۴۲ یک شعبه ویژه اطلاعاتی را بهنگام حمله زمینی هدایت کردم، چندین راننده جراثقال ربودم و تعداد عظیمی از اسرای جنگی را موردبازجویی قرار داده‌ام. در این اواخر در پاریس مذاکرات محرمانه با ویتنام شمالی و چینی‌ها سرخ انجام دادم که سیا کوچکترین اطلاعی از آنها ندارد. شاید نمی‌بایستی اینطور سخت واکنش به خرج می‌دادم ولی نحوه سؤال کردن وی مرا ناراحت کرده بود. وی لبخند زد و پس از آن رفتارش نسبت بمن خیلی محترمانه شد.» ۳۱

والترز گهگاه اختیار از دست می‌دهد و به نقد از برخی از فعالیت‌های اطلاعاتی می‌پردازد و بدین وسیله پرده از شیوه فکری و احساسات عمیقاً ضد کمونیستی خود برمی‌دارد.

مثلاً وی در مورد استفاده از هواپیمای جاسوسی U2 برفراز اتحاد جماهیر شوروی که انهدام آن شکست مذاکرات ژنو در سال ۱۹۶۰ را بدنبال داشت، اینطور نظر می‌دهد:

«در سالهای پس از جنگ دوم جهانی اتحاد جماهیر شوروی برای سازمانهای جاسوسی ایالات متحده آمریکا شبیه چیزی بود که زمانی چرچیل آنرا «یک پازل در درون یک معما و آنهم پیچیده در یک راز» نامیده بود. پس از پیروزی بر آلمان و ژاپن، اتحاد جماهیر شوروی برخلاف ایالات متحده آمریکا و انگلستان نیروهای نظامی خود را کاهش نبخشید.

این کشور عظیم استبدادی که یک ششم سطح زمین را در برمی‌گرفت، تب‌آلود در کار از بین بردن تفوق فنی ایالات متحده آمریکا بود. شوروی‌ها بمب اتمی و هیدروژنی خود را ساخته بودند و اکنون یعنی در اواخر دهه ۵۰ در صدد تولید و تکامل سیستم‌های حامل بودند که در صورت لزوم هسته مرکزی ایالات متحده آمریکا را هدف قرار دهند. ایالات متحده آمریکا که هنوز خاطره تراژیک ضربه غافلگیرانه و پرهزینه پرل هابر را در ضمیر داشت، تصمیم گرفته بود که دیگر هیچگاه غافلگیر نشود. اما اگر ایالات متحده آمریکا می‌خواست و علاقمند بود تا در جریان روند تکاملی در اتحاد جماهیر شوروی قرار داشته باشد، و مجدداً غافلگیر نگردد، می‌بایستی که فکری می‌کرد. تنها با شیوه‌های کاملاً نوین ممکن بود از پیشرفت تکنیک در درون امپراطوری شوروی که بعلت و سواس امنیتی مرزهایش بشدت کنترل می‌شد، مطلع گردید. نبوغ آمریکائی، تلون ایده آمریکائی و تکنولوژی آمریکائی لازم بود تا جوابی برای این مشکل بغرنج کسب اطلاعات از اتحاد جماهیر شوروی یافته شود.

محصول یک چنین فعالیت اطلاعاتی، هواپیمائی شد که قادر بود در آنچنان ارتفاعی پرواز کند که نه برای سلاح‌های زمین بهوا و نه برای هواپیماهای شکاری اتحاد جماهیر شوروی قابل دسترسی بود ولی درعین حال می‌توانست یک نفس، مساحت عظیم کشور اتحاد جماهیر شوروی را درنوردد. هواپیمای U2 تحت سخت‌ترین شرایط سری، در دورانی که سری بودن هنوز جنایت محسوب نمی‌شد، ساخته شد. تقریباً ۴ سال متممادی این هواپیماها برفراز اتحاد جماهیر شوروی پرواز کرده و توسط دوربین‌های بسیار دقیق و کامل خود مقادیر عظیمی اطلاعات در رابطه با پیشرفت تسلیحاتی در اتحاد جماهیر شوروی ارائه کرد. شوروی‌ها توسط دستگاه‌های رادار خود از این پروازها آگاه بودند. ولی اعتراض به این اقدام و یا پذیرفتن علنی این واقعیت بمعنی تحقیر غیرقابل تحمل خود بود. به جای اینکار آنها برای مقابله با هواپیماهای U2 به

تکامل و تولید نوعی موشک زمین بهوا پرداختند. در طول آن ۴ سال هیچگاه هواپیماهای U2 مورد تهدید جدی قرار نداشت و این پروازها تقریباً حالت عادی و روزمره بخود گرفته بود.



طبیعی است که رئیس جمهور این برنامه را مورد تأیید قرار داده بود و کارمندان بلندپایه دولتی هم در جریان کار قرار داشتند زیرا نهایتاً آنها نیز از نتایج اطلاعات جاسوسی بسیار گرانبهای این پروازها بهره مند می شدند. در نتیجه این نوع عکسبرداری آمریکا واقعاً برای اولین بار می دید که چه چیز در درون کارخانجات بزرگ و پایگاه‌های نظامی در پس دیوار آهنین رخ می داد.» ۳۲

چند توضیح در این مورد: جاسوسی برای «دمکراسی» را اینطور توجیه می کنند. می توانید تصور کنید که آمریکا در مقابل فعالیت‌های مشابه اتحاد جماهیر شوروی چگونه واکنشی بروز می داد و ژنرال والترز چگونه از فرط خشم و غیظ، صفرآبی می کرد؟

اما با این وجود وی باید بما توضیح دهد که آنها چگونه می توانستند با دوربین‌های دقیق خود به پشت دیوار و زیر سقف کارخانجات، لابراتورها و مجتمع‌های نظامی بنگرند و به آن نتایجی که ایشان نام برده است برسند؟ بدین وسیله آنها ضعف خود را در این مورد که نتوانستند بوسیله منابع انسانی هیچ نوع اطلاعات مهمی در مورد سیاست، اقتصاد، علم و ارتش اتحاد جماهیر شوروی بدست آورند و نهایتاً شاهد آنچه‌ی بزرگ‌تر باشد که اتحاد جماهیر شوروی در میدانهای مشق، سطوح سرگشوده کارخانجات و سربازخانه‌های بنمایش گذارده بود.

البته والترز می‌بایستی که به آلمانها در آلمان فدرال نیز نشان می‌داد که سازمانهای جاسوسی آمریکا با چه خبرگی و کارشناسی تخصصی انجام وظیفه می‌کنند و چقدر آلمانها در آینده باید کوشش کنند تا به سطح آمریکا برسند. وی برای این منظور این بخش مشکوک را انتخاب کرده است:

« اولین تجربه شخصی من با وی (هلموت اشمیت صدراعظم آلمان فدرال) وقتی بود که من در مقام معاونت سازمان سیا بودم. وقتی که ما اطلاعات گروه تحقیقی خود را با اطلاعات آلمانها مقایسه کردیم، اختلافاتی در مورد نقاط استقرار نیروهای شوروی ظاهر شد. بنا بر اطلاعات ما یک هنگ موتوری توپخانه شوروی در شهری در جنوب برلین، فکر می‌کنم یوتربورگ مستقر بود. آلمانها شک داشتند و بنظر می‌رسید که آنها اطمینان دارند که چنین واحدی در این منطقه مستقر نیست. سرانجام به این نتیجه رسیدیم که من چندین تصویر ماهواره‌ای در اختیار آنها بگذارم... بهمین علت نشستی با حضور هلموت اشمیت، گنشر وزیر امور خارجه و رئیس اداره اطلاعات نظامی آدمیرال تسمیرمان صورت گرفت.

والترز ادامه می‌دهد:

« اول عکسی از یک سربازخانه هنگ موتوری توپخانه در سیبری و سپس عکس دیگری از مورد مشابه در اوکراین در نواحی لنینگراد و سپس عکس دیگری ارائه کردم و گفتم: و این، جناب آقای صدراعظم، در یوتربورگ است. کاملاً مشخص بود که عکس از واحدهای مشابهی گرفته شده است. شوروی‌ها در این مسائل بسیار دقیق بودند و موسسات نظامی



آنها، بدون رابطه با محل استقرار، مثل سیب نصف شده بهم شباهت داشت. صدراعظم عکس‌های را بادقت بررسی کرد، سرتکان داد و گفت، آری فکر می‌کنم مسئله روشن است. بنظر می‌رسید که وی از اینکه ما عکس‌ها را در اختیار آنها گذارده بودیم راضی و خشنود است و شاید هم اطلاعات ما، عقیده وی را در مورد «ساده‌لوح» بودن ما تغییر داد.

در این دوران غیر متحمل بنظر می‌رسید که شورویها جرات حمله به اروپای غربی را داشته باشند. بدون شک از مدتها پیش برای مسکو روشن بود که اگر آنها بخواهند اروپای غربی را با تمامی ساختارهای غنی زیربنائی صنعتی و گنجینه‌ای از نیروی کار متبحر و متخصص آن بچنگ خود درآورند، عملاً اعلام صریح جنگ به ایالات متحده آمریکا خواهد بود. «۳۳ این پاراگراف نیز محتاج به نقد است:

یک ژنرال در مقام معاون رئیس سازمان سیا، یعنی دومین شخص در این دستگاه جاسوسی به بن سفر می‌کند، بنزد صدراعظم آلمان فدرال حضور می‌یابد تا در یک جلسه مذاکراتی با حضور وزیر امور خارجه و رئیس ستاد ارتش آلمان در مورد محل استقرار یک هنگ شوروی به گفتگو بنشینند.

معمولاً این نوع موارد به توسط یک یادداشت و یا تبادل نظر مابین متخصصین تعیین و تعبیر در سازمانهای جاسوسی حل می‌شود.

علاوه بر آن مسئله برسر یوتربورگ است. شهری که هر طفل دبستانی در آلمان دمکراتیک می‌دانست که تاسیسات فراوانی از ارتش شوروی در آن وجود دارد. ارتش شوروی از داده‌های ساختمانی که بعضاً به دوران پادشاهی ویلهلم تعلق داشت، استفاده کرده بود و در نتیجه شکل و فرم تاسیسات از بالا هیچ نشانه‌ای از نوع وظیفه و یا نحوه استفاده از آنها را عیان نمی‌کرد. در نتیجه عکس‌های سفینه‌ای نمی‌توانست مدارک باارزشی باشد. ولی برای ضداطلاعات شوروی و آلمان دمکراتیک کاملاً روشن بود که بکمک تحقیقات الکترونیکی - ارتباطی، همگام با سفرهای تحقیقاتی ماموریت‌های نظامی و هم‌چنین بکمک سالها بازجوئی از فراریان آلمانی و فراریان از زیرپرچم، اطلاعات دقیقی در مورد نیروهای شوروی و تغییر و تحولات آنها در آلمان دمکراتیک طی سالها، در اختیار سازمانهای جاسوسی غرب قرار دارد.

اگر یک دیپلمات و یک نظامی باتجربه در اوائل دهه ۷۰ (کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در هلسینکی سال ۱۹۷۵ انجام گرفت) بطور جدی این فکر را بقلم آورد که آیا اتحاد جماهیر شوروی احتمالاً حمله به اروپای غربی را طرح ریخته و یا می‌ریزد، نمی‌توان این نحوه فکری را به هیچ‌وجه توصیف کرد. با درنظر گرفتن این که قواعد سازمان نظامی ناتو از سالها شناخته شده و معتبر است، حال اگر مقامی بخواهد به رهبران شوروی توضیح دهد که این اقدام (حمله به اروپای غربی) بمعنی اعلام جنگ به ایالات متحده آمریکا خواهد بود تنها بی‌خردی سیاسی این مقام را برملا می‌کند.

در جای دیگری والترز مجدداً «دانش عمیق» خود در مورد نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی و آلمان دمکراتیک را ظاهر می‌سازد و می‌گوید:

«... بزودی روشن شده بود که اتحاد جماهیر شوروی... گردانهای نظامی قوی در امتداد مرز آلمان غربی و کشور دست نشاندۀ خود، آلمان شرقی مستقر ساخته است. حجم نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی در آلمان ۲۲ هنگ بود. علاوه بر آن مطلع شدیم که اتحاد جماهیر شوروی انبارهای عظیمی از سلاح‌های شیمیائی در آلمان شرقی ساخته و برنامه تجهیز سلاح‌های شیمیائی را بسرعت به پیش می‌برد و گازهای سمی و کشنده جدیدی تولید می‌کند.

یک چنین اطلاعاتی جسته و گریخته و یا متضاد نبود بلکه از منابع قابل اطمینانی دریافت می‌شد که جای هیچگونه شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. تصمیم به تولید سلاح‌های شیمیائی در اتحاد جماهیر شوروی در بالاترین سطح گرفته شده بود و سربازان شوروی بهنگام مانورهای نظامی همواره ماسک‌های ضدگاز و البسه ایمنی علیه سلاح‌های بیولوژیکی حمل می‌کردند.

در نتیجه ما می‌دانستیم که نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی در آلمان ذخایر بزرگی از سلاح‌های شیمیایی انباشته‌اند که در صورت جنگ علیه کشورهای عضو ناتو استعمال گردد.

بادر نظر گرفتن این اطلاعات در مورد وجود چنین سلاح‌هایی و استقرار آنها در مرزهای غربی کشورهای عضو پیمان ورشو، در چارچوب سیاست تهدید، منطقی بود که ما نیز پتانسیل مشابهی از اینگونه سلاح‌ها در آلمان غربی مستقر سازیم. توانائی اینکه در حالت حمله شوروی با گاز سمی، با سلاح مشابه جواب داده خواهد شد، فاکتور تعیین کننده‌ای بود تا پیمان ورشو را از استعمال چنین سلاحی برحذر دارد.» ۳۴

باز هم چند توضیح در این باره:

در مورد «افشای» پراهمیت این مطلب که ارتش شوروی بهنگام مانور همواره با ماسک ضدگاز مجهز بوده و یا سربازان البسه ایمنی حمل می‌کردند، ژنرال سازمان سیا می‌توانست خیلی ساده‌تر و کامل‌تر این مطالب را در «کتاب دستی علوم پایه نظامی» متعلق به ارتش ملی خلق پیدا کند. در این کتابچه در مورد تجهیزات ایمنی و نحوه عمل کرد آنها بطور مبسوطی توضیح داده شده است. جناب ژنرال والترز می‌توانست از دیگر انتشارات بنگاه انتشاراتی ارتش آلمان دمکراتیک دانش بس عمیق‌تر از آنچه که وی در اینجا مطرح می‌کند، کسب کند. ولی در چارچوب دروغ رنگ باخته «تهدید» می‌بایستی که این «قصه حسین کرد» توجیهی می‌شد برای تسلیح عظیم ارتش آمریکا با سلاح‌های شیمیایی و استقرار آن در شرقی‌ترین بخشهای آلمان غربی.

تاکنون دلیلی نداشتیم که در مورد فعالیت ورنون والترز در ستاد فرماندهی کل ناتو از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ کنکاشی کنیم زیرا که به نظر می‌رسید که آن یک مرحله معمولی در بیوگرافی نظامی وی بوده است. ولی ما بعد در کتاب خاطرات وی به نکته‌ای برمی‌خوریم. وی در طی عیدپاک سال ۱۹۵۴، هنگامیکه وی یک دوره ویژه جاسوسی در تاسیسات ارتش آمریکا در «اوبرآماگاو» پشت‌سر می‌گذارد، دچار سانحه اسکی شد. از آنجائیکه وی خیلی از خود متشکر خاطرات خود از پای گچ گرفته‌اش را بیان می‌کند، باز گوشه‌ای از ارتقا شغلی خود در سازمان اطلاعاتی را نمایان می‌سازد. ۳۵

بنا بر اطلاعات ما در دهه ۵۰ در «اوبرآماگاو» «NATO Weapons School» وجود داشت. در این موسسه تعلیماتی یک بخش بسیار مخفی برای تعلیم افسران اطلاعاتی و جاسوسان بویژه برای استفاده در اتحاد جماهیر شوروی و شرق اروپا وجود داشت. البته والترز تعریف می‌کند که وی در ستاد اصلی ناتو بعنوان آسیستان معاون رئیس ستاد برای تدارکات و کارگزینی فعالیت داشته است ولی دوره سانحه اسکی بازی وی نشان می‌دهد که وی در این مقام چه وظایفی را انجام می‌داده است.

Dr. Bernd Stöver تاریخ شناس در تحقیقات گسترده خود در باره «سیاست رهایی» ایالات متحده آمریکا نظر بالا را تأیید می‌کند و در ضمن به اسنادی در آرشیو استناد می‌نماید که فعالیت این مدرسه اطلاعاتی را ثابت می‌کند. دکتر اشتور اشاره می‌کند که بنا بر اسناد بایگانی شده در سال ۱۹۵۹ مدرسه نظامی «USA Intelligence, Military Police and Special Weapons School, Europa» در «اوبرآماگاو»، ارتش Wlassow و سازمان ناسیونالیستهای اوکرائینی و

سازمان مهاجرین روس‌های سفید جزو مهمترین گروه‌ها در مبارزه رهایی بخش علیه بلشویسم نامبرده شده‌اند. ۳۶

والترز بمناسبت‌های مختلف روحیه عالی و آمادگی بفاکاری کارمندان سازمان‌های جاسوسی آمریکا را مورد تحسین قرار می‌دهد. در بخش پایانی خاطرات خود این ارزیابی را مجدداً تکرار می‌کند:

«تجربیات شخصی من با شخصیت‌هایی که در سازمان جاسوسی ارتش آشنا شدم، کاملاً مثبت بود. آنها مردان و زنانی بودند که وظیفه خود را با از خود گذشتگی و اعتقاد انجام می‌دادند. من خوشبختم که بیش از ۳۰ سال از عمر خود را در میان این افراد بسربردم. عشق آنها به سرزمینشان و انگیزه‌های والای آنان در خدمت بوطن همواره بعنوان سرمشق برجسته‌ای در مقابل من خواهد بود. زبان من در تعریف از غرورم که چگونه همراه با آنان خدمت کردم، قاصر است.

می‌خواهم همینطور به زنان و مردانی اشاره کنم که طی دوران خدمت من در مقام معاون و یا رئیس سازمان سیا فعالیت داشتند. هیچگاه با آمریکاییانی که نمونه‌تر از آنها باشند در عمرم برخورد نکردم. آنها به همان اصولی پایبندند و به همان ارزش‌هایی معتقدند که دیگر هموطنان و شهروندانشان. من به همکاری با آنها همینطور مفتخرم که به خدمت خود در ارتش افتخار می‌کنم.» ۳۷

هنگامیکه والترز در سال ۱۹۸۶ طی مصاحبه‌ای مورد سؤال قرار گرفت که وی چی پیامی برای کارمندان جوان سازمانهای جاسوسی دارد، گفت:

«خواهم گفت که شما در دفاع از شیوه زندگی ما، بار سنگینی از مسئولیت را بعهده دارید، سنگینتر از آنچه بسیاری از مردم قادر به درک آن باشند. این یک شغل خوب و خوشبخت کننده است. شما این امکان را در اختیار دارید تا نقشی موثر در مورد هرچه که زندگی ما را ارزشمند می‌کند، ایفا کنید... شما بایستی که در بین شهروندان آمریکایی تفاهم بیشتری در مورد خدمت بی‌شائبه و مسئولانه‌ای که برای آنها انجام می‌دهید، در جبهه‌های نامرئی که می‌رزمید، جبهه‌های که خاموش است ولی هیچگاه آرام نیست، بوجود آورید.» ۳۸

به اتفاق سرتیپ دانیل گراهام و سام ویلسون، والترز انجمن ملی آگاهی نظامی (National Military Intelligence Association) را تاسیس کرد که نشست نخست آن در سال ۱۹۷۴ در فورت هوچوکا صورت گرفت.

## زیرنویس ها:

- ۱ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۲۸۰
- ۲ - رجوع شود به والترز: وحدت قابل پیش بینی بود، بنگاه نشر زیدلر، ۱۹۹۴، ص ۱۶۲
- ۳ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۱۱۸
- ۴ - نقل قول از رولف اشتاینیگر: «جنگ سرد»، فیشر ۲۰۰۴ ص ۶۲
- ۵ - همانجا ص. ۶۵/۶۴
- ۶ - نقل قول از دنیای جوان ۲۵/۲۴ ژوئن ۲۰۰۰
- ۷ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۱۳۲
- ۸ - نقل قول از رولف اشتاینیگر: «جنگ سرد»، فیشر ۲۰۰۴ ص ۲۶/۲۴
- ۹ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۳۷۵
- ۱۰ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۳۷۶
- ۱۱ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۴۰۵
- ۱۲ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۴۰۶
- ۱۳ - رجوع شود به والترز: ماموریت، ص ۴۱۴
- ۱۴ - نقل قول از جان استوکول، In Search of Enemies ایالات متحده آمریکا، ژاندارم جهانی، نشرارتش آلمان دمکراتیک، ۱۹۸۳، ص ۱۷۸
- ۱۵ - رجوع شود به Covert Action Bulletin شماره ۲۶ ریبال تابستان ۱۹۸۶، ص ۶
- ۱۶ - رجوع شود به نویسی دوپچلاند، ۲۳،۳،۲۰۰۰
- ۱۷ - رجوع شود به J. Hippler، سفیر، آمریکائیان در آلمان فدرال، کیپنهاور و ویچ، ۱۹۸۹، ص ۱۳۹
- ۱۸ - نقل قول از Hannes Bahrmann کتاب سیاه: سیا و کنتره؛ انتشارات ولت کرایز، ۱۹۸۶، ص ۵۰
- ۱۹ - اعترافات ادگار چامورو در اسناد «The National Report» زمستان 1986، ص ۴۸ - ۵۴
- ۲۰ - رجوع شود به کلادی اشتاینیگر، Tops und Flops الفانتن پرس، ۱۹۹۸، ص ۱۹۸
- ۲۱ - رجوع شود به Covert Action Bulletin شماره ۲۶، تابستان ۱۹۸۶، ص ۸
- ۲۲ - نقل قول از Hannes Bahrmann کیلرکماندو: کتاب سیاه: سیا و کنتره، ولتکرایز فرلاگ، ۱۹۸۶، ص ۵۷
- ۲۳ - موارد فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی، گزارش حقوقی بین‌المللی ۴۶۹/۴۶۸ پاراگراف ۲۶۸ نقل قول از پرفسور نورمان پیش
- ۲۴ - رجوع شود به «عصرما» ۱۸ اکتبر ۱۹۹۶ «پاپ و سیا»
- ۲۵ - منبع اینترنت: ۳۰ روز کلیسا و دنیا
- ۲۶ - رجوع شود به Sigurd Beyer «رئیس جمهور کم‌بها یافته»، روزنامه فرانکفورتر آگماینه تسایتونگ ۳۰ اوت ۲۰۰۴
- ۲۷ - رجوع شود به New Statesman فوریه ۱۹۸۵، ص ۲۰
- ۲۸ - رجوع شود به والترز «ماموریت» ص ۴۱۶
- ۲۹ - برنامه «مونیتور» تله‌ویزیون WDR ۲۸ مارچ ۱۹۸۹
- ۳۰ - National Report، ۱۹۸۷، ص ۳۲
- ۳۱ - رجوع شود به والترز «ماموریت» ص ۳۸۱۷
- ۳۲ - رجوع شود به والترز «ماموریت» ص ۱۹۴
- ۳۳ - رجوع شود به والترز «وحدت» ص. ۷۰
- ۳۴ - رجوع شود به والترز «وحدت» ص. ۱۰۰
- ۳۵ - رجوع شود به والترز «ماموریت» ص ۱۵۷
- ۳۶ - رجوع شود به اشتور، آزدی از کمونیسم، Böhlau-Verlag سال ۲۰۰۲، ص ۱۵۸
- ۳۷ - رجوع شود به والترز، ماموریت، ص ۴۰۸
- ۳۸ - رجوع شود به <http://usaic.hua.army.mil/history/PDFS7MWALTERS.PDF>